

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله

* * *

۱

سبحانک اللهم یا الهی کیف اذکرک بعد الذی ایقنت بأن السن العارفين کلت عن ذکرک و ثنائک و منعت طيور افئدة المشتاقين
عن الصعود الی سماء عزک و عرفانک

لو اقول یا الهی بأنک انت عارف اشاهد بأن مظاهر العرفان قد خلقت بأمرک و لو اقول بأنک انت حکیم اشاهد بأن مطالع
الحکمة قد ذوتت بارادتک و ان قلت بأنک انت الفرد الاحظ بأن حقایق التفرید قد بعثت بانشائک و ان قلت انک انت العليم
اشاهد بأن جواهر العلم قد حققت بمشیتک و ظهرت بابداعک

فسبحانک سبحانک من ان تشير بذکر او توصف بثناء او باشارة لأن کلّ ذلك لم یکن الا وصف خلقک و بعث بأمرک و
اختراعک و کلمًا یذکرک الذاکرون او یرجع الی هوآء عرفانک العارفون یرجعن الی النقطة الّتی خضعت لسطانک و سجدت
لجمالک و ذوتت بحركة من قلمک

بل استغفرک یا الهی عن ذلك لأنّ بذلك یثبت النسبة بین حقایق الموجودات و بین قلم امرک فسبحانک سبحانک من
ذکر نسبتهم الی ما ینسب الیک لأنّ کلّ النسب مقطوعة عن شجرة امرک و کلّ السبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالک
فسبحانک سبحانک من ان تذکر بذکر او توصف بوصف او تتثنی بثناء و کلمًا امرت به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر
ثنائک هذا من فضلک علیهم لیصعدنّ بذلك الی مقرّ الذی خلق فی کینونیاتهم من عرفان انفسهم
و انک لم تزل کنت مقدّساً عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تكون بمثل ما کنت فی ازل الآزال لا اله الا انت
المتعالی المقتدر المقدّس العليم

۲

اول الأمر عرفان الله و آخره هو التمسک بما نزل من سماء مشیتة المهيمنة علی من فی السموات و الأرضین

۳

امری که لم یزل و لا یزال مقصود نبیین و غایة رجای مرسلین بوده باراده مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده اوست موعودی که جمیع
کتب الهی باو بشارت داده مع ذلك اهل ارض از او غافل و محجوب مشاهده میشوند
بگو ای اولیای حقّ جهد نمائید شاید بعرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سیلش کم
شود صدهزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام
بلند غافل مشوید عباد عالم بتصور موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و مینمایند و شما الحمد لله بمقصود فائزید و بموعود
رسیده اید باعانت حقّ جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و بانچه سبب و علّت ارتفاع امر است تمسک جوئید انّه یأمرکم
بالمعروف و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرحمن منزل هذا اللوح البدیع

۴

امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کل بکمال اتحاد و اتفاق در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است طوبی لقوم تحرّک علی ذکرهم قلمی الأعلى و نعیماً للذین سترنا اسمائهم حکمة من عندنا

از حقّ بطلبید تا جمیع را مؤیّد فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد آن ربّک لهو الحقّ علام الغیوب

۵

امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبت و مودت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود

احبای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبۀ بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرات آن تراب را اخذ نمایند نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقّات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیّه و ظهورات لانهی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و نمینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کل ساکنم....

لذا باید کل با یکدیگر برفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری

امروز نظر کل باید باموری باشد که سبب انتشار امر الله گردد حقّ شاهد و گواه است که ضربی از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدره الله و سلطانه ثمّ الفوا بین القلوب باسمه المؤلّف العلیم الحکیم

از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید امری از حقّ پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حقّ حرکت نمایند بفیوضات لاتناهی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل فیهِ و کونوا من العالمین

۶

جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند

نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان

اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجملة بر مقام این امر اعظم اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمینماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصغا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد

امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیّت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله یا ایّها الذّاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشاءالله آفاق بنور اتفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الأرض نقش خاتم الملک لله منطبع گردد...

تالله الحقّ تلك ایام فيها امتحن الله كلّ النّبیین والمرسلین ثمّ الذّینهم كانوا خلف سرادق العصمة و فسطاط العظمة و خباء العزّة و کیف هؤلاء المشرکین

یا حسین بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حقّ جلّ جلاله عباد را بشارت داده‌اند بظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیا و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را بقوّت مالک اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز رحیق مختوم باسم قیوم ظاهر و جاری خذ کأساً منه ثمّ اشرب بهذا الاسم المبارک المحمود...

میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلیات انوار ربّ مزین طوبی لمن تفکّر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم ای دوستان الهی تفکّر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید

در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکّر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع میشود و در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسمو الرّبّ وحده فی ذلک الیوم امروز روزیست که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الا و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الا و یشهد بهذا الذّکر المبین لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصّحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللّوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند

حَبَّذا هذا اليوم المبارك الَّذِي لا تعادله القرون و الأعصار حَبَّذا هذا اليوم اذ توجَّه وجه القدم الى مقامه اذ نادى الأشياء و عن ورائها الملائم الأعلى يا كرملى بما اقبل اليك وجه الله مالك ملكوت السَّماء و فاطر السَّماء

اذأ أخذها اهتزاز السَّرور و نادى بأعلى النَّداء نفسى لاقبالك الفداء و لعنايتك الفداء و لتوجَّهك الفداء قد اهلكنى يا مطلع الحيوه فراقك و احرقنى هجرک لك الحمد بما اسمعتنى ندائك و شرقتنى بقدمك و احببتنى من نفحات آياتك و صرير قلمك الَّذى جعلته صوراً بين عبادك فلما جاء امرک المبرم نفخت فيه اذأ قامت القيامة الكبرى و ظهرت الأسرار المكنونة فى خزائن مالك الأشياء

فلما بلغ ندائها الى ذاك المقام الأعلى قلنا يا كرملى احمدى ربك قد كنت محترقة بنار الفراق اذأ ماج بحر الوصال امام وجهك بذلك قرَّت عينك و عين الوجود و ابتسم ثغر الغيب و الشهود طوبى لك بما جعلك الله فى هذا اليوم مقرَّ عرشه و مطلع آياته و مشرق بيناته طوبى لعبد طاف حولك و ذكر ظهورك و بروزك و ما فرت به من فضل الله ربك خذى كأس البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشكره بما بدَّل حزنك بالسَّرور و همك بالفرح الأكبر رحمة من عنده انه هو يحب المقام الَّذى استقرَّ فيه عرشه و تشرف بقدمه و فاز بلقائه و فيه ارتفع ندائه و صعدت زفراته

يا كرملى بشرى صهيون قولى اتى المكنون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرفت الأرض و من عليها اياك ان تكونى متوقفة فى مقامك اسرعى ثم طوفى مدينة الله التى نزلت من السَّماء و كعبة الله التى كانت مطاف المقرَّبين و المخلصين و الملائكة العالين و احب ان ابشر كل بقعة من بقاع الأرض و كل مدينة من مدائنها بهذا الظهور الَّذى به انجذب فؤاد الطور و نادى السُدرة الملك و الملكوت لله رب الأرباب هذا يوم فيه بشر البحر البر و اخبره بما يظهر من بعد من عنايات الله المكنونة المستورة عن العقول و الأبصار يا بحر افرح سوف تجرى سفينة الله عليك و يظهر به اهل البهاء الذين ذكرهم فى كتاب السَّماء تبارك مولى الورى الَّذى بذكره انجذبت الذرَّات و نطق لسان العظمة بما كان مكنوناً فى علمه و مخزوناً فى كنز قدرته انه هو المهيمن على من فى الأرض و السَّماء باسمه المقتدر العزيز المنيع

۱۲

ان ارتقبوا يا قوم ايام العدل و انها قد اتت بالحق اياكم ان تحتجبوا منها و تكونن من الغافلين

۱۳

ناظر بايام قبل شويد که چه قدر مردم از اعالي و ادانى هميشه منتظر ظهورات احديّه در هياكل قدسيّه بوده اند بقسمى که در جميع اوقات و اوان مترصد و منتظر و دعاها و تضرعها مينمودند که شايد نسيم رحمت الهيّه بوزيدن آيد و جمال موعود از سرادق غيب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنايت مفتوح ميگرديد و غمام مکرمت مرتفع و شمس غيب از افق قدرت ظاهر ميشد جميع تکذيب مينمودند و از لقاء او که عين لقاء الله است احتراز ميگستند...

حال قدرى در اين امورات تأمل فرمائيد که چه سبب اينگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر ميشد اينگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هويدا ميگشت با اينکه جميع انبيا در حين ظهور خود مردم را بشارت ميدادند به نبی بعد و علامتى از برای ظهور بعد ذکر مي فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسيّه و ذکر علامات در کتب چرا بايد اينگونه امور در عالم رو دهد که جميع انبيا و اصفيا را در هر عهد و عصر اينگونه ظلم و جبر و تعدی نمايند چنانچه مي فرمايد أ فکلما جاءکم رسول بما لا تهوى انفسکم استکبرتم ففريقاً کذبتم و فريقاً تقتلون مي فرمايد هر زمان و عهد که آمد بسوى شما رسولى از جانب پروردگار بغير هواى نفس شما تکبر نموديد و موقن نشديد و گروهى از آن انبيا را تکذيب نموديد و گروهى را ميکشيد آخر تأمل فرمائيد که سبب اين افعال چه بود

که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیّه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیّه وافیّه عطا نفرماید و معذک خلق را از عدم اقبال باو معذّب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمیآمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد...

نوبت به موسی رسید و آن حضرت بعضای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرضه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و ائمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدره ربانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیّه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون....

چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیّه و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عدّ بهم بنار کانت فی هاویه الجحیم و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن بی‌نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسی محروم شدند و بلقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نالایقه تمسک جسته و از عیونهای لطیفه رقیقه جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نصیب نمودند....

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبّت عیسی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجمله جریان بر حسب ظاهر یافت روزی آن جمال غیبی ببعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری تا بگوید آنچه من نگفتم و تمام نماید آنچه را که گفتم و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التّوحید بعین الله تشهدون

و اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از این جهت است که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من

شمس یوم قبله صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادقست و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء اند صحیح و صادقست و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همنند آنهم صادقست چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی....

چون غیب ازلی و سازج هویت شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعت شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت اليهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نچنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهای مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی معنی شوید که چه قدر از شریعت علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال پیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیم غیب ربّانی هیکل مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلبه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد....

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویداست و در اوّل امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سازج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیّه خود اذیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر بمثل عبدالله اُبی و ابوامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که نعوذ بالله من ان یجری به الممداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الألواح بلی این نسبتها بود که سبب ایدای مردم نسبت بآن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد

اینست که آن حضرت فرمود ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الأمر تطّلعون حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد مینمودند....

حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و

سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید ننموده‌اند ایشان هم بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود....

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و باداب و طریقی که در آن شریعت مقرّر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسانست و معذک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهاى متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد

پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم....

۱۴

یا قلم الأعلى قد اتی ربیع البیان بما تقرّب عید الرّحمن قم بین ملا الانشاء بالذکر و الثناء علی شأن یجدّد به قمیص الامکان و لا تکن من الصّامتین قد طلع نیر الابتهاج من افق سماء اسمنا البهّاج بما تزین ملکوت الأسماء باسم ربّک فاطر السّماء قم بین الأمم بهذا الاسم الأعظم و لا تکن من الصّابرين

انا نراک متوقفاً علی اللّوح هل اخذتک الحيرة من انوار الجمال او الأحران بما سمعت مقالات اهل الضلال ایّاک ان یمنعک شیء عن ذکر هذا الیوم الّذی فیہ فکّ رحیق الوصال باصبع القدرة و الجلال و دعی من فی السّموات و الأرضین اخترت الاضطبار بعدما وجدت نفحات ایّام الله ام کنت من المحتجبین

یا مالک الأسماء و فاطر السّماء لست محتجباً من شؤونات یومک الّذی اصبح مصباح الهدی بین الوری و آیه القدم لمن فی العالم لو کنت صامتاً هذا من حجابات خلّک و بریتک و لو کنت ساکناً اّنه من سبحات اهل مملکتک تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انک انت العلیم الخبیر واسمک المهیمن علی الأسماء لو جاءنی امرک المبرم الأعلى لأحییّت من علی الأرض بالکلمة العلیا الّتی سمعتها من لسان قدرتک فی ملکوت عزّک و بشرتهم بالمنظر الأبهی مقام فیہ ظهر المکنون باسمک الظّاهر المهیمن القیوم

یا قلم هل ترى الیوم غیرى این الأشياء و ظهوراتها و این الأسماء و ملکوتها و البواطن و اسرارها و الظواهر و آثارها قد اخذ الفناء من فی الانشاء و هذا وجهی الباقي المشرق المنیر

هذا یوم لا یرى فیہ الاّ الأنوار الّتی اشرقت و الاحت من افق وجه ربّک العزیز الکریم قد قبضنا الأرواح بسطان القدرة و الاقتدار و شرعنا فی خلق بدیع فضلاً من عندنا و انا الفضال القدیم

هذا یوم فیہ یقول اللاهوت طوبی لک یا ناسوت بما جعلت موطأ قدم الله و مقرّ عرشه العظیم و یقول الجبروت نفسی لک الفداء بما استقرّ علیک محبوب الرّحمن باسمه الّذی به وعد ما کان و ما یرى فیہ تعطر کلّ عطر من عطر قمیصی الّذی تصوّع عرفه بین العالمین هذا یوم فیہ فاض بحر الحیوان من فم مشیّة الرّحمن هلمّوا و تعالوا یا ملأ الأعلى بالأرواح و القلوب

قل هذا مطلع الغيب المكنون لو انتم من العارفين و هذا مظهر الكنز المخزون ان انتم من القاصدين و هذا محبوب ما كان و ما يكون لو انتم من المقبلين

يا قلم انا نصدّك فيما اعتذرت به في الصّمت ما تقول في الحيرة التي نراك فيها

يقول أنّها من سكر خمر لقائك يا محبوب العالمين

قم بشرّ الامكان بما توجه الرّحمن الى الرّضوان ثم اهد النّاس الى الجنّة التي جعلها الله عرش الجنان انا جعلناك الصّور الأعظم لحياة العالمين

قل تلك جنّة رقم على اوراق ما غرس فيها من رحيق البيان قد ظهر المكنون بقدره و سلطان أنّها لجنّة تسمع من حفيف اشجارها يا ملاء الأرض و السّماء قد ظهر ما لا ظهر من قبل و اتى من كان غيباً مستوراً في ازل الأزال و من هزير ارياحها قد اتى المالك و الملك لله و من خريز مائها قد قرّت العيون بما كشف الغيب المكنون عن وجه الجمال ستر الجلال

و نادت فيها الحوريّات من اعلى الغرفات ان ابشروا يا اهل الجنان بما تدقّ انامل القدم النّاقوس الأعظم في قطب السّماء باسم الأبهي و ادارت ايدى العطاء كوثر البقاء تقرّبوا ثم اشربوا هنيئاً لكم يا مطالع الشّوق و مشارق الاشتياق

هذا يوم فيه طلع مطلع الأسماء من سرادق الكبرياء منادياً بين الأرض و السّماء يا اهل الرّضوان دعوا كؤوس الجنان و ما فيها من الكوثر الحيوان لأنّ اهل البهآء دخلوا جنّة اللّقاء و شربوا رحيق الوصال من كأس جمال ربّهم الغنيّ المتعال

يا قلم دع ذكر الانشاء و توجه الى وجه ربّك مالك الأسماء ثم زين العالم بطراز الطاف ربّك سلطان القدم لأنّا نجد عرف يوم فيه تجلّى المقصود على ممالك الغيب و الشّهود بأسمائه الحسنى و شمس الطافه التي ما اطّلع بها الا نفسه المهيمنة على من فى الابداع

لا تنظر الخلق الا بعين الرّأفة و الوداد لأنّ رحمتنا سبقت الأشياء و احاط فضلنا الأرضين و السّموات هذا يوم فيه يسقى المخلصون كوثر اللّقاء و المقربون سلسيل القرب و البقاء و الموحدون خمر الوصال فى هذا المآل الذى فيه ينطق لسان العظمة و الاجلال الملك لنفسى و انا المالك بالاستحقاق

اجتذب القلوب بنداء المحبوب قل هذا لحن الله لو انتم تسمعون و هذا مطلع وحى الله لو انتم تعرفون و هذا مشرق امر الله لو انتم توقنون و هذا مبدأ حكم الله لو انتم تنصفون هذا لهو السّرّ الظاهر المستور لو انتم تنظرون قل يا ملاء الانشاء دعوا ما عندكم باسمى المهيمن على الأسماء و اغتمسوا فى هذا البحر الذى فيه سترت لآلئ الحكمة و التّبيان و تموج باسمى الرّحمن كذلك يعلمكم من عنده ام الكتاب

قد اتى المحبوب و بيده اليمنى رحيق اسمه المختوم طوبى لمن اقبل و شرب و قال لك الحمد يا منزل الآيات تالله ما بقى من امر الآ و قد ظهر بالحقّ و ما من نعمة الا و قد نزلت بالفضل و ما من كوثر الا و قد ماج فى الكأوب و ما من قدح الا و قد اداره المحبوب اقبلوا و لا توقّفوا اقلّ من آن

طوبى للذين طاروا بأجنحة الانقطاع الى مقام جعله الله فوق الابداع و استقاموا على الأمر بحيث ما منعهم اوهام العلماء و لا جنود الآفاق يا قوم هل منكم من احد يدع الورى مقبلاً الى الله مالك الأسماء و يضع ما عند النّاس بسلطان اسمى المهيمن على الأشياء آخذاً بيد القدرة ما امر به من لدى الله عالم السّرّ و الاجهار كذلك نزلت النّعمة و تمّت الحجّة و اشرق البرهان من افق الرّحمن انّ الفوز لمن اقبل و قال لك الحمد يا محبوب العالمين و لك الحمد يا مقصود العارفين

افرحوا يا اهل الله بذكر ايام فيها ظهر الفرح الأعظم بما نطق لسان القدم اذ خرج من البيت متوجّهاً الى مقام فيه تجلّى باسمه الرّحمن على من فى الامكان تالله لو نذكر اسرار ذاك اليوم لينصعق من فى الملك و الملكوت الا من شاء الله المقتدر العليم الحكيم

اذأ اخذ سكر خمر الآيات مظهر البيّنات و ختم البيان بذكر انه لا اله الا انا المتعالى المقتدر العزيز العلام

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة يومئذ لله ورقاء العماء على اغصان البقاء تغن العظمة لله الواحد الجبار حماسة الأمر ترن على افنان الرضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفار ديك العرش في اجمة القدس يدلع بأن الغلبة يومئذ لله الفرد المقتدر القهار قلب كل شيء في كل شيء ينادى العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيمن الستار روح البهاء فوق الرأس مقام الذي لن يشار بإشارة الممكنات ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالى العليم المحيط البصير الخبير المهيمن النوار

يا ايها العبد الذي اردت رضاء الله و حبه بعد الذي كل انفضوا عن حوله الا عدّة من اولى الأبصار فجزاك الله من فضله جزاءً حسناً باقياً دائماً بما اردته في يوم عمت فيه الأنظار ثم اعلم باننا لو تلقى عليك رشحاً عمّا رشّ علينا من رشحات ابحر القضاء من اولى الغلّ و البغضاء لتبكي و تنوح فى العشيّ و الابكار فيا ليت نجد فى الأرض من منصف ذى بصر ليعرف ما ظهر فى هذا الظهور من سلطنة الله و اقتداره و يذكرّ الناس خالصاً لوجه الله بالسّرّ و الاجهار لعلّ الناس يقومنّ و ينصرنّ هذا المظلوم الذي ابتلى بين يدي هؤلاء الفجار

اذأ روح القدس نطق عن ورائي و يقول صرف القول على تصريف آخر لئلا يحزن الذي اراد الوجه من وجهك و قل اني ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل الله و قدرته و انه قد نصرني بالحقّ اذ كنت فى العراق و جادل معي كلّ الملل و حفظني بالحقّ و اخرجني عن المدينة بسلطان الذي لا ينكره الا كلّ منكر مكّار

قل انّ جندي توكلّي و حزبي اعتمادي و رايتي حبيّ و انيسى ذكر الله الملك المقتدر العزيز المختار و انك انت يا ايها السائر فى حبّ الله قم على امر الله و قل يا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف الدنيا و لا بنعيم الآخرة تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ من فى السموات و الأرض اياكم يا قوم لا تبدلوه بما عندكم من الدرهم و الدينار فاجعلوا حبه بضاعةً لأرواحكم فى يوم الذي لن ينفعكم شيء و يضطرب الأركان و تقشعرّ جلود الناس و تشخص فيه الأبصار قل يا قوم خافوا عن الله و لا تستكبروا عند ظهوره خرّوا بوجوهكم سجداً لله ثم اذكروه فى آتاء الليل و اطراف النهار و انك فاشتعل من هذه النار الملتهبة المشتعلة فى قطب الامكان على شأن لن يخمدتها بحور الأكوان ثم اذكر ربك لعلّ يتذكرنّ بذكرك عبادنا الغفلاء و يستبشرنّ به الأخيار

بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جميع عالم طالب این يوم بودند که شاید موفق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع نمود

غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات جميع کتب ظاهر و در هر حين صیحه مرتفع مع ذلك جميع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله هر روز ارض در بلاى جدیدی مشاهده میشود و آناً فاناً در تزايد است از حين نزول سورة رئيس تا این يوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه طیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول.... غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف يرون ما عملوا فى ايام الله كذلك يتبک الخبير من لدن مقتدر قدیر

والنبي العظيم قد اتى الرحمن بسلطان مبين و وضع الميزان و حشر من على الأرض اجمعين قد نفخ في الصور اذاً شاخصت الأبصار و اضطرب من في السموات و الأرضين إلا من اخذته نفحات الآيات و انقطع عن العالمين

هذا يوم الذى فيه تحدت الأرض بما فيها و المجرمون اثقالها لو انتم من العارفين و انشقق قمر الوهم و اتى السماء بدخان مبين نرى الناس صرعى من خشية ربك المقتدر القدير ناد المناد و انقعت اعجاز النفوس ذلك قهر شديد ان اصحاب الشمال فى زفرة و شهيق و اصحاب اليمين فى مقام كريم يشربون خمر الحيوان من ايدى الرحمن الا انهم من الفائزين

قد رجت الأرض و مرت الجبال و نرى الملائكة مردفين اخذ السكر اكثر العباد نرى فى وجوههم آثار القهر كذلك حشرنا المجرمين يهرعون الى الطاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله ذلك يوم عظيم نريهم اللذين اضلأهم ينظرون اليهما و لا يشعرون قد سكرت ابصارهم و هم قوم عمون حجبتهم مفتريات انفسهم و انها داحضة عند الله المهيمن القيوم قد نزع الشيطان فى صدورهم و هم اليوم فى عذاب غير مردود يسرعون الى الأشرار بكتاب الفجار كذلك يعملون

قل طويت السماء و الأرض فى قبضته و المجرمون اخذوا بناصيتهم و لا يفقهون يشربون ماء الصديد و لا يعرفون قل قد اتت القيامة و خرج الناس من الأجداث و هم قيام ينظرون و منهم مسرعاً الى شطر الرحمن و منهم مكباً على وجهه فى النار و منهم متحيرين قد نزلت الآيات و هم عنها معرضون و اتى البرهان و هم عنه غافلون اذا رأوا وجه الرحمن ساءت وجوههم و هم يلعبون يهبطون الى النار و يحسبون انها نور فتعالى الله عما يظنون قل لو تفرحون او تميؤن من الغيظ قد شقت السماء و اتى الله بسلطان مبين تنطق الأشياء كلها الملك لله المقتدر العليم الحكيم

ثم اعلم بأننا فى سجن عظيم و احاطتنا جنود الظلم بما اكتسبت ايدى المشركين ولكن الغلام فى بهجة لا يعادلها ما فى الأرض كلها تالله فى سبيل الله لا يحزنه ضر الذين ظلموا و لا سطوة المنكرين

قل ان البلاء افق لهذا الأمر و منه استشرقت شمس الفضل بضياء لا تمنعه سبحات الأوهام و لا ظنون المعتدين

ان اتبع مولاك ثم ذكر العباد كما انه يذكرك تحت السيف و ما منعه نعاق الغافلين.... ان انشر نفحات ربك فى الأطراف و لا توقف فى امره اقل من ان سوف يأتى نصره ربك الغفور الكريم

قل انا انزلنا من جهة العرش ماء البيان لينبت به من قلوبكم نبات الحكمة و التبيان أ فلا تشكرون ان الذين استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك قوم مدحضون و اذا تتلى عليهم الآيات يصرون مستكبرين و يصرون على الحنث و لا يشعرون و الذين كفروا اولئك فى ظل من يحموم قد اتت الساعة و هم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم و لا يعرفون

قد وقعت الواقعة و هم عنها يفرون و جاءت الحاقة و هم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كل مرء من نفسه و كيف ذوى القربى لو انتم تفقهون قل تالله قد نفخ فى الصور و نرى الناس هم منصعقون و صاح الصائح و ناد المناد الملك لله المقتدر المهيمن القيوم

هذا يوم فيه شاخصت الأبصار و فزع من فى الأرض إلا من شاء ربك العليم الحكيم قد اسودت الوجوه إلا من اتى الرحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذينهم كفروا عن النظر الى الله العزيز الحميد

قل اما قرأت القرآن فاقروا لعل تجدون الحق انه لصراط مستقيم هذا صراط الله لمن فى السموات و الأرضين ان نسيتم القرآن ليس البيان عنكم ببعيد انه بين ايديكم ان اقرووه لعل لا ترتكبوا ما ينوح به المرسلون

قوموا من الأجداث الى متى ترقدون هذه نفخة اخرى الى من تنظرون هذا ربكم الرحمن و انتم تجحدون قد زلزلت الأرض و اخرجت اثقالها فأنتم تنكرون قل اما ترون الجبال كالعهن و القوم من سطوة الأمر مضطربون تلك بيوتهم خاوية على عروشها و هم جند مغرقون

هذا يوم فيه اتى الرحمن على ظلل العرفان بسطان مشهود انه لهو الشاهد على الأعمال و انه لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انفطرت سماء الأديان و انشقت ارض العرفان و الملائكة منزلون قل هذا يوم التغابن الى من تهربون قد مرت الجبال و طويت السماء و الأرض فى قبضته لو انتم تعلمون هل لأحد من عاصم لا فونفسه الرحمن الا الله المقندر العزيز المنان قد وضعت كل ذات حمل حملها و نرى الناس سكارى فى هذا اليوم الذى فيه اجتمع الانس و الجنّ قل أ فى الله شكّ ها انه قد اتى عن مطلع الفضل بقدره و سلطان ام فى آياته ان افتحوا الأبصار انّ هذا لهو البرهان قد ازلفت الجنة عن اليمين و سعرت الجحيم و تلك هى النيران ان ادخلوا الجنة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من يد الرحمن

هنيئاً لكم يا اهل البهآء تالله انتم الفائزون هذا ما فاز به المقربون و انه لمآء مسكوب الذى وعدتم به فى الفرقان ثم فى البيان جزآء من ربكم الرحمن طوبى للشاربين

ان يا عبد الناظر ان اشكر الله بما نزل لك فى السجن هذا اللوح لتذكر الناس بأيام ربك العزيز العليم كذلك استسنا لك بنيان الايمان من مآء الحكمة و البيان و هذا مآء كان مستوى عرش ربك الرحمن و كان عرشه على المآء فكّر لتعرف و قل الحمد لله رب العالمين

۱۹

و بر اولى العلم و افئدة منيره واضحست كه غيب هويّه و ذات احديّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراك هر مدركى لم یزل در ذات خود غيب بوده و هست و لا يزال بكينونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير....

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعة سبقت رحمته كلّ شيء و وسعت رحمتی كلّ شيء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاكل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه

و این مرایای قدسیّه و مطالع هویّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالى.... و این هیاكل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند كه حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از كلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احديّه ظاهر و هویداست

و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلك الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض

پس معلوم و محقّق شد كه محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاكل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست كه اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربویّه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و

طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند....

۲۰

انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به أنّه لم یزل کان مقدّساً عمّا یذکر و بیصر أنّه لبالمنظر الأكبر ینطق انّی انا الله لا اله الاّ انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی أنّه لا اله الاّ هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انّ الغیب یرفع بنفس الظهور و الظهور بکیئوته لبرهان الأعظم بین الأمم

۲۱

ای سلمان سبیل کلّ بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقّرّ بهم فقد اقّرّ بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله بین السّموات و الأرض و میزان الله فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهور الله و حججه بین عباد و دلائله بین بریته....

۲۲

معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگرددند و جمیع بر امر مریم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبت الهی شاریند و از اثمار شجره توحید مرزوق

و این مظاهر حقّ را دو مقام مقررّ است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی بآسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید اما التبیّن فانا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجیات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الاّ واحده و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند اولنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد

باری معلوم و محققّ آن جناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتّحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادقست و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل....

و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است در این مقام هر کدام را هیکیلی معین و امری مقررّ و ظهوری مقدرّ و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمى موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلك الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و ایدناه بروح القدس

نظر باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات مختلفی از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویتّه بحتّه بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسیّ بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد

و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید انّی عبد الله و ما انا الاّ بشر مثکم... .

و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا الله حقّ است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت ولكنّ الله رمی و همچنین انّ الدین بیایعونک انّما بیایعون الله و اگر نغمه انّی رسول الله برآرند این نیز صحیح است و شکّی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولكنّ رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الأرواح حقیقی و سازج السّواذج ازینند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتها رتبه عبودیت ظاهر شده‌اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد

اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید... .

باری نظر باین مقام ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه حقّست و شبهه در آن نیست پس باید تفکّر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد

در قرون اولی تفکّر نما هر هنگام که آفتاب عنایت الهی از افق ظهور طالع شد ناس بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که پیشوای خلق بودند لم یزل و لایزال ناس را از توجه ببحر اعظم منع مینمودند

خلیل زمان را بفتوای علمای عصر بنار انداختند و کلیم را بکذب و افترا نسبت دادند در روح تفکّر نما مع آنکه بکمال رأفت و شفقت ظاهر شد بشأنی بر ضدّ آن جوهر وجود و مالک غیب و شهود قیام نمودند که مقرر سکون از برای خود نیافت در هر یوم بشطری توجه فرمود و در محلّی ساکن شد در خاتم انبیا روح ما سواه فداه نظر نما که بعد از القای کلمه مبارکه توحید از

علمای اصنام و یهود بر آن سلطان وجود چه وارد شد لعمری ینوح القلم و یصیح الأشیاء بما ورد علیه من الذین نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا برهانه و جادلوا بآياته كذلك نقص لک ما قضی من قبل لتکون من العارفين

مظلومیّت انبیا و اصفیا و اولیای الهی را استماع نمودی تفکر نما که سبب چه بود و علت چه در هیچ عهد و عصری انبیا از شماتت اعدا و ظلم اشقیا و اعراض علما که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند آسودگی نیافتند در لیالی و ایام بیلابیاتی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود

حال در این مظلوم ملاحظه کن مع آنکه آیات بیّنات ظاهر شده و آنچه در ارض واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته و مباحث ندیده فنون و علوم ربّانیّه بمثابه غیث هاطل مابین عباد نازل و جاری شده چگونه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اکثر ایام در دست اعدا مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن عظیم ساکن انشاءالله بیصر حدید و قلب منیر در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده نظر نمائی و تفکر کنی تا آگاه شوی بر آنچه الیوم اکثر خلق از آن غافلند انشاءالله از نفحات ایام الهی محروم نمائی و از فیوضات نامتناهیة ممنوع نشوی از عنایت حقّ از بحر اعظم که الیوم باسم مالک قدم در عالم ظاهر است بیاشامی و بر امر الله مثل جبل ثابت و راسخ و مستقیم مانی

قل سبحانک یا من اعترف الأولیاء بعجزهم عند ظهورات قدرتك و اقرّ الأصفیاء بفنائهم لدی پروازات انوار شمس بقائک اسألک بالاسم الذی به فتح باب السماء و انجذب الملاء الأعلى بأن تؤدنی علی خدمتک فی ایامک و توفّقنی علی العمل بما امرتني به فی کتابک ای ربّ انت تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انک انت العلیم الخبیر

۲۴

ایاکم یا ملاء التّوحید لا تفرّقوا فی مظاهر امر الله و لا فیما نزل علیهم من الآیات و هذا حقّ التّوحید ان انتم لمن الموقنین و كذلك فی افعالهم و اعمالهم و کلمّا ظهر من عندهم و یظهر من لدنهم کلّ من عند الله و کلّ بأمره عاملین و من فرق بینهم و بین کلماتهم و ما نزل علیهم او فی احوالهم و افعالهم فی اقلّ ممّا یحصی لقد اشرك بالله و آیاته و برسله و کان من المشرکین

۲۵

شکّی نبوده و نیست که ایام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی بایام الله مذکور ولکن این یوم غیر ایام است از ختمیّت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوت ختم شد حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق

۲۶

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی مثالی را سزا است که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج نموده و از هر شأنی از شعونات عزّ احدیّتش تجلیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شعونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان

موجی از طمطمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفحهئی از نفحات رضوان بی مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم داشته و برشحه مطفحهئی از قمقام بحر مشیّت سلطان احدیّتش خلق لا نهاییه بما لا

نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود

و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات ظهورات فطرت‌های بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین اند چه از آیات عزّ آفاقیّه و چه از ظهورات قدس انفسیّه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیّتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سبحان مکرمتش مأیوس نگردند چه قدر محیط است بدایع فضل بی منت‌هایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره‌ئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیّت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلم تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند

چه قدر متحیر است این ذره لاشیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر درائی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگرچه لم یزل ابواب فضل وصل و لقایت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیّه که در بیدای هجر و فراق جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید

۲۷

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذو الجلالیست که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلّت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزّت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نباید

و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات بتجلی اسم یا مختار انسانرا از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علّت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود... زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را باسمى از اسماء تجلی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود

ولکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و رخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار

شئون بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افزونده‌ئی باید و این مرایا و مجالی را صیقل‌دهنده‌ئی شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفرزد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلّی و اشراق شمس بی‌امس در او منطبع نشود

و چون مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفهٔ ربّانی و دقیقهٔ صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یکمقام حقیقت که مقام لا ینطق الاّ عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید لی مع الله حالات انا هو و هو انا الاّ انا و هو هو و هم‌چنین قف یا محمّد انت الحبيب و انت المحبوب و هم‌چنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الاّ انهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید ما انا الاّ بشر مثلکم و قل سبحان ربّی هل کنت الاّ بشراً رسولاً و این کینونات مجردّه و حقایق منیره و ساینده فیض کلیّه‌اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه ساذج و منیر گردانند و افندهٔ مقرّبین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعهٔ الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پردهٔ خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده برافزارد

و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابدّ در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطهٔ فیض کلیّه و مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باینمقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فائز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته

و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیّه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطهٔ الهیه نخواهد بود و شگّی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمات از غمام حقیقت بر اراضی قابلیتات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنّت خدا من الأزل الی الأبد

۲۸

طوبی لِنَفْسٍ قَامَ عَلٰی خِدْمَةِ اَمْرِی وَ نَطَقَ بِثَنَائِی الْجَمِیْلِ خذ کتابی بقوّتی و تمسّک بما فیه من اوامر ربّک الامر الحکیم یا محمّد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده مکدرّ نموده در اوّل ایّام که باسم سیّد انام متمسّک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشته و بمظاهر کلمهٔ او تمسّک جستند قدرت بضعف و عزّت بدلت و جرئت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطهٔ توحید شریکهای متعدّده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حقّ جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند

هیكل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یشیت تقدیس ذاته تعالی عن الشّبه و تنزیه کینونته عن المثل فکّر فیما انزلناه بالحقّ و کن من العارفين

۲۹

مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و صحف متقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بآن صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و بمقام قاب و قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراض منیعه جالس باشد بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند لو شاء الله لیکون الناس امة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجردّه است که بفطرت اصلیه خود بشاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من قلم عزّ منیر... .

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریّه و غلبه ملکیه همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته... اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلّی منیع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکیه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرّب نمیجستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی الله برآمده چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبّای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربّانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یبدل الله ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدیر... .

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد الله حقّ و مظاهر او همیشه در علوّ ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علوّ و سمو بقول او خلق شده لو انتم ببصر هذا الغلام تنظرون

۳۰

شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الجود والفضل يعطى من يشاء ما يشاء و انه لهو القادر المقتدر المهيم القیوم قل انا اّمنا بالذی ظهر باسم علیّ من لدن سلطان حقّ محمود و بالذی یأتی فی المستغاث و بالذی یأتی بعده الی آخر الذی لا آخر له و ما نشهد فی ظهورهم الا ظهور الله و فی بطونهم الا بطونه ان انتم تعرفون و کلّهم مرایا الله بحیث لا یری فیهم الا نفس الله و جماله و عزّ الله و بهائه لو انتم تعقلون و ما سواهم مرایاهم و هم مرایا الاولیة ان انتم تفقهون ما سبقهم احد فی شیء و هم یسبقون قل لن ینتهی مرایا القدم و کذلک مرایا جمالهم لأن فیض الله لن ینقطع و هذا صدق غیر مکذوب

۳۱

فانظر بطرف البدء فیما نظرت الی آدم الاولى ثم من بعده الی ان یصل الامر الی علیّ قبل نبیل قل تالله کلّهم قد جاؤوا عن مشرق الامر بکتاب و صحیفة و لوح عظیم و اوتوا کلّ واحد منهم علی ما قدر لهم و هذا من فضلنا علیهم ان انتم من العارفين... حتی اذا بلغ الامر الی وجهه العزيز المقدّس المتعالی المنیر اذاً احتجب نفسه فی الف حجاب لئلا یعرفه من احد بعد الذی کان ینزل

علیه الآيات من كلّ الجهات و ما احصاها احد الا الله ربك و رب العالمين فلما تمّ ميقات السّتر اذاً اظهرنا عن خلف الف الف حجاب من النور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرة اذاً انصعقت اهل ملاّ العالمين ثمّ سجدت وجوه المقربين و ظهر بشأن ما ظهر مثله فى الابداع بحيث قام بنفسه بين السّموات و الأرضين

۳۲

و ما سمعت فى خليل الرحمن انه حقّ لا ريب فيه مأمور شدند بذبح اسمعيل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بين ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائى بود از براى عصيان و خطاهای من على الأرض چنانچه عيسى ابن مریم هم اين مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنين رسول الله حسين را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنايات خفيّه حقّ و رحمت محيطه او نداشته و ندارد نظر بعصيان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصيبت وارده بر اصفيا و اوليا جميع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف مکنونه الهیّه بسببى از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و ميفرماید تفکّر لتعرف و کن من الثّابتين....

۳۳

ولكن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدرّ فيها بين العباد على مقادير الّتى قدرت من لدن عليم حكيم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و كذلك كُنّا قادرين و انّها لو تتجلّى على العباد بما فيها لن يحملنّها احد بل يفرّون عنها كلّ من فى السّموات و الأرضين فانظر الى ما نزل على محمّد رسول الله و انه حين التّزول قدر له كنوز المعاني على ما ينبغى له من لدن مقتدر قدير ولكنّ النّاس ما عرفوا منه الا على مراتبهم و مقاماتهم و كذلك انه ما كشف لهم وجه الحكمة الا قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ النّاس الى البلوغ تجلّى عليهم بما فيه فى سنة السّتين حين الّذى ظهر جمال القدم باسم علىّ قبل نبيل

۳۴

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردما از میان آفریدگان برگزید و او را بپوشش بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد

این پوشش تن و جان مردمانرا بزرگترین مایه آسایش و پرورش است خوشا روز آنکه بیاری خداوند یکتا از آرایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایه درخت دانائی بیاسود

آوای هزارستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده بیاسخ برخی از پرسشها لب گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر دیگری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار پی نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد دانای بیبا را از گفته او لغزش پدیدار نشود

اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه

پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است چه هرگاه که خداوند بیماند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود

نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن پیمبران چون پزشگانند که پیروش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگیا چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نه‌بینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهانرا بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن رهنمائی گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است... مردمانرا بیماری فراگرفته بکشید تا آنها را بآن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید

باز در چگونگی کیشها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامه اوست هرگاه کهنه شود بجامه تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بآنچه شایسته آنروز است هویدا و آشکار دیگر در گفته‌های آیین‌داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش اوست هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری باری ژاله بخشش لاله دانش بروید و مردما از تیرگی آرایش بشوید

۳۵

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده ولکن حجبات اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عز صمدانیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حق بآنچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه باراده ناس چنانچه فرموده أ فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون

البته اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمینمود مع آنکه کل در لیالی و ایام بذکر حق مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم مع ذلک از مطالع آیات ربانیه و مظاهر بیانات رحمانیه بی‌نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطلعند

مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنّان که اعلم علمای عصر بود و هم‌چنین قیافا که اقضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند

و هم‌چنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه‌ئی از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبدالله ابیّ که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی‌برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی بصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیه و بیانات انبیا و اصفیا بوده

براستی میگویم امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاءالله باید در این ایام روحانی از نسایم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمایم باسما معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و

ندا فرمائید قسم بآفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیّه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیّه را بی پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی

این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجابات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حقّ که اعلیٰ المقام است فائز گردند لا یضرّنی اعراضهم و لا ینفَعنی اقبالهم انّما ندعوهم لوجه الله انّه لغنی عن العالمین

۳۶

اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بکت الأشياء كلّها ولكن بانفاهه روحه قد استعدّ كلّ شيء كما تشهد و ترى فی الخلاق اجمعین كلّ حکیم ظهرت منه الحکمة و كلّ عالم فصّلت منه العلوم و كلّ صانع ظهرت منه الصّنايع و كلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلّها من تأیید روحه المتعالی المتصرّف المنیر

و نشهد بأنّه حین اذ اتی فی العالم تجلّی علی الممكنات و به طهّر كلّ ابرص عن داء الجهل و العمی و برئ كلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین كلّ عمی و تزکّت كلّ نفس من لدن مقتدر قدیر

و فی مقام يطلق البرص علی كلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الذی احتجب انّه ابرص و لا یذکر فی ملکوت الله العزیز الحمید و انا نشهد بأنّ من کلمة الله طهّر كلّ ابرص و برئ كلّ علیل و طاب كلّ مریض و انّها لمطهّر العالم طویب لمن اقبل اليها بوجه منیر

۳۷

طویب لمن اقرّ بالله و آیاته و اعترف بانّه لا یسئل عمّا یفعل هذه کلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها یقبل عمل العالمین اجعلوا هذه الکلمة نصب عیونکم لئلاّ تزککم اشارات المعرضین

لو یحلّ ما حرّم فی ازل الآزال او بالعکس لیس لاحد ان یعترض علیه و الذی توقّف فی اقلّ من آن انّه من المعتدین

و الذی ما فاز بهذا الاصل الاسنی و المقام الاعلیٰ تحرّکه اریاح الشّبّهات و تقلّبه مقالات المشرکین من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حبّذا هذا المقام الابهی الذی بذکره زینّ كلّ لوح منیع كذلك یعلّمکم الله ما یخلّصکم عن الرّیب و الحیرة و ینجّیکم فی الدّنیة و الآخرة انّه هو الغفور الکریم

۳۸

انّک ایقن بأنّ ربّک فی كلّ ظهور یتجلّی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر الی الشّمس فانّها حین طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قلبیة و تزداد درجة بعد درجة لیستأنس بها الأشياء قليلاً قليلاً الی ان یبلغ الی قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرایج مقدّرة الی ان یغرب فی مغربها كلّ ذلك من حکمة الله ان انتم من العارفين و انّها لو تطلع بغتة فی وسط السّماء یضّرّ حرارتها الأشياء كذلك فانظر فی شمس المعانی لتکون من المطلّعين فانّها لو تستشرق فی اول فجر الظّهور بأنوار الّتی قدّر الله لها لیحترق ارض العرفان من قلوب العباد لأنّهم لن یقدروا ان یحملنّها او یستعکسّ منها بل یضطربنّ منها و یكوننّ من المعدومین

۳۹

ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّه اودعتنی بید التّمروود ثمّ بید الفرعون و وردا علیّ ما انت احصیته بعلمک و احطته بارادتک و مرّه اودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّویا الّذی الهمتنی بعلمک و عرقتنی بسطانک و مرّه قطعت رأسی بأیدی الکافرین و مرّه ارفعتنی الی الصّلیب بما اظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردائیّتک و بدایع آثار سلطان صمدائیّتک و مرّه ابتلیتنی فی ارض الطّفّ بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدیار و حضره علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّه علّقونی فی الهوّاء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الی ان قطعوا ارکانی و فصلوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الی هذه الاّیام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و یتدبّرون فی کلّ حین بأن یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بكلّ ما هم علیه لمقتدرون... فوعزّتک یا محبوبی اشکرک حینئذ فی تلك الحالة و علی کلّ ما ورد علیّ فی سبیل رضائک و اکون راضياً منک و من بدایع بلایاک

۴۰

ای محبوب روحی در دل دمییدی و مرا از من اخذ نمودی و بعد مابین مشرکین و مغلّین نمایشی از من گذاشته‌ئی و جمیع بآن ناظر شده بر اعراض قیام نموده‌اند ای محبوب حال خود را بنما و مرا فارغ کن
جواب بشنو نمایشت محبوب جان منست چگونه راضی شوم جز چشمم بیند و جز قلبم عارف شود قسم بجمال یعنی جمالت که از چشم و دل خود هم میخوادم مستور باشی تا چه رسد بعیون غیر طاهره
وای وای نوبت جواب باین عبد رسید لوح تمام شد و مطلب ناگفته و در ناسفته ماند

۴۱

فوالله یا قوم انّی قد کنت راقداً علی بساطی ولكن نسمة الله ایقظتنی و روح الله احیتنی و لسان الله تکلم علی لسانی لست انا بمذنب انتم لا تنظرونی بعیونکم بل بعینی و بذلک امرتم من لدن عزیز علیم و یا قوم هل تظنّون بأنّ الأمر بیدی لا فونفس الله المقتدر المتعالی العلیم الحکیم فوالله لو کان الأمر بیدی ما اظهرت نفسی علیکم فی اقلّ من آن و ما تکلمت بکلمة و کان الله علی ذلک شهید و علیم

۴۲

ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستننی که جمیع ملأ عالین و کرویّین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند در این وقت حوریّه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الاّ اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون

۴۳

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماسست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه

که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و آزادی رسند امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگو ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که گلپاره‌های عالم باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است...

امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند پاک و ظاهر گردد این اصنام حائلند و خلق را از علو و صعود مانع امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند

در یکی از الواح نازل یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق یا اهل بها بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار

ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بآبهره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید عالم‌بین باشید نه خودبین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان

امروز بر کلّ لازم و واجبست تمسک نمایند بآنچه که سبب سمو و علو دولت عادلّه و ملت است قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده قلنا و قولنا الحق عاشروا مع الأدیان کلّها بالروح و الریحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتفاع وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل از قبل فرموده اند حبّ الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم باین کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود

یا حزب العدل باید بمثابة نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدالست نسأل الله ان یحفظ عباده من شرّ اعدائه انه علی کلّ شیء قدیر

الحمد لله حقّ جلّ جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افنده و قلوب را گشوده و هر آیه‌ئی از آیات منزله بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدسه این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ئی نبوده و نیست باید اهل عالم طرّاً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا آزادی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیر ظهور منور چه که در سنه ستین حضرت مبشر روح ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر اهل بلاد مستعدّند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ بان منوط و معلق است...

یا حزب الله وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمه الهی بمثابة نهالست مقرر و مستقرش افنده عباد باید آن را بکوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعی از افلاک بگردد

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتّفاقت ثبت فرمودیم نعیماً للعاملین

مکرر وصیت نموده و مینمائیم دوستان را که از آنچه رائج فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسأل الله ان یزینهم بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کلّ الأحوال انه هو الغنی المتعال

۴۴

یا معشر العلماء اتقوا الله ثم انصفوا فی امر هذا الأمّی الذی شهدت له کتب الله المهیمن القیوم... بترسید از خداوند یکتا این مظلوم با شما و امثال شما معاشر نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس تدریس وارد نشده شهادت میدهد بآنچه گفته شد کلاه او و زلف او و لباس او آخر انصاف کجا رفته هیکل عدل در چه مکان آرمیده چشم بگشائید و بدیده بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید و از امواج بحر عرفان ممنوع نشوید

بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض نموده‌اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده بگو ای اهل انصاف اگر فی الجمله تفکر نمائید صدهزار بار این مقام را اعظم شمردید و اکبر دانید قد اظهر الله امره من بیت ما کان فیہ ما عند العلماء و الفقهاء و العرفاء و الأدباء

نسمة الله او را بیدار نمود و بندا امر فرمود فلما انتبه قام و نادى الكلّ الى الله ربّ العالمین این بیان نظر بضعف اهل امکان است و الا امرش مقدّس از اذکار و منزّه از افکار یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب

۴۵

قد قيّد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الأعظم لعنق العالمین و اختار لنفسه الأحزان لسرور من فی الأکوان هذا من رحمة ربّک الرّحمن الرّحیم قد قبلنا الذّلة لعزّکم و الشّداید لرخائکم یا ملأ الموحّدين انّ الذی جاء لتعمیر العالم قد اسکنه المشرکون فی اخب البلاء

۴۶

لیس حزنی سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعداء لعمری أنّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين بذلّتی ظهرت عزّة الکائنات و بابتلائی اشرقت شمس العدل علی العالمین بل حزنی من الذّین یرتکبون الفحشاء و ینسبون انفسهم الى الله العزیز الحمید ینبغی لأهل البهَاء ان ینقطعوا عمّن علی الأرض کلّها علی شأن یجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقدیس من قمیصهم و یرون اهل الأکوان فی وجوههم نضرة الرّحمن الا انّهم من المقرّبین اولئک عباد بهم یظهر التّقدیس فی البلاد و تنتشر آثار الله العزیز الحکیم انّ الذّین ضیعوا الأمر بما اتّبعوا اهوائهم انّهم فی ضلال مبین

۴۷

قل یا ملأ اليهود ان تریدوا ان تصلبوا الرّوح مرّة اخرى تالله هذا لهو الرّوح قد ظهر بینکم فافعلوا به ما تشاؤون لأنّه انفق روحه فی سبیل الله و لا یخاف من احد ولو یجتمع علیه کلّ من فی السّموات و الأرض ان انتم توقنون قل یا ملأ الانجیل ان تریدوا ان تقتلوا محمّداً رسول الله تالله انّ هذا ذاته قد ظهر بالحقّ فافعلوا به ما اردتم لأنّه یشتاقل لقاء محبوبه فی ملکوت عزّه و كذلك کان الأمر ان انتم تعلمون قل یا ملأ الفرقان ان تریدوا ان تعلّقوا هیکل علیّ الذی نزل من عنده البیان تالله انّ هذا لمحبوبه الذی قد ظهر باسم آخر و قد اتی علی ظلل المعانی بسلطان من عنده و انه لهو الحقّ علامّ الغیوب و انتظر منکم ما فعلتم بظهور قبلی و یشهد بذلك

كَلَّ شَيْءٌ أَنْ تَسْمَعُونَ أَنْ يَأْمُرَ بِالْبَيِّنَاتِ أَنْ تَرِيدُوا أَنْ تَسْفِكُوا دَمَ الَّذِي بِهِ بَشَّرْتُمْ بِلِسَانِ عَلِيِّ ثُمَّ مِنْ قَبْلِهِ بِلِسَانِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مِنْ قَبْلِهِ بِلِسَانِ الرَّوحِ فَهِيَ هَذِهِ بَيْنَكُمْ وَمَا عِنْدَهُ مِنْ نَاصِرٍ لِيَمْنَعَكُمْ فِيمَا تَرِيدُونَ أَنْ تَعْمَلُونَ

٤٨

تَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ مُخَالَفًا بِمَا نَزَلَ فِي الْأَلْوَابِ لَقَبَلْتِ يَدَ الَّذِي يَسْفِكُ دَمِي فِي سَبِيلِ مَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ وَ قَدَّرْتَ عَمَّا مَلَكَتْهُ اللَّهُ لَهُ ارْتِثًا وَلَوْ أَنَّهُ يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ نَقْمَةَ اللَّهِ وَ سَخَطَهُ ثُمَّ قَهْرَهُ وَ غَضَبَهُ بِدَوَامِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ الْحَكِيمِ

٤٩

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْغَلَامَ كَلَّمَا يَكُونُ نَظْرًا إِلَى نَفْسِهِ يَجِدُهَا أَحْقَرَ الْوُجُودِ وَ كَلَّمَا يَرْتَدُّ الْبَصَرَ إِلَى تَجَلِّيَاتِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْهَا يَجِدُهَا سُلْطَانَ الْغَيْبِ وَ الشَّهِيدَ فَسَبْحَانَ الَّذِي بَعَثَ مَظْهَرَ نَفْسِهِ بِالْحَقِّ وَ أَرْسَلَهُ عَلَى كُلِّ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ

٥٠

أَيُّ بَيِّنَاتٍ سُرِّ مِنْ غَفْلَتِ بَرْدَارِيْدٍ وَ انْوَارِشِ كَمَا عَالَمٌ رَا أَحَاطَهُ نَمُودَةُ مَشَاهِدِهِ كَنِيْدُ بَعْضِي مِيْكَوِيْنِدُ زُوْدُ اشْرَاقِ نَمُودَةِ أَيُّ بِيْبَصْرَانِ يَأْ قَرِيْبٍ وَ يَأْ بَعِيْدٍ حَالِ اشْرَاقِ فَرْمُودَةِ شَمَا مَلَا حِظَّهُ نَمَائِيْدُ فِي الْحَقِيْقَةِ اِيْنِ اشْرَاقِ مَحَقَّقِ اسْتِ يَأْ نَهْ دِيْكَرِ قَرَبٍ وَ بَعْدِ اَنْ دَرِ دَسْتِ شَمَا وَ اِيْنِ غَلَامِ نَبُوْدَةِ وَ نَخَوَاهِدُ بُوْدُ حَكْمَتِ الْهَيْبَةِ كَهْ اَزْ اَنْظُرِ بَرِيْهَ مُسْتَوْرِ اسْتِ اِقْتِضَا نَمُودَةِ يَأْ قَوْمِ فَاْرَضُوا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَكُمْ وَ قَضَى عَلَيْكُمْ... أَيُّ صَاحِبَانَ بَعْضًا قَسَمَ بِاَفْتَابِ فَلَكَ بَقَا كَهْ اِكْرَامِ بَدَسْتِ اِيْنِ عَبْدِ بُوْدُ هَرْكَزِ خُوْدِ رَا مَعْرُوفِ نَمِيْنَمُودِمْ چِهْ كَهْ اسْمِ مَذْكُورِمْ نَنْگِ دَارِدُ اَزْ ذِكْرِ اِيْنِ السَّنِ غَيْرِ طَاهِرُهُ كَاذِبِهِ وَ دَرِ هَرْ حِيْنِ كَهْ سَاكِنِ شُدِهْ وَ صَمْتِ اِخْتِيَارِ نَمُودِمْ رُوْحِ الْقُدْسِ اَزْ يَمِيْنِمِ نَاطِقِ شُدِهْ وَ رُوْحِ الْأَعْظَمِ قَدَّامِ وَجْهِمْ وَ رُوْحِ الْأَمِيْنِ فَوْقِ رَأْسِمْ وَ رُوْحِ الْبِهَاءِ دَرِ صَدْرِمْ نَدَا فَرْمُودَةِ وَ حَالِ اِكْرَامِ بَسْمَعِ لَطِيْفِ اسْتِمَاعِ شُوْدُ اَزْ جَمِيْعِ اَعْضَا وَ اِحْشَا وَ عُرُوْقِ وَ اِظْفَارِ نَدَاءِ اللَّهِ رَا اسْتِمَاعِ نَمَائِيْدِ حَتَّى اَزْ شَعْرَاتِمْ مِيْشَنُوِيْدُ بَأَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَ اِنَّ هَذَا الْجَمَالَ لِبِهَائِهِ لَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِيْنِ

٥١

يَأْ قَوْمِ تَاللَّهِ الْحَقُّ اِنَّ هَذَا لِبَحْرِ الَّذِي مِنْهُ ظَهَرَتْ الْبِحُورُ وَ اِيْهِ يَذْهَبُ كَلِّهَا وَ مِنْهُ اشْرَقَتِ الشَّمْسُ وَ اِيْهِ يَرْجِعُ كَلِّهَا وَ مِنْهُ اَثْمَرَتْ سَدْرَاتُ الْأَمْرِ بِأَثْمَارِ الَّتِي كَلَّ وَاحِدَةً مِنْهَا بَعَثْتَ عَلَى هَيْكَلِ نَبِيِّ وَ أَرْسَلْتَ إِلَى عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِ الَّتِي مَا أَحْصَاهَا أَحَدٌ اِلَّا نَفْسُ اللَّهِ الَّتِي أَحَاطَتْ بِالْمَوْجُودَاتِ بِحَرْفٍ مِنْ كَلِمَةِ الَّتِي خَرَجَ مِنْ قَلَمِهِ الَّذِي كَانَ مَحْكُومًا تَحْتَ اَصْبَعِهِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْحَقِّ قَوِيًّا

٥٢

قُلْ يَأْ قَوْمِ لَا تَمْنَعُوا اَنْفُسَكُمْ عَنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ مَنْ يَمْنَعُ وَ اِنَّهُ عَلَى خَسْرَانَ عَظِيْمٍ قُلْ يَأْ قَوْمِ اُتَعْبُدُونَ التُّرَابَ وَ تَدْعُونَ رَبَّكُمْ الْعَزِيْزَ الْوَهَّابَ اَتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُوْنُوْنَ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ قُلْ قَدْ ظَهَرَ كِتَابُ اللَّهِ عَلَى هَيْكَلِ الْغَلَامِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ اِحْسَنَ الْمُبْدِعِيْنَ اَنْتُمْ يَأْ مَلَأْتُمُ الْأَرْضَ لَا تَهْرَبُوا عَنْهُ اِنْ اَسْرَعُوا اِيْهِ وَ كُوْنُوا مِنَ الرَّاجِعِيْنَ تُوْبُوا يَأْ قَوْمِ عَمَّا قَدْ فَرَّطْتُمْ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ مَا اَسْرَفْتُمْ فِي اَمْرِهِ وَ لَا تَكُوْنُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ بِأَمْرِهِ وَ عَرَّفَكُمْ نَفْسَهُ الْعَزِيْزَ الْعَلِيْمَ وَ اَظْهَرَ لَكُمْ كُنُوْزَ الْعِرْفَانِ وَ عَرَّجَكُمْ إِلَى سَمَاءِ الْاَيْقَانَ فِي اَمْرِهِ الْمَحْكَمِ الْعَزِيْزِ الرَّقِيْعِ اَيَّاكُمْ اِنْ لَا تَمْنَعُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَى اَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَبْطَلُوا اَعْمَالَكُمْ وَ لَا تَنْكُرُوْهُ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَظْهَرَ الْأَمْنَعِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيْرِ فَاَنْصَفُوا فِي اَمْرِ اللَّهِ بَارِكُمْ ثُمَّ اَنْظُرُوا إِلَى مَا نَزَلَ عَنْ جِهَةِ الْعَرْشِ وَ تَفَكَّرُوا فِيْهِ بِقُلُوبِ طَاهِرِ سَلِيْمِ اِذَا يَظْهَرُ لَكُمْ الْأَمْرُ كَظُهُورِ الشَّمْسِ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ وَ تَكُوْنُوْنَ مِنَ الْمَوْقِيْنِ

قل انّ دليله نفسه ثمّ ظهوره و من يعجز عن عرفانهما جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع في كلّ نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتمّ حجّته على عباده ان انتم في امره لمن المتفكرين انه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فوق طاقتهم و انه لهو الرحمن الرحيم

قل قد ظهر امر الله على شأن يعرفه اكمه الأرض و كيف ذى بصر طاهر منير و انّ الأكمه لن يدرك الشّمس ببصرها ولكن يدرك حرارة التي تظهر منها في كلّ شهر و سنين ولكن اكمه البيان تالله لن يعرف الشّمس و لا اثرها و ضيائها ولو تطلع في مقابلة عينه في كلّ حين

قل يا ملاء البيان انا اختصاصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين و قربناكم الى شاطئ الأيمن عن يمين بقعة الفردوس مقام الذي فيه تنطق النّار على كلّ الألحان بأنّه لا اله الاّ انا العليّ العظيم اياكم ان لا تحتجوا انفسكم عن هذه الشّمس التي استضاءت عن افق مشيئة ربكم الرحمن بضيآء الذي احاط كلّ صغير و كبير ان افتحوا ابصاركم لتشاهدوها بعيونكم و لا تعلقوا ابصاركم بذي بصر لأنّ الله ما كلّف نفساً الاّ بعد وسعها و كذلك نزل في كلّ الألواح على النّبیین و المرسلين

ان ادخلوا يا قوم في هذا الفضآء الذي ما قدر له من أوّل و لا من آخر و فيه ارتفع نداء الله و تهبّ روايح قدسه المنيع و لا تجعلوا اجسادكم عرياً عن رداء العزّ و لا قلوبكم عن ذكر ربكم و لا سمعكم عن استماع نعماته الأبدع الأمتع العزيز الأفصح البليغ

۵۳

ای نصیر ای عبد من تالله الحقّ غلام روحی با رحيق ابهي در فوق كلّ رؤس اليوم ناظر و واقف که که را نظر بر او افتد و من غير اشاره از کفّ بيضايش اخذ نموده بياشامد ولكن هنوز احدى فايز باين سلسال بي مثال سلطان لايزال نشده الاّ معدودی و هم في جنّة الأعلى فوق الجنان على سرر التّمكين هم مستقرّون تالله لن يسبقهم المرايا و لا مظاهر الأسماء و لا كلّ ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين

ای نصیر این نه ایامی است که عرفان عارفين و ادراک مدرکين فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجبات اکبر مطهّر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اوّل لا اوّل الى آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظير و مثال از برایش نه بینی ولكن لسان الله بچه بيان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار يشربون من رحيق القدس على اسمی الأبهی من ملکوت الأعلى و لم يكن لدونهم من نصيب

۵۴

فونفسه المحبوب ما اردت ان اكون رئيساً لمن على الأرض بل القى عليهم ما امرت به من لدن عزيز جميل لينقطعهم عن شؤونات الأرض و يصعدهم الى مقرّ الذي انقطعت عنه عرفان المشركين ثمّ ادراك المعرضين

۵۵

يا ارض الطآء یاد آر هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و ديوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدّسه مطمئنّه که بحبّت جان دادند و روان ايثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف مقصود را از تو مییابد در تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمائیم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم تو را و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند

انّا نذکر اختی اظهاراً لعنایتی و ابرازاً لوفائی بمظلومیّت کبری بحقّ راجع شد ما اطّلع بذلك الاّ علمی المحيط

ای ارض طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی طوبی لهم و للذین هاجروا الیک فی سبیل الله مالک هذا الیوم البدیع طوبی از برای نفوسی که بذکر و ثنای حقّ ناطقند و بخدمت امر مشغول ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند امیرالمؤمنین علیه بهائی در وصفشان فرموده طوباهم افضل من طوبانا قد نطق بالصدق و انا من الشّاهدین اگرچه حال این مقامات مستور است و لکن ید قدرت البتّه مانع را بردارد و ظاهر فرماید آنچه را که سبب و علّت روشنی چشم عالم است شکر نمائید حقّ جلّ جلاله را که باین عنایت بدیعه فائز شدید و بطراز بیان رحمن مزین قدر وقت را بدانید و بآنچه سزاوار است تمسّک نمائید أنّه لهو النَّاصِح المشفق العلیم

۵۶

یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیء قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لو یشاء یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الّتی تفرّقت من الذّئاب أنّه یواجه اهل البهّاء بالفرح و الانبساط الا أنّه من جوهر الخلق لدى الحقّ علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین
افرحی بما جعلک الله افق التّور بما ولد فیک مطلع الظّهور و سمّیت بهذا الاسم الذی به لاح نیر الفضل و اشرفت السّموات و الارضون
سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور النّاس انّ ربّک لهو العلیم المحیط اطمنّتی بفضل ربّک أنّه لا تنقطع عنک لحظات اللطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع

۵۷

ان یا محمّد اذا خرجت عن ساحة العرش ان اقصد زیارة البیت من قبل ربّک و اذا حضرت تلقّاء الباب قف و قل یا بیت الله الأعظم این جمال القدم الذی به جعلک الله قبله الأمم و آیه ذکره لمن فی السّموات و الأرضین یا بیت الله این الاّیام الّتی کنت فیها موطأ قدمیه و این الاّیام الّتی ارتفعت منک نعمات الرّحمن فی کلّ الأحیان و این طرازک الذی منه استضاء من فی الأكوان این الاّیام الّتی کنت عرشاً لاستقرار هیکل القدم و این الاّیام الّتی کنت مصباح الفلاح بین الأرض و السّماء و تتضوّع منک نفحات السّبحان فی کلّ صباح و مساء
یا بیت الله این شمس العظمة و الاقتدار الّتی کانت مشرقة من افقک و این مطلع عنایت ربّک المختار الذی کان مستویاً علیک ما لی یا عرش الله اری تغیر حالک و اضطربت ارکانک و غلق بابک علی وجه من ارادک و ما لی اراک الخراب أ سمعت محبوب العالمین تحت سیوف الأحزاب طوبی لک و لوفاتک بما اقتدیت مولاک فی احزانه و بلاياه
اشهد بأنّک المنظر الأكبر و المقرّ الأطهر و منک مرّت نسمة السّبحان علی من فی الأكوان و استفرحت قلوب المخلصین فی غرفات الجنان و الیوم ینوح بما ورد علیک الملاً الأعلى و سکّان مداین الأسماء
انک لم تزل کنت مظهر الأسماء و الصّفات و مسرح لحظات مالک الأرضین و السّموات قد ورد علیک ما ورد علی التّابوت الذی کانت فی السّکینه طوبی لمن یعرف لحن القول فیما اراد مالک البریّة
و طوبی للذین یستنشقون منک نفحات الرّحمن و یعرفون قدرک و یحفظون حرمتک و یراعون شأنک فی کلّ الأحیان نسأل الله بأن یتفتح بصر الذّین غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک عرفانک و عرفان من رفعک بالحقّ أنّهم قوم عمون و الیوم لا یعرفون انّ ربّک لهو العزیز الغفور
اشهد بک امتحن الله عباده طوبی لمن اقبل الیک و یزورک و ویل للذین انکروا حقّک و اعرضوا عنک و ضیعوا قدرک و هتکوا حرمتک

يا بيت الله ان هتك المشركون ستر حرمتك لا تحزن قد زينك الله بطراز ذكره بين الأرض و السماء و انه لا يهتك ابداً
انك تكون منظر ربك في كل الأحيان و يسمع نداءً من يزورك و يطوف حولك و يدعو بك انه هو الغفور الرحيم
يا الهى اسألك بهذا البيت الذى تغير في فراقك و ينوح لهجرتك و ما ورد عليك في ايامك بأن تغفر لى و لأبوى و ذوى
قربتى و المؤمنين من اخوانى ثم اقض لى حوائجى كلها بجودك يا سلطان السماء انك انت أكرم الأكرمين و مولى العالمين

۵۸

اذكر ما نزل فى ارض السرى فى السنة الأولى لعبدنا المهدي و اخبرناه به فيما يرد على البيت من بعد لثلاً يحزنه ما ورد من قبل من
الذى اعتدى و سرق عند ربك علم السموات و الأرضين
قلنا و قولنا الحق ثم اعلم بأن ليس هذا اول وهن نزل على بيتى و قد نزل من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل
عليه من الدلة ما تجرى به الدموع عن كل بصر بصير كذلك القيناك بما هو المستور فى حجب الغيب و ما اطلع به احد الا الله
العزير الحميد ثم تمضى ايام يرفعه الله بالحق و يجعله علماً فى الملك بحيث يطوف فى حوله ملاً عارفون هذا قول ربك من قبل
ان يأتى يوم الفرع قد اخبرناك به فى هذا اللوح لثلاً يحزنك ما ورد على البيت بما اكتسبت ايدى المعتدين و الحمد لله العليم
الحكيم

۵۹

هر منصفى شهادت داده و ميدهد كه اين مظلوم از اول ظهور كل را بافق اعلى دعوت نموده و از شقاوت و بغضا و بغى و فحشا
منع فرموده مع ذلك اهل اعتساف وارد آوردند آنچه را كه قلم از ذكرش عاجز و قاصر است حق حیات و راحت از برای كل
خواستہ و لكن عباد در قتل احباً و سفك دم مطهرش فتوى داده اند
و مطالع اين ظلم جهلائی هستند كه باسم علم معروفند بشأنى بر اعراض قيام نموده اند كه نفسى را كه عالم از برای
خدّام درگهش خلق شده او را بظلم مبین در سجن محكم متین حبس نموده اند ولكن الله بدّل السجن بالجنة العليا و الفردوس
الأعلى رغماً لهم و للذين كفروا بهذا النبأ العظيم
و آنچه از اسباب ظاهره موجود شد منع نمودیم نفوسى كه با اين مظلوم معاشر بودند كل گواهی ميدهند كه ساحت
اقدس مقدّس از اسباب ظاهره بوده و لكن در سجن قبول نمودیم آنچه را كه مشركين اراده منع آن نمودند و اگر نفسى يافت شود و
بيتى از ذهب و يا فضّه و يا فوق اين دو از جواهر نفیسه بنا نماید اذن داده و ميدهيم انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و اذن
داده شد كه در اين ارض بناهاى عاليه ترتيب دهند و باسم حقّ جلّ جلاله اراضى طيبه طاهره كه بنهر اردن متصل است و يا حول
او اخذ نمايند ليظهر ما كان مسطوراً من القلم الأعلى فى كتب القبل و ما اراده الله ربّ العالمين فى هذا الظهور الأقدس
العزير البديع

قلنا من قبل اوسعى ذيلك يا اورشليم ان اعرفوا يا اهل البهآء ثم اشكروا ربكم المبين المبين
اگر حكمتهاى بالغه الهى ظاهر شود كل عدل محض را مشاهده مينمايند و بيقين مبین باوامرش تمسك ميجويند و تشبث
مينمايند قد قدرنا فى الكتاب خيراً كثيراً لمن اعرض عن الفحشاء متمسكاً بالتقوى انه لهو المعطى الكريم

۶۰

ليس ذلتى سجنى لعمري انه عزّ لى بل الدلة عمل احبائى الذين ينسون انفسهم الينا و يتبعون الشيطان فى اعمالهم الا انهم من
الخاصرين

لَمَّا قَضَى الْأَمْرَ وَ اشْرَقَ نَبِيرُ الْأَفَاقِ مِنْ شَطْرِ الْعِرَاقِ امْرِنَاهُمْ بِمَا يَقْدَسُهُمْ عَنِ الْعَالَمِينَ مِنْهُمْ مَنْ اخَذَ الْهَوَى وَ اعْرَضَ عَمَّا امْرٍ
وَ مِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ بِالْهَدَى وَ كَانَ مِنَ الْمَهْتَدِينَ
قُلِ الَّذِينَ ارْتَكَبُوا الْفَحْشَاءَ وَ تَمَسَّكُوا بِالْدُّنْيَا أَنَّهُمْ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ الْبِهَاءِ هُمْ عِبَادُ لَوْ يَرُدُّونَ وَادِيًّا مِنْ الذَّهَبِ يَمْرُونَ عَنْهُ كَمَرَّ
السَّحَابِ وَ لَا يَلْتَفِتُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا إِلَّا أَنَّهُمْ مَنَى لِيَجِدَنَّ مِنْ قَمِيصِهِمُ الْمَلَأَ الْأَعْلَى عَرَفَ التَّقْدِيسَ... وَ لَوْ يَرُدُّونَ عَلَيْهِمْ ذَوَاتَ الْجَمَالِ
بِأَحْسَنِ الطَّرَازِ لَا تَرْتَدُّ إِلَيْهِنَّ أَبْصَارُهُمْ بِالْهَوَى أَوْلَيْكَ خَلَقُوا مِنَ التَّقْوَى كَذَلِكَ يَعَلِّمُكُمْ قَلَمُ الْقَدَمِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ

٦١

عَالَمٌ مَنقَلَبٌ اسْتِ وَ انْقِلَابٌ أَوْ يَوْمًا فَيَوْمًا دَر تَزَايِدٌ وَ وَجْهٌ أَن بَرِ غَفْلَةٌ وَ لَامْذَهَبِي مَتَوَجِّهٌ وَ اَيْنَ فِقْرُهُ شَدَّتْ خَوَاهِدُ نَمُودٍ وَ زِيَادِ
خَوَاهِدُ شَدَّ بِشَأْنِي كَهْ ذَكَرَ أَن حَالٌ مَقْتَضِي نَهْ وَ مَدَّتِي بَرِ اَيْنَ نَهْجِ أَيَّامٍ مِيرُودٍ وَ إِذَا تَمَّ الْمِيقَاتُ يَظْهَرُ بَغْتَةً مَا يَرْتَعِدُ بِهِ فَرَائِصُ الْعَالَمِ
إِذَا تَرْتَفَعُ الْأَعْلَامُ وَ تَعْرُدُّ الْعُنَادِلُ عَلَى الْأَفْنَانِ

٦٢

ذَكَرْتُ حَزَنِي وَ هَمِّي وَ غَمِّي وَ بِلَائِي وَ ابْتِلَائِي وَ غُرْبَتِي وَ بَكَائِي وَ حُرْقَتِي وَ سَجْنِي فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الْبَعِيدِ اِنْ يَا مُصْطَفَى تَالَلَهُ لَوْ
تَطَّلَعَ بِمَا وَرَدَ عَلَى جَمَالِ الْقَدَمِ لَتَنُوحَ فِي الْعِرَاءِ وَ تَضْرِبَ عَلَى رَأْسِكَ وَ تَصِيحُ كَصَيْحَةِ السَّلِيمِ فَاشْكُرِ اللَّهَ بِمَا سَتَرْنَا عَنْكَ اسْرَارَ
الْقَضَايَا الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ سَحَابِ مَشِيَّةِ رَبِّكَ الْمَقْتَدِرِ الْقَدِيرِ
تَالَلَهُ مَا قَمْتُ عَنِ الْفِرَاشِ إِلَّا وَ قَدْ شَهِدْتُ جُنُودَ الْبِلَاءِ وَاقْفًا عَلَى فَنَاءِ بَابِي وَ مَا نَمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا وَ قَدْ كَانَ قَلْبِي مَحْزُونًا عَمَّا
وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ جُنُودِ الشَّيَاطِينِ فَإِذَا لَا يَأْكُلُ جَمَالِ الْقَدَمِ مِنْ طَعَامِ الْأَ وَ قَدْ يَكُونُ مَعَهُ مِنَ الْبِلَايَا وَ لَا يَشْرَبُ قَطْرَةَ مَاءٍ إِلَّا وَ قَدْ يَكُونُ
مَعَهُ جَوَاهِرُ الْقَضَايَا وَ إِذَا امْشَى يَمْشِي جُنُودَ الْهَمِّ قَدَامِي وَ عَسَاكِرَ الْغَمِّ عَن وَرَائِي
وَ كَذَلِكَ فَاشْهَدْ حَالِي اِنْ اَنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ اَنْتَ اَنْتَ لَا تَحْزَنُ بِمَا قَضَى اللَّهُ عَلَيْنَا ثُمَّ اَرْضِ بِرِضَائِهِ لِأَنَّ كُنَّا لَمْ يَزَلْ
رَاضِيًا بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِهِ وَ بِمَا قَدَّرَ مِنْ لَدُنْهِ لِذَا فَاصْبِرْ اَنْتَ فِي نَفْسِكَ وَ لَا تَجْزَعْ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْمَضْطَرِبِينَ

٦٣

يَا أَيُّهَا النَّاطِرُ إِلَى الْوَجْهِ إِذَا رَأَيْتَ سَوَادَ مَدِينَتِي قَفْ وَ قُلْ يَا اَرْضَ الطَّاءِ قَدْ جِئْتُكَ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ بِنِيَّ اللَّهِ الْمَهِيْمِنِ الْقَيُّومِ قُلْ يَا أُمَّ
الْعَالَمِ وَ مَطْلِعِ الثُّورِ بَيْنَ الْأُمَمِ ابْشُرْكَ بِعِنَايَةِ رَبِّكَ وَ اكْبِرْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلِ الْحَقِّ عِلَامِ الْغُيُوبِ اشْهَدْ فَيْكَ ظَهَرَ الْأَسْمِ الْمَكْنُونِ وَ
الْغَيْبِ الْمَخْزُونِ وَ بَكَ لَاحِ سِرِّ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ
يَا اَرْضَ الطَّاءِ يَذْكُرُكَ مَوْلَى الْأَسْمَاءِ فِي مَقَامِهِ الْمَحْمُودِ قَدْ كُنْتُ مَشْرِقَ امْرِ اللَّهِ وَ مَطْلِعِ الْوَحْيِ وَ مَظْهَرَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ
الَّذِي بِهِ اضْطَرَبَتِ الْأَفْتَدَةُ وَ الْقُلُوبُ كَمِ مِنْ مَظْلُومٍ اسْتَشْهَدَ فَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَمِ مِنْ مَظْلُومَةٍ دَفَنْتَ فَيْكَ بِظُلْمِ نَاحِ بِهِ عِبَادُ
مَكْرُمُونَ

٦٤

أَنَا اِرْدْنَا اِنْ نَذَرَ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى وَ الْمَدِينَةَ الْمُبَارَكَةَ النَّوْرَاءِ الَّتِي فِيهَا تَضَوُّعُ عَرَفَ الْمَحْبُوبِ وَ اَنْتَشَرَتْ آيَاتُهُ وَ ظَهَرَتْ بَيِّنَاتُهُ وَ نَصَبَتْ
اعْلَامَهُ وَ ارْتَفَعَ خَبَائِهِ وَ فَصَّلَ فِيهَا كُلَّ امْرِ حَكِيمٍ
تِلْكَ مَدِينَةٌ فِيهَا سَطَعَتْ رَائِحَةُ الْوَصَالِ وَ اِنْجَذَبَ بِهَا الْمَخْلُصُونَ إِلَى مَقَرِّ الْقُرْبِ وَ الْقُدْسِ وَ الْجَمَالِ طُوبَى لِقَاصِدِ قَصْدٍ وَ
فَازٍ وَ شَرِبِ رَحِيقَ اللَّقَاءِ مِنْ بَحْرِ عِنَايَةِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

يا ارض المقصود قد جئتك من قبل الله و ابشرك بفضلته و رحمته و اكبر عليك من لدنه انه لهو الفضال الكريم طوبى
لنفس توجهت اليك و وجدت منك عرف الله رب العالمين التور عليك و الهاء عليك بما جعلك الله فردوساً لعباده و الأرض
المقدسة المباركة التي انزل الله ذكرها في كتب النبيين و المرسلين
يا ارض التوراء بك ارتفع علم انه لا اله الا هو و فيك نصبت راية اننى انا الحق علام الغيوب ينبغى لكل مقبل ان يفتخر
بك و بما فيك من افنانى و اوراقى و آثارى و اوليائى و احبائى الذين اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى مقامى المحمود

٦٥

ثم ذكر حين الذى وردت فى المدينة و ظنوا وكلاء السلطان بانك لن تعرف اصولهم و تكون من الجاهلين قل اى ربى لا اعلم
حرفاً الا ما علمنى الله بجوده و انا نقر بذلك و نكون من المقرين
قل ان كان اصولكم من عند انفسكم لن نتبعها ابداً و بذلك امرت من لدن حكيم خبير و كذلك كنت من قبل و نكون
من بعد بحول الله و قوته و ان هذا لصراط حق مستقيم و ان كان من عند الله فأتوا برهانكم ان كنتم لمن الصادقين قل انا اثبتنا
كل ما ظنوا فيك و عملوا بك فى كتاب الذى لن يغادر فيه حرف من عمل العاملين
قل يا ايها الوكلاء ينبغى لكم بان تتبعوا اصول الله فى انفسكم و تدعوا اصولكم و تكونن من المهتدين و هذا خير لكم عما
عندكم ان انتم من العارفين و ان لن تتبعوا الله فى امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقيير و قضمير فسوف تجدون ما اكتسبتم فى
الحياة الباطلة و تجزون بما عملتم فيها و ان هذا لصدق يقين
فكم من عباد عملوا كما عملتم و كانوا اعظم منكم و رجعوا كلهم الى التراب و قضى عليهم ما قضى ان انتم فى امر الله
لمن المتفكرين و ستلحقون بهم و تدخلون بيت التى لن تجدوا فيها لأنفسكم لا من نصير و لا من حميم و تسألون عما فعلتم فى
ايامكم و فرطتم فى امر الله و استكبرتم على اوليائه بعد الذى وردوا عليكم بصدق مبين
و انتم شاورتم فى امرهم و اخذتم حكم انفسكم و تركتم حكم الله المهيم القدير
قل ا تأخذون اصولكم و تضعون اصول الله وراء ظهوركم و ان هذا لظلم على انفسكم و انفس العباد لو تكونن من العارفين
قل ان كان اصولكم على العدل فكيف تأخذون منها ما تهوى به هواكم و تدعون ما كان مخالفاً لأنفسكم ما لكم كيف تكونن من
الحاكمين ا كان من اصولكم بان تعذبوا الذى جاءكم بأمركم و تخذلوه و تؤذوه فى كل يوم بعد الذى ما عصاكم فى اقل من آن و
يشهد بذلك كل من سكن فى العراق و من ورائه كل ذى علم عليم
فانصفوا فى انفسكم يا ايها الوكلاء بائى ذنب اطردتمونا و بائى جرم اخرجتمونا بعد الذى استأجرناكم و ما آجرتمونا فوالله
هذا لظلم عظيم الذى لن يقاس بظلم فى الأرض و كان الله على ما اقول شهيداً....

فاعلموا بان الدنيا و زينتها و زخرفها سيفنى و يبقى الملك لله الملك المهيم العزيز القدير ستمضى ايامكم و كل ما انتم
تشغلون به و به تفتخرون على الناس و يحضركم ملائكة الأمر على مقر الذى ترجف فيه اركان الخلايق و تقشعر فيه جلود الظالمين
و تسألون عما اكتسبتم فى الحياة الباطلة و تجزون بما فعلتم و هذا من يوم الذى يأتىكم و الساعة التى لا مرد لها و شهد بذلك
لسان صدق عليم

٦٦

ان يا ملاً المدينة اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض و لا تتبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق فى هذه الأيام القليل ستمضى ايامكم كما
مضت على الذينهم كانوا قبلكم و ترجعون على التراب كما رجعوا اليه آبائكم و كانوا من الرجاعين

ثمّ اعلموا بأنّنا ما نخاف من احد الآله وحده و ما توكلّى الآله و ما اعتصامى الآله و ما نريد الآله ما اراد لنا و انّ هذا لهو المراد لو انتم من العارفين انّى انفقت روحى و جسدى لله ربّ العالمين من عرف الله لن يعرف دونه و من خاف الله لن يخاف سواه ولو يجتمع عليه كلّ من فى الأرض اجمعين و ما نقول الآله بما امرت و ما نتبع الآله بحقّ بحول الله و قوّته و أنّه يجزى الصّادقين

ثمّ اذكر يا عبد ما رأيت فى المدينة حين ورودك لبيقى ذكرها فى الأرض و يكون ذكرى للمؤمنين فلمّا وردنا المدينة وجدنا رؤسائها كالأطفال الذين يجتمعون على الطّين ليلعبوا به و ما وجدنا منهم من بالغ لتعلّمه ما علّمنى الله و نلقى عليه من كلمات حكمة منيع و لذا بكينا عليهم بعيون السّرّ لارتكابهم بما نهوا عنه و اغفالهم عمّا خلقوا له و هذا ما شهدناه فى المدينة و اثبتناه فى الكتاب ليكون تذكرة لهم و ذكرى للآخرين

قل ان كنتم تريدون الدّنيا و زخرفها ينبغي لكم بأن تطلبوها فى الأيّام التى كنتم فى بطون امّهاتكم لأنّ فى تلك الأيّام فى كلّ آن تقرّبتم الى الدّنيا و تبعّدتم عنها ان كنتم من العاقلين فلمّا ولدتم و بلغ اشدّكم اذا تبعّدتم عن الدّنيا و تقرّبتم الى التّراب فكيف تحرصون فى جمع الزّخارف على انفسكم بعد الذى فات الوقت عنكم و مضت الفرصة فتنبّهوا يا ملأ الغافلين

اسمعوا ما ينصحكم به هذا العبد لوجه الله و ما يريد منكم من شىء و رضى بما قضى الله له و يكون من الرّاضين يا قوم قد مضت من أيّامكم اكثرها و ما بقت الآيّام معدودة اذا دعوا ما اخذتم من عند انفسكم ثمّ خذوا احكام الله بقوّة لعلّ تصلون الى ما اراد الله لكم و تكوننّ من الرّاشدين و لا تفرحوا بما اوتيتم من زينة الأرض و لا تعتمدوا عليها فاعتمدوا بذكر الله العلىّ العظيم فسوف يفتى الله ما عندكم اتّقوا الله و لا تنسوا عهد الله فى انفسكم و لا تكوننّ من المحتجبين ايّاكم ان لا تستكبروا على الله و احبّائه ثمّ اخفضوا جناحكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله و آياته و تشهد قلوبهم بوحديّته و سنتهم بفردانيّته و لا يتكلّمون الآله بعد اذنه كذلك ننصحكم بالعدل و نذكركم بالحقّ لعلّ تكوننّ من المتذكّرين و لا تحملوا على النّاس ما لا تحملوه على انفسكم و لن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لكم و هذا خير النّصح لو انتم من السّامعين

ثمّ احتراموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا و يتبعون حدود الله و يحكمون بما حكم الله فى الكتاب فاعلموا بأنّهم سرج الهداية بين السّموات و الأرضين انّ الذين لن تجدوا للعلماء بينهم من شأن و لا من قدر اولئك غيّرنا نعمّة الله على انفسهم قل فارتقبوا حتّى يغيّر الله عليكم أنّه لا يعزب عن علمه من شىء يعلم غيب السّموات و الأرض و أنّه بكلّ شىء عليم و لا تفرحوا بما فعلتم او تفعلون و لا بما وردتم علينا لأنّ بذلك لن يزداد شأنكم لو انتم تنظرون فى اعمالكم بعين اليقين و كذلك لن ينقص عمّا من شىء بل يزيد الله اجرنا بما صبرنا فى البلايا و أنّه يزيد اجر الصّابرين فاعلموا بأنّ البلايا و المحن لم يزل كانت موكّلة لأصفياء الله و احبّائه ثمّ لعباده المنقطعين الذين لا تلهيهم التّجارة و لا بيع عن ذكر الله و لا يسبقونه بالقول و هم بأمره لمن العاملين كذلك جرت سنّة الله من قبل و يجرى من بعد فطوبى للصّابرين الذين يصبرون فى البأساء و الضّرّاء و لن يجزعوا من شىء و كانوا على مناهج الصّبر لمن السّالكين....

فسوف يظهر الله قوماً يذكرون أيّامنا و كلّ ما ورد علينا و يطلبون حقّنا عن الذين هم ظلمونا بغير جرم و لا ذنب مبين و من ورائهم كان الله قائماً عليهم و يشهد ما فعلوا و يأخذهم بذنوبهم و أنّه اشدّ المنتقمين و كذلك قصصنا لكم من قصص الحقّ و القيناكم ما قضى الله من قبل لعلّ تتوبون اليه فى انفسكم و ترجعون اليه و تكوننّ من الرّاجعين و تتنبّهون فى افعالكم و تستيقظون عن نومكم و غفلتكم و تداركوا ما فات عنكم و تكوننّ من المحسنين فمن شاء فليقبل قولى و من شاء فليعرض و ما علىّ الآله بأن اذكركم فيما فرّطتم فى امر الله لعلّ تكوننّ من المتذكّرين اذا فاسمعوا قولى ثمّ ارجعوا الى الله و توبوا اليه ليرحمكم الله بفضله و يغفر خطاياكم و يعفو جريراتكم و أنّه سبقت رحمته غضبه و احاط فضله كلّ من دخل فى قصص الوجود من الأوّلين و الآخرين

قد ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ازل الآزال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله الا انهم قوم مدحزون ان يا قلم القدم و اذكر للأمم ما ظهر في العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سأل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا ان ربك لعلام الغيوب قال نشهد عندك من العلوم ما لا احاطه احد انه لا يكفى المقام الذى ينسبونه الناس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الأرض كلها كذلك قضى الأمر في محضر ربك العزيز الودود فانظر ماذا ترى اذا انصعق فلما افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسألوا ما شئتم انه ليهو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على امر ثم اسألوا ربكم الرحمن ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا و لا تكونن من الذين هم يكفرون قال الآن طلع فجر العرفان و تمت حجة الرحمن قام و رجع الى القوم بأمر من لدى الله العزيز المحبوب

قضت أيام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل رسولا آخر اخبرنا بأن القوم اعرضوا عما ارادوا و هم قوم صاغرون كذلك قضى الأمر في العراق انى شهيد على ما اقول و انتشر هذا الأمر في الأقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون لعمري من سأل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله ولكن الناس اكثرهم غافلون ان الذين فتحت ابصارهم بنور العرفان يجدون نفحات الرحمن و يقبلون اليه الا انهم هم المخلصون

يا ثمرتى و يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى محزون مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائى مشاهده كنى آنچه را كه هم و غم را رفع نمايد
يا ثمرتى دو امر از امر حقيقى ظاهر و اين در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسليم واجب اجليست محتوم و همچنين اجليست بقول معلق اما اول بايد بان تسليم نمود چه كه حتم است ولكن حق قادر بر تغيير و تبديل آن بوده و هست ولكن ضرش اعظم است از قبل لذا تفويض و توكل محبوب
و اما اجل معلق بمسئلت و دعا رفع شده و ميشود
انشاءالله آن ثمره و من معها از آن محفوظند
قولى الهى الهى اودعت عندى امانة من عندك و اخذتها بارادتك ليس لأمتك هذه ان تقول لم و بم لأتكم محمود فى فعلك و مطاع فى امرك اى رب ان امتك هذه متوجهة الى فضلك و عطائك قدر لها ما يقربها اليك و ينفعها فى كل عالم من عوالمك انك انت الغفور الكريم لا اله الا انت الامر القديم
صل اللهم يا الهى على الذين شربوا رحيق حبك امام الوجوه رغماً لأعدائك و اقربوا و اعترفوا بوحدانيتك و فردانيتك و بما ارتعدت به فرائص جبابرة خلقك و فراعنة بلادك اشهد ان سلطانتك لا يفنى و ارادتك لا تتغير قدر للذين اقبلوا اليك و لامائك اللآئى تمسكن بحبلك ما ينبغى لبحر كرمك و سماء فضلك
انت الذى يا الهى وصفت نفسك بالغناء و عبادك بالفقر بقولك يا ايها الذين آمنوا انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد فلما اعترفت بفقرى و غنائك ينبغى ان لا تجعلنى محروماً عنه انك انت المهيمن العليم الحكيم

ان اذكرى ما ظهر من ام الأشرف الذى فدى نفسه فى ارض الزاء الا انه فى مقعد صدق عند مقتدر قدير

إذا اراد المشركون ان يقتلوه بالظلم ارسلوا اليه امه لتصح له ليتوب و يتبع الذين كفروا بالله رب العالمين
إذا حضرت تلقاء وجه ابنها تكلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثم المأ الأعلى و ربك على ما اقول شهيد و عليم
قالت ابني ابني ان افد نفسك في سبيل ربك اياك ان تكفر بالذي سجد لوجهه من في السموات و الأرضين يا بني ان
استقم على امر ربك ثم اقبل الى محبوب العالمين
عليها صلواتي و رحمتي و تكبيرى و بهائى و انى بنفسى لأكون دية ابنها و اذاً فى سرادق عظمتى و كبريائى بوجه
تستضىء منه الحوريات فى الغرفات ثم اهل الفردوس و اهل مداين القدس لو يراه احد يقول ان هذا الأ ملك كريم

٧٠

قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ما شهدت عين الابداع شبهه
اغتمسوا فى بحر بيانى لعل تطلعون بما فيه من لثالى الحكمة و الاسرار اياكم ان توقفوا فى هذا الامر الذى به ظهرت
سلطنة الله و اقتداره اسرعوا اليه بوجوه بيضاء هذا دين الله من قبل و من بعد من اراد فليقبل و من لم يرد فان الله لغني عن العالمين
قل هذا لقسطاس الهدى لمن فى السموات و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون قل به ثبت كل حجة فى الاعصار لو
انتم توقنون قل به استغنى كل فقير و تعلم كل عالم و عرج من اراد الصعود الى الله اياكم ان تختلفوا فيه كونوا كالجبال الرواسخ فى
امر ربكم العزيز الودود

٧١

يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى و سترت سماء هيكلى لا تضطربوا قوموا على نصره امرى و ارتفاع كلمتى بين العالمين انا
معكم فى كل الاحوال و نصركم بالحق انا كنا قادرين من عرفنى يقوم على خدمتى بقيام لا تقعه جنود السموات و الارضين
ان الناس نيام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحكيم و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز الدنيا كلها ليذكرهم مولاهم
بكلمة من عنده كذلك ينبتكم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى الامكان و ما اطلع به الا نفسه المهيمنة على العالمين قد
اخذهم سكر الهوى على شأن لا يرون مولى الورى الذى ارتفع ندائه من كل الجهات لا اله الا انا العزيز الحكيم
قل لا تفرحوا بما ملكتموه فى العشي و فى الاشرار يملكه غيركم كذلك يخبركم العليم الخبير قل هل رأيتم لما عندكم من
قرار او وفاة لا و نفسى الرحمن لو انتم من المنصفين تمر ايام حيوتكم كما تمر الارياح و يطوى بساط عزكم كما طوى بساط
الاولين تفكروا يا قوم اين ايامكم الماضية و اين اعصاركم الخالية طوبى لا ايام مضت بذكر الله و لاوقات صرفت فى ذكره الحكيم
لعمري لا تبقى عزة الاعزاء و لا زخارف الاغنياء و لا شوكة الاشقياء سيفنى الكل بكلمة من عنده انه لهو المقتدر العزيز القدير لا
ينفع الناس ما عندهم من الاثا و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف ينتهبون و لا يجدون ما فات عنهم فى ايام ربهم العزيز الحميد لو
يعرفون ينفقون ما عندهم لتذكر اسمائهم لدى العرش الا انهم من الميئين

٧٢

قل يا قوم لا يأخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت امواج بحر بيانى ان فى ظهورى لحكمة و فى غيبتى حكمة
اخرى ما اطلع بها الا الله الفرد الخبير و نراكم من افقى الابهى و نصر من قام على نصره امرى بجنود من المأ الأعلى و قبيل من
الملئكة المقرئين
يا ملاً الارض تالله الحق قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بيان ربكم المختار و انتم من
الغافلين دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع كذلك يأمركم مالك الاختراع الذى بحركة قلمه قلب العالمين

هل تعرفون من ايّ افق يناديكم ربكم الابهي و هل علمتم من ايّ قلم يأمركم ربكم مالک الاسماء لا و عمرى لو عرفتم لتركتم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا العالم الصّغير كذلك هطلت من سماء عنايتي امطار مكرمتي فضلاً من عندي لتكونوا من الشّاكرين....

اياكم ان تفرّقكم شئون النفوس و الهوى كونوا كالاصابع فى اليد و الاركان للبدن كذلك يعظكم قلم الوحي ان انتم من الموقنين

فانظروا فى رحمة الله و الطافه انه يأمركم بما ينفعكم بعد اذ كان غنياً عن العالمين لن تضربنا سيئاتكم كما لا تنفعنا حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كلّ عالم بصير

۷۳

معلوم ان جناب بوده كه كلّ اسماء و صفات و جميع اشياء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غير مشهود بعد از كشف حجبات عن وجهها لن يبقی منها الا آية الله الّتي اودعها الله فيها و هى باقية الى ما شاء الله ربك و ربّ السموات و الأرضين تا چه رسد بمؤمن كه مقصود از آفرينش وجود و حيات او بوده و چنانچه اسم ايمان از اول لا اول بوده و الى آخر لا آخر خواهد بود و هم چنين مؤمن باقى و حىّ بوده و خواهد بود و لم يزل و لا يزال طائف حول مشيئة الله بوده و او است باقى ببقاء الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و اين مشهود است كه اعلى افق بقا مقرر مؤمنين بالله و آيات او بوده ابدأ فنا بان مقعد قدس راه نجويد كذلك نلقى عليك من آيات ربك لتستقيم على حيك و تكون من العارفين

۷۴

قل كلّ ما يخرج من فمه انه لمحى الأبدان لو انتم من العارفين كلّ ما انتم تشهدون فى الأرض انه قد ظهر بأمره العالى المتعالى المحكم البديع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصّانع بها تظهر الصّنايع فى كلّ الأعصار و انّ هذا لحقّ يقين و يستشرق هذا الاسم على كلّ ما يكون و تظهر منه الصّنايع بأسباب الملك لو انتم من الموقنين كلّ ما تشهدون ظهورات الصّنعية البديعة كلّها ظهر من هذا الاسم و سيظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدر فى الألواح و لا يعرفها الا كلّ ذى بصر حديد و كذلك حين الّذى تستشرق عن افق البيان شمس اسمى العلام يحمل كلّ شىء من هذا الاسم بدايع العلوم على حدّه و مقداره و يظهر منه فى مذ الأيّام بأمر من لدن مقتدر عليهم و كذلك فانظر فى كلّ الأسماء و كن على يقين منيع قل انّ كلّ حرف تخرج من فم الله انّها لأمّ الحروفات و كذلك كلّ كلمة تظهر من معدن الأمر انّها لأمّ الكلمات و انّ لوحه لأمّ الألواح فطوبى للعارفين

۷۵

باسم حجبات غليظ را بردريد و اصنام تقليد را بقوت توحيد بشكنيد و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شويد نفس را از آلايش ما سوى الله مطهر نمائيد و در موطن امن كبرى و مقرر عصمت عظمى آسايش كنيد بحجاب نفس خود را محتجب مسازيد چه كه هر نفسى را كامل خلق نمودم تا كمال صنعم مشهود آيد پس در اينصورت هر نفسى بنفسه قابل ادراك جمال سبحان بوده و خواهد بود چه كه اگر قابل اينمقام نباشد تكليف از او ساقط و در محضر حشر اكبر بين يدى الله اگر از نفسى سؤال شود كه چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسك شود بجمع اهل عالم و معروض دارد كه چون احدى اقبال نمودم و كلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بايشان نموده از جمال ابدية دور مانده ام هرگز اين عذر مسموع نيايد و مقبول نگردد چه كه ايمان هيچ نفسى بدون او معلق نبوده و نخواهد بود

اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال قدری تفکّر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعۀ ابدیه بخطاب محکمۀ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرۀ منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید
آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فهنیئاً للعارفین

۷۶

ان یا عبد ان استمع ما یوحى الیک عن جهة عرش ربک العلیّ العظیم بأنّه لا اله الا هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرّحمن الرّحیم و ارسل الی کلّ مدینه رسولاً من عنده لیبشّره برضوان الله و یقرّبهم الی مقعد الأمن مقرّ قدس رفیع و من النّاس من اهدى بهدی الله و فاز بلقائه و شرب من ایادی التّسلیم سلسیل الحیوان و کان من الموقنین و منهم من قام علی الاعراض و کفر بآیات الله المقتدر العزیز العلیم

و قضت القرون و انتهت الی سیّد الاّیام یوم الّذی فیه اشرفت شمس البیان عن افق الرّحمن و طلعت جمال السّبحان باسم علیّ عظیم اذاً قام کلّ علی الاعراض و منهم من قال ان هذا الاّ رجل افتری علی الله العزیز القدیم و منهم من قال به جنة کما تکلمّ بذلك احد من العلماء فی محضری و کنا من الشّاهدین و منهم من قال ما نطق علی الفطرة بل سرق کلمات الله و رکبها بکلمات نفسه و بما خرج من افواههم قد بکت عیون العظمة و هم کانوا علی مقاعدهم لمن الفرّحین و قال یا قوم تالله قد جئتکم بأمر الله ربکم و ربّ آبائکم الأوّلین و یا قوم لا تنظروا الی ما عندکم فانظروا بما نزل من عند الله و انه خیر لکم عن کلّ شیء ان انتم من العارفین و یا قوم فارجعوا البصر الی ما عندکم من حجّة الله و برهانه و ما نزل یومئذ لیظهر لکم الحقّ بآیات واضح مبین و یا قوم لا تتبعوا خطوات الشّیطان ان اتبعوا ملّة الرّحمن و کونوا من المؤمنین هل بعد ظهور الله ینفع احداً شیء لا فونفسی المقتدر العلیم الحکیم

کلّمّا زاد فی النّصح زادوا فی البغضاء الی ان قتلوه بالظلم الا لعنة الله علی الظّالمین و آمن به قلیل من النّاس و قلیل من عبادنا الشّاکرین و وصّی هؤلاء فی کلّ الألواح بل فی کلّ سطر جمیل بأن لا یعتکفوا حین الظّهور بشیء عمّا خلق بین السّموات و الأرضین و قال یا قوم اتّی قد اظهرت نفسی لنفسه و ما نزلت البیان الا لاثبات امره اتّقوا الله و لا تتعرضوا به کما اعتراضوا علیّ ملأ الفرقان و اذا سمعتم ذکره فاسعوا الیه و خذوا ما عنده لأنّ دونه لن یغنیکم لو تتمسّکوا بحجج الأوّلین و الآخرین

فلّمّا قضت شهر معلومات و سنین معدودات قد شقّت سماء القضاء و اتی جمال علیّ بالحقّ علی غمام الأسماء بقمیص اخرى اذاً قاموا علی التّفاق بهذا النور المشرق عن شطر الآفاق و نقضوا الميثاق و کفروا به و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و کذبوا ببرهانه و کانوا من المشرکین الی ان قاموا علی قتله کذلک کان شأن هؤلاء الغافلین

فلّمّا شهدوا انفسهم عجزاء عن ذلك قاموا علی المکر و یأتون فی کلّ حین بمکر جدید لیضیع به امر الله قل فویل لکم تالله بذلک یضیع انفسکم و ان ربکم الرّحمن لغنی عن العالمین و لن یزیده شیء و لن ینقصه امر ان آمنتم فلا انفسکم و ان کفرتم یرجع الیکم و کان ذیله مقدّساً عن دنس المشرکین

ان یا عبد المؤمن بالله تالله لو ارید ان اذکر لک ما ورد علیّ لن تحمله النفوس و لا العقول و کان الله علی ذلك شهید و انک انت فاحفظ نفسك و لا تعقّب هؤلاء و کن فی امر ربک لمن المتفکّرین ان اعرف ربک بنفسه لا بدونه لأنّ دونه لن یکفیک بشیء و یشهد بذلك کلّ الأشیاء ان انت من السّامعین

ان اخرج عن خلف الحجاب باذن ربك العزيز الوهاب ثم خذ كأس البقاء باسم ربك العليّ الأعلى بين الأرض و السماء ثم اشرب منها و لا تكن من الصابرين تالله حين الذي يصل الكأس الى شفتاك ليقولن اهل ملا الأعلى بأنّ هنيئاً لك يا ايها العبد الموقن بالله و اهل مداين البقاء بأنّ مريئاً لك يا ايها الشارب من كأس حبه و ينادى لسان الكبرياء بأنّ بشرى لك يا ايها العبد بما فزت بما لا فاز به الاّ الذينهم انقطعوا عن كلّ من في السموات و الأرض و كانوا من المنقطعين

٧٧

و اما ما سألت عن الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القيوم و قدر لكلّ نفس مقادير الأمر على ما رقم في الواح عزّ محفوظ ولكن يظهر كلّ ذلك بارادات انفسكم كما انتم في اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرّم على العباد في الكتاب من شيء كما انتم في البيان تنظرون بحيث احلّ الله ما اراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه قل كلّ ذلك في الكتاب أ فلا تشهدون ولكنّ النّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تنصفون قل ما من حسنة الاّ من عند الله و ما من سيّئة الاّ من انفسكم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل في كلّ الألواح ان انتم تعلمون بلى أنّه عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الواح قدس مكنون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل في خلقه كما أنّ علمكم بشيء لم يكن علّة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او تعلمون

٧٨

و اينکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لا يزال خواهد بود لا لأوله بداية و لا لآخره نهاية اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ يقتضى المربوب و اينکه در کلمات قبل ذکر شده كان الها و لا مالوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلك معنى آن در جميع احبان محقق و اين همان کلمه ایست که میفرماید كان الله و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می شود محدود است بحدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لا يزال خواهد بود مقدّس از كلّ ما سواه

مثلاً ملاحظه کن در حين ظهور مظهر کلیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حين قبض روح از كلّ ما یصدق علیه اسم شيء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملك اليوم و نیست احدی مجیب

٧٩

و اما ما سألت من العوالم فاعلم بأنّ لله عوالم لا نهاية بما لا نهاية لها و ما احاط بها احد الاّ نفسه العليم الحكيم تفكّر في النّوم و أنّه آية الأعظم بين النّاس لو يكوننّ من المتفكرين مثلاً أنّك ترى في نومك امرأ في ليل و تجده بعينه بعد سنة او سنتين او ازيد من ذلك او اقلّ و لو يكون العالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت هذا العالم الذي تكون فيه فيلزم ما رأيت في نومك يكون موجوداً في هذا العالم في حين الذي تراه في النّوم و تكون من الشّاهدين مع أنّك ترى امرأ لم يكن موجوداً في العالم و يظهر من بعد اذا حقّق بأنّ عالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت يكون عالماً آخر الذي لا له اول و لا آخر و أنّك ان تقول هذا العالم في نفسك و مطوّیّ فيها بأمر من لدن عزيز قدیر لحقّ و لو تقول بأنّ الرّوح لا تجرّد عن العلايق في النّوم سيّره الله في عالم الذي يكون مستوراً في سرّ هذا العالم لحقّ و إنّ لله عالم بعد عالم و خلق بعد خلق و قدر في كلّ عالم ما لا يحصيه احد الاّ نفسه المحصى العليم

و اَنْكَ فَكَرَّ فِيمَا الْقِيَاك لِتَعْرِف مَرَادِ اللّٰهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ فِيْهِ كَنْزُ اسْرَارِ الْحِكْمَةِ وَ اَنَا مَا فَضَّلْنَا لِحِزْنِ الَّذِيْ اِحَاطَنِيْ مِنَ الَّذِيْنَ خَلَقُوْا بِقَوْلِيْ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ السَّامِعِيْنَ

۸۰

و اَمَّا مَا سَأَلْتَ بَنِيْ نَوْعِ اِنْسَانِيْ بَعْدَ اَزْ مَوْتِ ظَاهِرِيْ غَيْرِ اَزْ اَنْبِيَا وَ اَوْلِيَا اَيَا هَمِيْنَ تَعَيَّنَ وَ تَشَخَّصَ وَ ادْرَاكَ وَ شَعُوْرِيْ كِهْ قَبْلَ اَزْ مَوْتِ دَرِ اَوْ مَوْجُوْدِ اَسْتِ بَعْدَ اَزْ مَوْتِ هَمْ بَاقِيْ اَسْتِ يَا زَائِلْ مِيْشُوْدِ وَ بَرِ فِرْضِ بَقَا چِگُوْنِهْ اَسْتِ كِهْ دَرِ حَالِ حَيَاتِ فِيْ الْجَمْلِهْ صَدْمِهْ كِهْ بِمَشَاعِرِ اِنْسَانِيْ وَاَرْدِ مِيْشُوْدِ اَزْ قَبِيْلِ بِيْهوشِيْ وَ مَرَضِ شَدِيْدِ شَعُوْرِ وَ ادْرَاكَ اَزْ اَوْ زَائِلْ مِيْشُوْدِ وَ مَوْتِ كِهْ اِنْعِدَامِ تَرْكِيْبِ وَ عَنَاصِرِ اَسْتِ چِگُوْنِهْ مِيْشُوْدِ كِهْ بَعْدَ اَوْ تَشَخَّصَ وَ شَعُوْرِيْ مَتَصَوَّرْ شُوْدِ بَا اَنْكِهْ اَلَاتِ بَتَمَامِهَا اَزْ هَمْ پَاشِيْدِهْ اِنْتِهِيْ

مَعْلُوْمِ اَنْ جَنَابِ بُوْدِهْ كِهْ رُوْحِ دَرِ رَتْبَهْ خُوْدِ قَائِمِ وَ مَسْتَقَرِّ اَسْتِ وَ اِيْنكِهْ دَرِ مَرِيْضِ ضَعْفِ مَشَاهِدِهْ مِيْشُوْدِ بُوَاسِطَهْ اَسْبَابِ مَانِعِهْ بُوْدِهْ وَاَلَا دَرِ اَصْلِ ضَعْفِ بَرُوْحِ رَاجِعِ نِهْ مَثَلًا دَرِ سِرَاجِ مَلَاخِظَهْ نَمَائِيْدِ مَضِيْءِ وَ رُوْشَنِ اَسْتِ وَلَكِنْ اِگَرِ حَائِلِيْ مَانِعِ شُوْدِ دَرِ اِيْنِ صُوْرَتِ نُوْرِ اَوْ مَمْنُوْعِ مَعَ اَنْكِهْ دَرِ رَتْبَهْ خُوْدِ مَضِيْءِ بُوْدِهْ وَلَكِنْ بِاَسْبَابِ مَانِعِهْ اَشْرَاقِ نُوْرِ مَمْنُوْعِ شُدِهْ وَ هَمْ چِنِيْنَ مَرِيْضِ دَرِ حَالَتِ مَرَضِ ظَهُوْرِ قَدْرَتِ وَ قُوْتِ رُوْحِ بِسَبَبِ اَسْبَابِ حَائِلِهْ مَمْنُوْعِ وَ مَسْتُوْرِ وَلَكِنْ بَعْدَ اَزْ خُرُوْجِ اَزْ بَدَنِ بَقَدْرَتِ وَ قُوْتِ وَ غَلْبَهْئِيْ ظَاهِرِ كِهْ شِبِهْ اَنْ مَمْكَنْ نِهْ وَ اَرُوْحِ لَطِيْفَهْ طَيِّبَهْ مَقْدَسَهْ بِكَمَالِ قَدْرَتِ وَ اِنْسِاطِ بُوْدِهْ وَ خُوَاهَنْدِ بُوْدِ

مَثَلًا اِگَرِ سِرَاجِ دَرِ تَحْتِ فَاَنُوْسِ حَدِيْدِ وَاَقَعِ شُوْدِ اِبْدًا نُوْرِ اَوْ دَرِ خَارِجِ ظَاهِرِ نِهْ مَعَ اَنْكِهْ دَرِ مَقَامِ خُوْدِ رُوْشَنِ بُوْدِهْ دَرِ اَفْتَابِ خَلْفِ سَحَابِ مَلَاخِظَهْ فَرَمَائِيْدِ كِهْ دَرِ رَتْبَهْ خُوْدِ رُوْشَنِ وَ مَضِيْءِ اَسْتِ وَلَكِنْ نَظَرِ بِسَحَابِ حَائِلِهْ نُوْرِ اَوْ ضَعِيْفِ مَشَاهِدِهْ مِيْشُوْدِ وَ هَمِيْنَ اَفْتَابِ رَا رُوْحِ اِنْسَانِيْ مَلَاخِظَهْ فَرَمَائِيْدِ وَ جَمِيْعِ اَشْيَاءِ رَا بَدَنِ اَوْ كِهْ جَمِيْعِ بَدَنِ بِاَفَاضَهْ وَ اَشْرَاقِ اَنْ نُوْرِ رُوْشَنِ وَ مَضِيْءِ وَلَكِنْ اِيْنِ مَادَامِيْ اَسْتِ كِهْ اَسْبَابِ مَانِعَهْ حَائِلِهْ مَمْنُوْعِ نَمَائِيْدِ وَ حِجَابِ نَشُوْدِ وَ بَعْدَ اَزْ حِجَابِ ظَهُوْرِ نُوْرِ شَمْسِ ضَعِيْفِ مَشَاهِدِهْ مِيْشُوْدِ چِنَانِچِهْ اَيَّامِيْ كِهْ عِمَامِ حَائِلِ اَسْتِ اِگَرِچِهْ اَرْضِ بَنُوْرِ شَمْسِ رُوْشَنِ اَسْتِ وَلَكِنْ اَنْ رُوْشَنِيْ ضَعِيْفِ بُوْدِهْ وَ خُوَاهَدِ بُوْدِ وَ بَعْدَ اَزْ رَفْعِ سَحَابِ اِنْوَارِ شَمْسِ بِكَمَالِ ظَهُوْرِ مَشَهُوْدِ وَ دَرِ دُوْ حَالَتِ شَمْسِ دَرِ رَتْبَهْ خُوْدِ عَلِيْ حَدِّ وَاَحَدِ بُوْدِهْ هَمْ چِنِيْنَ اَسْتِ اَفْتَابِ نَفُوْسِ كِهْ بِاَسْمِ رُوْحِ مَذْكُوْرِ شُدِهْ وَ مِيْشُوْدِ

وَ هَمْ چِنِيْنَ مَلَاخِظَهْ دَرِ ضَعْفِ وَجُوْدِ ثَمْرِهْ نَمَائِيْدِ دَرِ اَصْلِ شَجْرِهْ كِهْ قَبْلَ اَزْ خُرُوْجِ اَزْ شَجَرِ مَعَ اَنْكِهْ دَرِ شَجَرِ اَسْتِ بَشَائِنِيْ ضَعِيْفِ كِهْ اِبْدًا مَشَاهِدِهْ نَمِيْشُوْدِ وَ اِگَرِ نَفْسِيْ اَنْ شَجَرِ رَا قَطْعَهْ قَطْعَهْ نَمَائِيْدِ ذَرَهْئِيْ اَزْ ثَمْرِ وَ صُوْرَتِ اَنْ نَخُوَاهَدِ يَافَتِ وَلَكِنْ بَعْدَ اَزْ خُرُوْجِ اَزْ شَجَرِ بَطْرَازِ بَدِيْعِ وَ قُوْتِ مَمْنُوْعِ ظَاهِرِ چِنَانِچِهْ دَرِ اَثْمَارِ مَلَاخِظَهْ مِيْشُوْدِ وَ بَعْضِيْ اَزْ فَوَاكِهْ اَسْتِ كِهْ بَعْدَ اَزْ قَطْعِ اَزْ سَدْرِهْ لَطِيْفِ مِيْشُوْدِ

۸۱

وَ اَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنِ الرُّوْحِ وَ بَقَائِهْ بَعْدَ صَعُوْدِهْ اَعْلَمُ اَنَّهُ يَصْعَدُ حِيْنَ اِرْتِقَائِهْ اِلَى اِنْ يَحْضُرُ بَيْنَ يَدِيْ اللّٰهِ فِيْ هَيْكَلِ لَا تَغْيِرُهْ الْقُرُوْنُ وَ الْاَعْصَارُ وَ لَا حُوَادِثُ الْعَالَمِ وَ مَا يَظْهَرُ فِيْهِ وَ يَكُوْنُ بَاقِيًا بِدَوَامِ مَلَكُوْتِ اللّٰهِ وَ سُلْطَانَهْ وَ جَبْرُوْتَهْ وَ اِقْتِدَارَهْ وَ مِنْهُ تَظْهَرُ اَثَارُ اللّٰهِ وَ صِفَاتُهْ وَ عَنَايَةُ اللّٰهِ وَ الطَّافَهْ اِنَّ الْقَلَمَ لَا يَقْدِرُ اِنْ يَتَحَرَّكَ عَلَيَّ ذِكْرُ هَذَا الْمَقَامِ وَ عِلْوَهْ وَ سَمُوَهْ عَلَيَّ مَا هُوَ عَلَيْهِ وَ تَدْخُلُهْ يَدُ الْفَضْلِ اِلَى مَقَامِ لَا يَعْرِفُ بِالْبَيَانِ وَ لَا يَذْكُرُ بِمَا فِيْ الْاِمْكَانِ طَوْبِيْ لِرُوْحِ خَرَجَ مِنَ الْبَدَنِ مَقْدَسًا عَنِ شَبَهَاتِ الْاُمَمِ اَنَّهُ يَتَحَرَّكَ فِيْ هَوَاءِ اِرَادَهْ رَبِّهْ وَ يَدْخُلُ فِي الْجَنَّةِ الْعَالِيَا وَ تَطْوِفُهْ طَلْعَاتِ الْفَرْدُوْسِ الْاَعْلَى وَ يِعَاشِرُ مَعَ اَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَ اَوْلِيَائِهْ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَهُمْ وَ يَقْصُرُ لِهِمْ مَا وُرِدَ عَلَيْهِ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لَوْ يَطَّلِعُ اَحَدٌ عَلَيَّ مَا قَدَّرَ لِهْ فِيْ عُوَالِمِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ وَ التَّرِيِّ لِيَشْتَعَلَ فِي الْحِيْنَ شَوْقًا لَذَاكَ الْمَقَامِ الْاَمْنَعِ الْاَرْفَعِ الْاَقْدَسِ الْاَبْهَى... اَنَّهُ لَا يُوَصَفُ وَ لَا يَنْبَغِيْ اِنْ يَذْكُرُ اِلَّا عَلَيَّ قَدْرَ مَعْلُوْمِ اَنْبِيَا وَ مَرْسَلِيْنَ مَحْضِ هِدَايَتِ خَلْقِ بِصَرَاطِ مَسْتَقِيْمِ حَقِّ اَمْدَهْ اَنْدِ وَ مَقْصُوْدِ اَنْكِهْ عِبَادِ تَرْبِيَّتِ شُوْنَدِ تَا دَرِ حِيْنَ صَعُوْدِ بَا كَمَالِ تَقْدِيْسِ وَ تَنْزِيْهِ وَ اِنْقِطَاعِ قَصْدِ رَفِيْقِ اَعْلَى

نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الأرض هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علّت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردّه بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیکلی که لایق بقا و قابل آن عالم است این بقا بقاء زمانیست نه بقاء ذاتی چه که مسبقست بعلّت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحقّ جلّ جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکر نمائی بیقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طبعین که بطبیعت قائلند در باره انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنّت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیا را مقدم بر کل میدانند بعضی آن جواهر مجردّه را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتی که شبه و مثل نداشته تحمل نمیفرمودند

۸۲

اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید أنّها آیه الهیّة و جوهره ملکوتیّة الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها أنّها اولّ شیء حکى عن الله موجوده و اقبل الیه و تمسک به و سجد له در اینصورت بحقّ منسوب و باو راجع و من غیر آن بهوی منسوب و باو راجع

الیوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع نمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی مسطور طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها در مراتب نفس از امّاره و لوامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیّه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الأسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها

و در حین نوم تعلق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود

در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علّق الأمور بها کلّ شیء من الأشیاء باب لمعرفته و آیه لسلطانته و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سیل الی صراطه المستقیم....

انّ النّفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله او است آیه کبری و مخبری که خیر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النّفس الأمّارة الّتی قامت علی الاعراض و تنهی النّاس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبعی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین....

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحقّ منسوب است برفیق اعلی راجع لعمر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است او بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید او است مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مرئی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است بمایه و ارواح مجردّه مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین

این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده او است آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اول و آخر

است در این لیل امری مشاهده مینمائی و بعد از بیست سنه او ازید او اقل بعینه آن را مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته....

در آثار صنع ملاحظه نما و تفکر کن خاتم انبیا میفرماید زنی فیک تحیراً
و ما ذکرت فی انتهآء عالم الأجسام عرفان این مقام معلّق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدّس از آن
حقّ لم یزل بوده و خواهد بود و هم چنین خلق الا انّ الثانی مسبق بالعلّة در اینصورت حکم توحید ثابت و محقّق
و اینکه از افلاک سؤال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور
چيست و هم چنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بچه نحو جمیع عقول و افنده در این مقام متحرّیر و مبهور ما اطلع بها الا الله وحده
حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده اند در این مدّت سیّارات را احصا نموده اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و
بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثواب سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون
یا ایّها الناظر الی وجهی امروز افق اعلی مشرق و ندآء الله مرتفع قد انزلنا فی الألواح لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لمن سمع
الندآء من الأفق الأعلى یقوم و یقول لیبیک لیبیک یا اله الأسمآء لیبیک لیبیک یا فاطر السّماء اشهد انّ بظهورک ظهر ما کان مکنوناً
فی کتب الله و مستوراً فی صحف المرسلین

۸۳

ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیّه نمایند مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و
مشیت و دون آن و فوق آن و هم چنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند
چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی
واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیه است بوده و
خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند
حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است
مشاهده میشود که سمع بتوجه باو مذکور

و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسمآء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء
مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریّتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه
دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است
و اگر الی ما لا نهاییه بعقول اولیّه و آخریّه در این لطیفه ربّانیّه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو
حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه
عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدمیه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این
مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد

۸۴

حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن او است مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر
کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن
بعضی از متوهّمین باو هام خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده اند و معذلک خود را اهل توحید شمرده اند لا ونفسه الحقّ
آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود

توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند
و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را
از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین

۸۵

ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه
گسترده بابه‌ره کسی که خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت
بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بپادهای نافرمانی خاموش منمائید روز ستایش است باسایش تن و آرایش
جان مپرزاید اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست‌بین
باشید نه خودبین

بگو ای گمراهان پیک راست‌گو مژده داد که دوست می‌آید اکنون آمد چرا افسرده‌اید آن پاک‌پوشیده بی‌برده آمد چرا
پژمرده‌اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار
در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز برنخاست امروز مرد
دانش کسی است که آفرینش او را از بینش بازداشت و گفتار او را از کردار دور نمود مرده کسی که از این باد جان‌بخش در این
بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند

ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشت‌کاران آز
شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است
بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که بزرگی
آمده بشناسید او است داننده و دارنده و نگهبان

۸۶

و اما ما سألت من الأرواح و اطلع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل البهائم الذين استقروا على السفينة الحمراء اولئك
يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطبّرون و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا أنهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم
العارفون كذلك قضی الأمر من لدن علیم حکیم

اهل بهائم که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط
بایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمّیات و کیفیّات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که
در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لکن نصیب عند ربّک طوبی لنفس
توجّه الی الله و استقام فی حبّه الی ان طار روحه الی الله الملك المقتدر الغفور الرحیم

و اما ارواح کفار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و كذلك بعد خروج ارواحهم من
ابدانهم

این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطلع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بافتاب افق اقتدار که اهل
حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم‌چنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید
که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید....

اليوم باید احبای الهی ناظر بظهور و ما يظهر منه باشند بعضی روایات قبله اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده‌اند و در کتب ذکر نموده‌اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده‌اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه‌ئی از کلمات الهیه را ادراک ننموده بودند

مقصود آنکه اگر احبای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و بتمام توجه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عندالله احبّ بوده....

احمد و کن من الشاکرین کبر من قبلی احبائی الذین اختصهم الله لحبه و جعلهم من الفائزين و الحمد لله رب العالمین

۸۷

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده

و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد

ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلاف

و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بان لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بان تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد....

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم

مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده‌اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده‌اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده

در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم‌چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت‌هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده‌هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است

انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت

۸۸

فاعلموا بانّ اصل العدل و مبداه هو ما یأمر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره لو اتم من العارفين قل انه لمیزان العدل بین السموات و الأرضین و انه لو یأتی بأمر یفرع من فی السموات و الأرض انه لعدل مبین و انّ فرع الخلق لم یکن الا کفرع الرضیع من الفطام لو اتم من الناظرین لو اطّلع الناس بأصل الأمر لم یجزعوا بل استبشروا و کانوا من الشاکرین

فاعلم بأنك كما ايقنت بأن لا نفاذ لكلماته تعالى ايقن بأن لمعانيها لا نفاذ ايضاً ولكن عند مبيّنها و خزنة اسرارها و الذين ينظرون الكتب و يتخذون منها ما يعترضون به على مطلع الولاية انهم اموات غير احياء ولو يمشون و يتكلمون و يأكلون و يشربون فآه آه لو يظهر ما كنز في قلب البهَاء عمّا علمه ربّه مالك الأسماء لينصعق الذين تراهم على الأرض كم من معان لا تحويها قمص الألفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تعط بياناً و لا اشارةً و كم منها لا يمكن بيانها لعدم حضور اوانها كما قيل لا كلّ ما يعلم يقال و لا كلّ ما يقال حان وقته و لا كلّ ما حان وقته حضر اهله و منها ما يتوقّف ذكره على عرفان المشارق التي فيها فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسأل الله بأن يوفّقك و يؤيّدك على عرفان المعلوم لتتقطع عن العلوم لأنّ طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسّك بأصل العلم و معدنه لتري نفسك غنياً عن الذين يدعون العلم من دون بيّنة و لا كتاب منير

آنچه در آسمانها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملکی هیچ شیء بخلعت هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرّف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصّه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویداست و کلّ این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرموده الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ فِي مَقَامٍ دَیْغٍ مِیْفَرْمَايِدُ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَ فِي مَقَامٍ دَیْغٍ مِیْفَرْمَايِدُ وَ لَا تُكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ چنانچه سلطان بقا روح من فی سِرادِقِ الْعَمَاءِ فِدَاهُ مِیْفَرْمَايِدُ مِنْ عَرَفٍ نَفْسُهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را اینست که میفرماید أ یكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك عمیت عین لا تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رأیت شیئاً الاّ و قد رأیت الله فيه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشراق من صحیح الأزل فیلوح علی هیاکل التّوْحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالتّ و اعظم حکایه است از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطّف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرّکند بافاضه ایشان

و از جمله ادلّه بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریّه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه بدنی و جهتی نداشته‌اند بضمیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملائه الذين كفروا من قومه ما نراك الاّ بشراً مثلنا و ما نراك اتبعك الاّ الذينهم ارادنا بادی الرأى و ما نرى لكم علينا من فضل بل نظنّكم كاذبين اعتراض مینمودند و بأن مظاهر قدسیّه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و

مقصودشان این بوده که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ مینمودند

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند....

همه اینها مهتدی و مقرّ و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردن‌هاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیّه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جان‌شان متحیر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموعست که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنارند و از قفس ظنون باطله نجاتی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش برنارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند....

و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی‌الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الأمر یتفکرون و سیعلم الدّین ظلّموا ایّ منقلب ینقلبون....

حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ماصدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جایز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و اینقدر ادراک نموده‌اند که از ذره‌ئی از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق ولکن نفوسی که باو متمسک و سبب و علّت انتشار گردند مشاهده نمی‌شود الاّ قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم و دریاق اکبر از برای صحّت بنی‌آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر اعزّ ابداع اعلی است

ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمائید آنه یهدی من یشآء الی صراطه المستقیم این امریست ضعیف از او بطراز قوت ظاهر و فقیر باکلیل غنا مزین
بکمال روح و ریحان بمشورت تمسک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید آنه
یأمر الکلّ بالمعروف و ینهی عن کلّ ما یضیع به مقام الانسان

۹۳

کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلی سلطان مجلی در ملکوت اسماء و صفات از
برای کلّ اثبات آیتت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصور شود... و اگر دست قدرت الهیه آیتت
اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء
چه قدر پاک و مقدس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبه او آیات تکوینیّه و آفاقیه که مظاهر اسماء
و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی...

ولکن مقصود شاعر از این بیت که

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

.... حق فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن
من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقر استواء رحمانی است و عرش
تجلی ربّانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدینا و آلائی آن متوجّه
و حق بنفسه قرب و بعد ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت او بکلّ علی حدّ سوء بوده این قرب و بعد از مظاهر
ظاهر

این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیه این مقام را بیان فرمودیم لا یسعی
ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا میشود که از
مجلی غافل است در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکر بحق نزدیک است و اسم قریب بر
او جاری

و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلی
شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق
فیه محجوب....

و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ بالله خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحد در یک مقامند
و یا آنکه حق جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال بعد از ارتقاء بسموات اوهام خود توحید را آن
دانسته‌اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان الله
آنه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف بنفسه
فواسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطره فانیه نزد موجات بحر اعظم باقی
چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکری بوده استغفر الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار بگو ای قوم
موهوم را با قیوم چه مناسبت و خلق را با حق چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدس و منزّه و میرا

و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحق لا یتکلم احد بذلک الا من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّی الابهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید

تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی که شمس اسم مؤثر بر کلّ اشیاء تجلی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است معذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسماء و الصفات شجر یابس را بسوزانند و شجره طریه رطیبه را در ظلّش ماوی گیرند و از اثمارش متنعم شوند

در احیان مظاهر الهیه اکثری از بریه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزله تفصیل آن نازل توحید آن است که در کلّ آیه تجلی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند مثلاً تجلی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده‌اند ولیکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الأکوان من مقامات الذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طائفه تجلی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلی شود کلّ هالک خواهند بود و هم‌چنین در تجلی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّد بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولیکن نفوس مشرکه از این تجلی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیت او مقرر و بفردانیت او معترف اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرر باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عندالله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلی را ادراک ننموده‌اند

و در مقامی این تجلی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلک الا اولو الالباب ولیکن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشرط الله توجّه نموده‌اند کجا است نسبت این نفوس مقدسه با آن نفوس بعیده...

انشاءالله بصر حدید در جمیع اشیاء آیه تجلی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدس و میرا بینی این است اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم

و اما ما ذکرک فی الالهین ایاک ایاک ان لا تشرک بالله ربک لم تزل کان واحداً احداً فرداً صمداً وترّاً باقیاً دائماً قیوماً ما اتخذ لنفسه شریکاً فی الملک و لا وزیراً و لا شیبهاً و لا نسبهً و لا مثلاً و یشهد بذلک کلّ الذرات و عن ورائها الذینهم کانوا فی الأفق الابهی علی منظر الاعلی و کانت اسمائهم حیثند لدی العرش مذکوراً

ان اشهد في نفسك بما شهد الله لذاته بذاته بأنه لا اله الا هو و ان ما سواه مخلوق بأمره و من جعل باذنه و محكوم بحكمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانيته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانيته

و انه لم يزل و لا يزال كان متوحّداً في ذاته و متفرّداً في صفاته و واحداً في افعاله و انّ الشّبيه وصف خلقه و الشّريك نعت عباده سبحانه نفسه من ان يوصف بوصف خلقه و انه كان وحده في علوّ الارتفاع و سموّ الامتناع و لن يطرأ اليه هوآء قدس عرفانه اطيار افئدة العالمين مجموعاً و انه قد خلق الممكنات و ذرأ الموجودات بكلمة امره و ما خلق بكلمة التي ظهرت من قلم الذي حرّكه انامل ارادته كيف يكون شريكاً او دليلاً عليه سبحانه من ان يشار باشارة احد او يعرف بعرفان نفس و ما دونه فقرآء لدى بابه و عجزآء عند ظهور عزّه و ارقآء في ملكه و انه كان عن العالمين غنياً

و كلّما ينسب العباد بالعبوديّة لاسمه المعبود او ينسب المخلوق الي اسمه الخالق هذا من فضله عليهم من دون استحقاقهم بذلك و يشهد بذلك كلّ موقن بصيراً

۹۵

از برای نعمت مراتب لانهايه بوده و خواهد بود در كتاب پروردگار تو و پروردگار عالميان اول نعمتي كه بهيكل انساني عنايت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده اوست مدرک و اوست هادي و اوست مبين و در رتبه ثانيه بصر است چه كه آگاهی عقل از گواهي بصر بوده و خواهد بود و همچنين سمع و فؤاد و ساير نعمتها كه در هيكل انساني ظاهر و مشهود است تعالی تعالی قادي كه اين قوی را در شخص انساني خلق فرمود و ظاهر ساخت

در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوّت و احاطه حقّ جلّ جلاله ظاهر و مشهود است در قوّه لامسه تفكّر نما كه جميع بدن را احاطه نموده و مقرّر سمع و بصر واحد و مقرّر او تمام بدن جلّت عظمته و كبر سلطانه

اين در مقام انسان ذكر شد ولكن نعمت كليله حقيقيه الهيّه نفس ظهور است كه جميع نعمتهای ظاهره و باطنه طائف حول اوست در حقيقت اوليه مائده سمائيه او بوده و خواهد بود اوست حجّت اعظم و برهان اقوم و نعمت اتمّ و رحمت اسبق و عنايت اكمل و فضل اكبر هر نفسی اليوم اقبال نمود او بنعمت الهي فائز است

ان اشكر ربك بهذا الفضل العظيم و قل لك الحمد يا مقصود العارفين

۹۶

قلم اعلى در كلّ حين ندا ميفرمايد ولكن اهل سمع كمياب الوان مختلفه دنيا اهل ملكوت اسماء را مشغول نموده مع آنكه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فناي آن داده و ميدهد

جميع اهل ارض در اين عصر در حرکتند و سبب و علّت آنرا نيافته‌اند مشاهده ميشود اهل غرب بادي شىء كه في الحقيقه ثمری از او حاصل نه متمسك ميشوند بشأني كه الوف الوف در سبيل ظهور و ترقي آن جان داده و ميدهند و اهل ايران مع اين امر محكم مبين كه صيت و علوّ و سموّش عالم را احاطه نموده مخمود و افسرده‌اند

ای دوستان قدر و مقام خود را بدانيد زحمات خود را بتوهمات اين و آن ضايع نمائيد شمائيد انجم سماء عرفان و نساييم سحرگاهان شمائيد ميايه جاريه كه حيات كل معلق بانست و شمائيد احرف كتاب بكمال اتّحاد و اتّفاق جهد نمائيد كه شايد موفق شويد بانچه سزاوار يوم الهيست براستي ميگويم فساد و نزاع و ما يكرهه العقول لايق شأن انسان نبوده و نيست جميع همّت را در تبليغ امر الهي مصروف داريد هر نفسی كه خود لايق اين مقام اعلى است بآن قيام نمايد والا له ان يأخذ وكيلاً لنفسه في اظهار هذا الأمر الذي به تززع كلّ بنيان مرصوص و اندكّت الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام اين يوم ظاهر آني از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن

در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبّث و متمسک انشاءالله کل موفّق شوند به ما اراده الله و مؤیّد گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بشنا ناطقند علیهم بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارض و بهاء من فی الفردوس الاعلی و الجنة العلیا

۹۷

و بعضی از مشرکین از جمله شبّهات که در این ارض القا نموده اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای ورّی ولكن عندنا علمه نعلّم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسأل الله ربّه بأن یشهده و یكون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند ولكن علمه عندنا فی کتاب مکنون

۹۸

قل یا معشر العلماء لا تنزوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحقّ بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون
تبکی علیکم عین عنایتی لانکم ما عرفتم الذی دعوتموه فی العشیّ و الاشراق و فی کلّ اصیل و بکور توجّهوا یا قوم بوجه بیضاء و قلوب نوراء الی البقعة المبارکة الحمراء الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم
یا معشر العلماء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّبیان لا و ربّی الرّحمن کلّ من علیها فانّ و هذا وجه ربّکم العزیز المحبوب
یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتهم بها عن مشرقها الذی به ظهر کلّ امر مکنون لو عرفتم الافق الذی منه اشرفت شمس الکلام لنبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الی المقام المحمود
قل هذه لسماء فیها کنز امّ الکتاب لو انتم تعقلون هذا لهو الذی به صاحت الصّخرة و نادت السّدرة علی الطّور المرتفع علی الارض المبارکة الملک لله العزیز الودود
انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامّی الی الله الابدیّ انه خیر لکم عمّا کنز فی الارض لو انتم تفقهون

۹۹

قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید یا حکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزاء مختلفه در شیء واحد را تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند اگرچه تبدیل آن صعب و مشکل بنظر میآید ولكن تبدیل قوه ناسوتی بقوه ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است این مقام و این قدرت مخصوصست بکلمه الله

۱۰۰

منادی احدیه از شطر الوهیّه ندا میفرماید ای احبّ ذیل مقدّس را بطین دنیا میالائید و به ما اراد النّفس و الهوی تکلم مکنید قسم بافتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود البوم باید از غیب و شهود مقدّس و منزّه

باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغنا و علو همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند یبغی لهؤلاء ان یکون زادهم التوکل علی الله و لباسهم حبّ ربهم العلیّ الأبهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده اند مع ذلک ابدأً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمهئی که مدلّ بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی که موفق شد و بساحت اقدس هدیهئی ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائیم احدی را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقبح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدّی شود بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را بتتزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحه قمیص ابهی از احبّای او استنشاق شود

ولکن باید اولو الغنی بفقرا ناظر باشند چه که شأن صابرين از فقرا عندالله عظیم بوده و عمری لا یعادله شأن الا ما شاء الله طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنیّ انفق و اثر انشاءالله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عندالله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد آنه یعنی من یشاء بفضل الله علی کلّ شیء قدیر....

ای علی بگو باحبّای الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بآن قدری تفکر در رزایا و بلائی این مسجون نمایند که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باوهم خود در تفریق ناس سراً او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهیمنه علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لأمر الله و للذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متّحد نمایند اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علّت توجه بشری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریه جهاتیه یشهد کلّ الأکوان بأنّه محروم من نفحات الرحمن قل ان انصفوا یا اولی الألباب من لا انصاف له لا انسانیه له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرماید و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سراً مرتکبند حقّ را از آن غافل دانسته اند لا ونفسه العلیم الخیر کل در مرآت علمیه مشهود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستار عیوب الضّعفاء و لک الحمد یا غفّار ذنوب الغفلاء

ناس را از موهوم منع نمودیم که بسططان معلوم و ما ینظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و اوهام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری انهم هم الموهوم و لا یشعرون و ما یتکلمون آنه هو الموهوم و لا یفقهون نسأل الله ان یوفّق کلّ و یعرفهم نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه یطیر فی هوآء حبّه و ینقطع عن العالمین و لا یلنفت الی من علی الأرض کلّها و کیف الذین یتکلمون بأهوائهم ما لا اذن الله لهم بگو الیوم یوم اصغا است بشنود ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشید و بطراز ذکرش مرین و بانوار حبّش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و الّذی غفل عمّا جرى من اصبع الارادة آنه فی غفلة مبین صلاح و سداد شرط ایمان است نه اختلاف و فساد

بلغ ما امرت به من لدن صادق امین انما البهآء علیک یا ایّها الذاکر باسمی و الناظر الی شطری و الناظر ببناء ربّک

الجمیل

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان بآدابی تربیت شوند که سبب راحت خود و سایر بندگان شود هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر بانسانیت مزین باشد و الا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحر معانی محروم نمائید از حقّ میطلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید آنه لهو الحاکم المختار

ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنوید حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا واگذارده چه که لازال علم يفعل ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متلائی آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدر فرموده... امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب الله علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهدہ باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا متمسک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتارکین

شهد الله بلسانه الحقّ فیکلّ الألواح بأننی انا حیّ فی الأفق الأبھی
و اذاً تالله فی هذا الأفق الأمنع الأقدس الأعزّ الأعلى یسمع و یری و ینطق بأن یا جواد فطوبی لک بما فزت بما لا فاز به
احد قبلک تالله الحقّ بک قرّت عیون اهل ملا الفردوس ولكنّ الناس هم لا یعرفون تالله لو نعرّک العباد لیضطربنّ النفوس و یزینّ
الأقدام و ینصعقنّ هیاکل الغرور و یخرنّ علی وجه التراب و یجعلون اصابع الاعراض فی آذانهم لئلا یسمعون
لا تحزن عن الذینهم اشتغلوا بالدنیا و نسوا ذکر الله الأعظم تالله الحقّ سوف یأخذهم الله بقهر من عنده و انه لهو القوی
القاهر القدير و یطهر الأرض عن دنس هؤلاء و یورثها عباده المقربین
قل یا قوم تراباً علی فمکم و رماداً علی عیونکم بما بعتم یوسف الله بأخسر شیء فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین أ نظنّون
فی انفسکم بأنکم تسبقونه فی امره لا فونفسه المقتر العلیّ العظیم
فسوف یأخذکم نفحات العذاب و یغشیکم غبرة الجحیم انّ الذینهم استکبروا علی الله بما اجتمع علیهم زخارف الدنیا
اولنک خسروا فی الدنیا و الآخرة فسوف یأخذ الله ما عندهم بأیادی قدرته و یجعلهم عریّا عن اثواب مکرمته فسوف یشهدون و
تکون من الشّاهدین
قل یا قوم لا تغرّکم الدنیا بغرورها لأنّها و ما خلق فیها مقبوضة بقبضة ارادته یعطی علی من یشاء و یمنع عن من یشاء و انه
لهو الفعّال لما یرید و لو کان لها عنده من قدر لم یؤتها علی اعدائه قدر خردل ولكنّ اشتغلکم بها بما اکتسبت ایداکم فی امره و
هذا عذاب لأنفسکم بأنفسکم علی انفسکم ان انتم من الشّاعرین هل تفرحون بما اوتیتم بما لا قدر له عند الله و به یمتحن عباده
المتوهّمین

بگو ای اهل ارض براستی بدانید که بالای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده قسم بجمالم که در الواح زبرجدی از قلم جلیّی جمیع اعمال شما ثبت گشته

۱۰۵

یا معشر الملوك قد اتى المالك و الملك لله المهيمن القيوم الا تعبدوا الا الله و توجهوا بقلوب نورآء الى وجه ربكم مالک الاسماء هذا امر لا يعادله ما عندكم لو انتم تعرفون

انّا نراكم تفرحون بما جمعتموه لغيركم و تمنعون انفسكم عن العوالم التي لم يحصها الا لوحى المحفوظ قد شغلتمكم الاموال عن المال هذا لا ينبغي لكم لو انتم تعلمون طهروا قلوبكم عن ذفر الدنيا مسرعين الى ملكوت ربكم فاطر الارض و السماء الذى به ظهرت الزلازل و ناحت القبائل الا من نبذ الورى و اخذ ما امر به فى لوح مكنون

هذا يوم فيه فاز الكليم بانوار القديم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذى به سجرت البحور قل تالله الحق ان الطور يطوف حول مطلع الظهور و الروح ينادى من الملكوت هلموا و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً للقائه و صاح الصهبون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب فى الواح الله المتعالى العزيز المحبوب

يا معشر الملوك قد نزل التاموس الاكبر فى المنظر الانور و ظهر كل امر مستتر من لدن مالک القدر الذى به اتت الساعة و انشق القمر و فصل كل امر محتوم

يا معشر الملوك انتم المماليك قد ظهر المالك باحسن الطراز و يدعوكم الى نفسه المهيمن القيوم اياكم ان يمنعمكم الغرور عن مشرق الظهور او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء قوموا على خدمة المقصود الذى خلقكم بكلمة من عنده و جعلكم مظاهر القدرة لما كان و ما يكون

تالله لا نريد ان نتصرف فى ممالككم بل جئنا لتصرف القلوب انها لمنظر البهآء يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم تفقهون و الذى اتبع مولاه انه اعرض عن الدنيا كلها و كيف هذا المقام المحمود دعوا البيوت ثم اقبلوا الى الملكوت هذا ما ينفعمكم فى الآخرة و الاولى يشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم تعلمون

طوبى لملك قام على نصره امرى فى مملكتى و انقطع عن سوائى انه من اصحاب السفينة الحمراء التى جعلها الله لاهل البهآء ينبغي لكل ان يعزروه و يوقروه و ينصروه ليفتح المدن بمفاتيح اسمى المهيمن على من فى ممالك الغيب و الشهود انه بمنزلة البصر للبشر و الغرة الغراء لجبين الانشاء و رأس الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البهآء بالاموال و النفوس

۱۰۶

رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را ميبيند و بدانائى درمان ميكند هر روز را رازى است و هر سر را آوازي درد امروز را درمانى و فردا را درمان ديگر امروز را نگران باشيد و سخن از امروز رانيد

ديده ميشود گيتى را دردهاى بى کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامى انداخته مردمانى که از باده خودبينيى سرمست شده اند پزشک دانا را از او بازداشته اند اينست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه درد ميدانند نه درمان ميشناسند راست را کز انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند

بشنويد آواز اين زندانى را بباستيد و بگوئيد شايد آنانکه در خوابند بيدار شوند بگو ای مردگان دست بخشش يزدانى آب زندگاني ميدهد بشتاييد و بنوشيد هر که امروز زنده شد هرگز نميرد و هر که امروز مرد هرگز زندگي نيابد

۱۰۷

انّ ربّكم الرّحمن يحبّ ان يرى من فى الأكوان كنفس واحدة و هيكل واحد ان اغتتموا فضل الله و رحمته فى تلك الأيام الّتى ما رأّت عين الابداع شبهها طوبى لمن نبذ ما عنده ابتغاء لما عند الله نشهد أنّه من الفائزين

۱۰۸

انّا قد جعلنا ميقاتاً لكم فاذا تمّت الميقات و ما اقبلتم الى الله ليأخذنكم عن كلّ الجهات و يرسل عليكم نفحات العذاب عن كلّ الأشطار و كان عذاب ربّك لشديد

۱۰۹

كمال اليوم مقامات عنايات الهى مستور است چه كه عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد و لكن سوف يظهر امرأ من عنده أنّه لا تضعفه قوّة الجنود و لا سطوة الملوك ينطق بالحقّ و يدع الكلّ الى الفرد الخبير جميع از برای اصلاح عالم خلق شده اند لعمر الله شئون درنده هاى ارض لايق انسان نبوده و نيست شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردبارى با جميع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو اى دوستان اين كوثر اصفى از اصبع عنایت مالک اسماء جارى بنوشيد و باسمش بنوشانيد تا اولياى ارض بيقين ميبين بدانند كه حقّ از برای چه آمده و ايشان از برای چه خلق شده اند

۱۱۰

حضرت موجود مي فرمايد اى پسران انسان دين الله و مذهب الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است او را سبب و علّت نفاق و اختلاف و ضعينه و بغضا نمائيد اينست راه مستقيم و اسّ محكم متين آنچه بر اين اساس گذاشته شود حوادث دنيا او را حرکت نهد و طول زمان او را از هم نريزند انتهي اميد هست كه علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح عالم قيام نمايند و بعد از تفكّر و مشورت كامل بدرياق تدبير هيكل عالم را كه حال مريض مشاهده ميشود شفا بخشند و بطراز صحّت مزين دارند... و در جميع امور بايد رؤسا باعتدال ناظر باشند چه هر امرى كه از اعتدال تجاوز نمايد از طراز اثر محروم مشاهده شود مثلاً حرّيت و تمدّن و امثال آن مع آنكه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نمايد سبب و علّت ضرّ گردد... انشاءالله از همّت اوليا و حكماى ارض اهل عالم به ما ينفعهم آگاه شوند غفلت تا كى اعتساف تا كى انقلاب و اختلاف تا كى... ارياح يأس از جميع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم يوماً فيوماً در ترايد است آثار هرج و مرج مشاهده ميشود چه كه اسبابى كه حال موجود است بنظر موافق نميآيد از حقّ جلّ جلاله ميطلبم كه اهل ارض را آگاه نمايد و عاقبت را بخير منتهى فرمايد و بآنچه سزاوار است مؤيد دارد

۱۱۱

اى احزاب مختلفه باّتحاد توجّه نمائيد و بنور اتّفاق منور گرديد لوجه الله در مقرّى حاضر شويد و آنچه سبب اختلاف است از ميان برداريد تا جميع عالم بانوار نير اعظم فائز گردند و در يك مدينه وارد شوند و بر يك سرير جالس اين مظلوم از اوّل ايام الى حين مقصودى جز آنچه ذكر شد نداشته و ندارد شكّي نيست جميع احزاب بافق اعلى متوجّهند و بامر حقّ عامل نظر بمقتضيات عصر اوامر و احكام مختلف شده و لكن كل من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضى از امور هم از عناد ظاهر گشته بارى بعضد ايقان اصنام اوهام و اختلاف را بشكنييد و باّتحاد و اتّفاق تمسّك نمائيد اين است كلمه عليا كه از امّ الكتاب نازل شده يشهد بذلك لسان العظيمة فى مقامه الرّبيع

مشاهده فرمائید سالها است نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و هنگامی بیلاهای ناگهانی معذب باسء و ضراء ارض را احاطه نموده مع ذلك احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علت آن چه اگر ناصح حقیقی کلمه ئی فرمود آن را بر فساد حمل نموده اند و از او نپذیرفته اند انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند حضرت موجود میفرماید ای دوستان سرایده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهى انشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدس فرماید اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله اند همّت نمایند و به ما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند عالم را انوار آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد حضرت موجود میفرماید خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات... و در مقام دیگر میفرماید یا معشر الأمراء لیس فی العالم جند اقوی من العدل و العقل... طوبی لملک یمشی و تمشی امام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبة العدل انه غرة جبین السلام بین الأنام و شامة وجنة الأمان فی الامکان انتهى اگر فی الحقیقه آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد

ان یا سفیر العجم فی المدينة أ زعمت بأنّ الأمر کان بیدی او یدلّ امر الله بسجنی و ذلّی او بافقادی و افنائی فبئس ما ظننت فی نفسک و کنت من الظّالّین انه ما من اله الا هو یظهر امره و یعلو برهانه و یتبث ما اراد و یرفعه الی مقام الذی ینقطع عنه ایدیک و ایدی المعرضین

هل تظنّ بأنک تعجزه فی شیء او تمنعه عن حکمه و سلطانه او یقدر ان یقوم مع امره کلّ من فی السّموات و الأرضین لا فونفسه الحقّ لا یعجزه شیء عمّا خلق اذاً فارجع عن ظنّک ان الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً و کن من الرّاجعین الی الله الذی خلّک و رزقک و جعلک سفیر المسلمین

ثمّ اعلم بأنّه خلق کلّ من فی السّموات و الأرض بکلمة امره و ما خلق بحکمه کیف یقوم معه فسبحان الله عمّا انتم تظنّون یا ملأ المبغضین ان کان هذا الأمر حقّ من عند الله لن یقدر احد ان یمنعه و ان لم یکن من عنده یکفیه علمائکم و الذینهم اتبعوا هواهم و کانوا من المعرضین

اما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبل و حکى الله عنه لنبیّه الذی اصطفاه بین خلقه و ارسله علیهم و جعله رحمة للعالمین قال و قوله الحقّ أ تقتلون رجلاً ان یقول ربّی الله و قد جاءکم بالبینات و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک صادقاً یصّبکم بعض الذی یعدکم و هذا ما نزل الله علی حبیبه فی کتابه الحکیم

و انتم ما سمعتم امر الله و حکمه و ما استنصحتم بنصح الذی نزل فی الکتاب و کنتم من الغافلین و کم من عباد قتلتموهم فی کلّ شهر و سنین و کم من ظلم ارتکبتموه فی ایامکم و لم یر شبهها عین الابداع و لن یخبر مثلها احد من المورّخین و کم من رضیع بقى من غیر امّ و والد و کم من ابن قتل ابیه من ظلمکم یا ملأ الظّالّین و کم من اخت ضجّت فی فراق اخیها و کم من امرأة بقت بغير زوج و معین

و ارتقیم فی الظلم الی مقام الذی قتلتم الذی ما تحرف وجهه عن وجهه الله العلیّ العظیم فیا لیت قتلتموه کما یقتل النّاس بعضهم بعضاً بل قتلتموه بقسم الذی ما رأت بمثله عیون النّاس و بکت علیه السّماء و ضجّت افئدة المقرّبین اما کان ابن نبیکم و اما کان نسبتبه الی النّبیّ مشتهراً بینکم فکیف فعلتم به ما لا فعل احد من الأوّلین فوالله ما شهد عین الوجود بمثلکم تقتلون ابن

نبيكم ثم تفرحون على مقاعدكم و تكونون من الفرحين و تلعنون الذينهم كانوا من قبل و فعلوا بمثل ما فعلتم ثم عن انفسكم لمن الغافلين

اذاً فأنصف في نفسك ان الذين تسبونهم و تلعنونهم هل فعلوا بغير ما فعلتم اولئك قتلوا ابن نبيهم كما قتلتم ابن نبيكم و جرى منكم ما جرى منهم فما الفرق بينكم يا ملا المفسدين

فلما قتلتموه قام احد من احبائه على القصاص و لن يعرفه احد و اختفى امره عن كل ذي روح و قضى منه ما امضى اذاً ينبغي بان لا تلوموا احداً في ذلك بل لوموا انفسكم فيما فعلتم ان انتم من المنصفين هل فعل احد من اهل الأرض بمثل ما فعلتم لا فورب العالمين

كل الملوك و السلاطين يوقرون ذرية نبيهم و رسولهم ان انتم من الشاهدين و انتم فعلتم ما لا فعل احد و ارتكبتم ما احترقت عنه اكباد العارفين و مع ذلك ما تنبهتم في انفسكم و ما استشعرتهم من فعلكم

الى ان قمتم علينا من دون ذنب و لا جرم مبين اما تخافون عن الله الذي خلقكم و سواكم و بلغ اشدكم و جعلكم من المسلمين الى متى لا تنبهون في انفسكم و لا تتعقلون في ذواتكم و لا تقومون عن نومكم و غفلتكم و ما تكونون من المنتهين انت فكر في نفسك مع كل ما فعلتم و عملتم هل استطعتم ان تخدموا نار الله او تطفئوا انوار تجليه التي استضاءت منها اهل ليج البقاء و استجذبت عنها افئدة الموحدين اما سمعتم يد الله فوق ايديكم و تقديره فوق تدبيركم و انه لهو القاهر فوق عباده و الغالب على امره يفعل ما يشاء و لا يسأل عما شاء و يحكم ما يريد و هو المقدر القدير و ان توقنوا بذلك لم لا تنبهون اعمالكم و لا تكونون من الساكنين

و في كل يوم تجدون ظلمكم كما قمتم على في تلك الايام بعد الذي ما دخلت نفسي في هذه الامور و ما كنت مخالفاً لكم و لا معارضاً لمركم الى ان جعلتموني مسجوناً في هذه الأرض البعيد ولكن فاعلم ثم ايقن بان ذلك لن يبذل امر الله و سنه كما لم يبذل من قبل عن كل ما اكتسبت ايديكم و ايدي المشركين

ثم اعلموا يا ملا الأعجام بانكم لو تقتلونني يقوم الله احد مقامي و هذه من سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنته لا من تبديل و لا من تحويل أ تريدون ان تطفئوا نور الله في ارضه ابي الله الا ان يتم نوره ولو انتم تكرهوه في انفسكم و تكونون من الكارهين

و انت يا سفير تفكر في نفسك اقل من ان ثم انصف في ذاتك بأي جرم افتريت علينا عند هؤلاء الوكلاء و اتبعت هواك و اعرضت عن الصدق و كنت من المفترين بعد الذي ما عاشرتنى و ما عاشرتكم و ما رأيتني الا في بيت ابيك ايام التي فيها يذكر مصايب الحسين [ع] و في تلك المجالس لم يجد الفرصة احد ليفتح اللسان و يشتغل بالبيان حتى يعرف مطالبه او عقايد و انت تصدقني في ذلك لو تكون من الصادقين و في غير تلك المجالس ما دخلت لثرائي انت او يراني غيرك مع ذلك كيف افتيت علي ما لا سمعت مني اما سمعت ما قال عز و جل لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشي يريدون وجهه و انت خالفت حكم الكتاب بعد الذي حسبت نفسك من المؤمنين

و مع ذلك فوالله لم يكن في قلبي بغضك و لا بغض احد من الناس ولو وردتم علينا ما لا يطيقه احد من الموحدين و ما امرى الا بالله و ما توكلت الا عليه فسوف يمضى ايامكم و ايام الذينهم كانوا اليوم على غرور مبين و تجتمعون في محضر الله و تسألون عما اكتسبتم بايديكم و تجزون بها فبئس مشوى الظالمين

فوالله لو تطلع بما فعلت لتبكي على نفسك و تفر الى الله و تضح في ايامك الى ان يغفر الله لك و انه لجواد كريم ولكن انت لن توفق بذلك لما اشتغلت بذاتك و نفسك و جسمك الى زخارف الدنيا الى ان يفارق الروح عنك اذاً تعرف ما القيناك و تجد اعمالك في كتاب الذي ما ترك فيه ذرة من اعمال الخلاق اجمعين اذاً فاستنصح بنصحي ثم اسمع قولي بسمع فؤادك و لا تغفل عن كلماتي و لا تكن من المعرضين و لا تفتخر بما اوتيت فانظر الى ما نزل في كتاب الله المهيم العزيز فلما نسوا عما

ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كل شيء كما فتح عليك و على امثالك ابواب الدنيا و زخرفها اذا فانتظر ما نزل في آخر هذه الآية المباركة و هذا وعد غير مكذوب من مقتدر حكيم

و لم ادر بأى صراط انتم تقيمون و عليه تمشون يا ملأ المبغضين انا ندعوكم الى الله و نذكركم بأيامه و نبشركم بلاقائه و نقرّبكم اليه و نلقيكم من بدايع حكمته و انتم تطردوننا و تكفروننا بما صفت لكم السنن الكذبة و تكونن من المدبرين و اذا اظهرنا بينكم ما اعطانا الله بجوده تقولون ان هذا الا سحر مبين كما قالوا امم امثالكم من قبل ان انتم من الشاعرين و لذا منعتم انفسكم عن فيض الله و فضله و لن تجدوه من بعد الى ان يحكم الله بيننا و بينكم و هو احكم الحاكمين

و منكم من قال ان هذا هو الذى ادعى فى نفسه ما ادعى فوالله هذا لبهتان عظيم و ما انا الا عبد آمنت بالله و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بأنه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بأمره و من جعل بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث المحيى المميت ولكن اتى حدثت نعمة التى انعمنى الله بجوده و ان كان هذا جرمى فانا اول المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلى فافعلوا ما شئتم و لا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله ربى فى مقام الذى يخلو فيه عن وجوهكم و هذا منتهى املى و بغيتى و كفى بالله على نفسى لعليم و خير

ان يا سفير فاجعل محضرك بين يدى الله انك ان لن تراه انه يراك ثم انصف فى امرنا بأى جرم قمت علينا و افتربتنا بين الناس ان تكون من المنصفين قد خرجت من الطهران بأمر الملك و توجهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه و كنا من الواردين ان كنت مقصراً لم اطلقنا و ان لم اكن مقصراً لم وردتم علينا ما لا ورد احد الى احد من المسلمين و بعد ورودى فى العراق هل ظهر منى ما يفسد به امر الدولة و هل شهد احد من مغايراً فاسأل اهلها لتكون من المستبصرين

و كنا فيه احدى عشر سنين الى ان جاء سفيركم الذى لن يحب القلم ان يجرى على اسمه و كان ان يشرب الخمر و يرتكب البغى و الفحشاء و فسد فى نفسه و افسد العراق و يشهد بذلك اكثر اهل الزوراء لو تسأل عنهم و تكون من السائلين و كان ان يأخذ اموال الناس بالباطل و ترك كل ما امره الله به و ارتكب كل ما نهاه عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و هواه و سلك منهج الظالمين و كتب اليك ما كتب فى حقنا و انت قبلت منه و اتبعت هواه من دون بينة و لا برهان مبين و ما تبينت و ما تفحصت و ما تحسست ليظهر لك الصدق عن الكذب و الحق عن الباطل و تكون على بصيرة منير فاسأل عنه عن السرفاء الذين كانوا فى العراق و عن ورائهم عن والى البلدة و مشيرها ليحصحص لك الحق و تكون من المطلعين

فوالله ما خالفناه فى شيء و لا غيره و اتبعنا احكام الله فى كل شأن و ما كنا من المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك ولكن يريد ان يأخذنا و يرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه كما انت ارتكبت هذا الذنب لأجل ذلك و انت و هو فى حد سواء عند الله الملك العليم

و لم يكن هذا الذكر منى اليك لتكشف عنى ضررى او توسط لى عند احد لا فورب العالمين ولكن فضلنا لك الأمور لعل تنبّه فى فعلك و لا ترد على احد مثل ما وردت علينا و تكون من التائبين الى الله الذى خلقك و كل شيء و تكون على بصيرة من بعد و هذا خير لك عمّا عندك و عن سفارتك فى هذه الأيام القليل

اياك ان لا تغمض عيناك فى مواقع الانصاف و توجه الى شطر العدل بقلبك و لا تبدل امر الله و كن بما نزل فى الكتاب لمن الناظرين ان لا تتبع هواك فى امر و اتبع حكم الله ربك المنان القديم سترجع الى التراب و لن يبقى نفسك و لا ما تسرّ به فى أيامك و هذا ما ظهر من لسان صدق منيع

اما تذكرت بذكر الله من قبل لتكون من المتذكرين قال و قوله الحق منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى و هذا ما قدره الله لمن على الأرض من كل عزيز و ذليل و من خلق من التراب و يعيد فيها و يخرج منها لا ينبغي له بأن يستكبر على الله و اوليائه و يفتخر عليهم و يكون على غرور عظيم بل ينبغي لك و لأمثالك بأن تبخعوا لمظاهر التوحيد و تخفضوا

جناح الذلّ للمؤمنين الذينهم افتقروا في الله و انقطعوا عن كلّ ما تشتغل به انفس العباد و يبعدهم عن صراط الله العزيز الحميد و كذلك نلقى عليكم ما ينفعكم و ينفع الذينهم كانوا على ربهم لمن المتوكّلين

١١٤

ان يا ايها السلطان اسمع قول من ينطق بالحقّ و لا يريد منك جزاء عمّا اعطاك الله و كان على قسطاس حقّ مستقيم و يدعوك الى الله ربك و يهديك سبل الرشّد و الفلاح لتكون من المفلحين

اياك يا ايها الملك لا تجمع في حولك من هؤلاء الوكلاء الذين لا يتبعون الا هواهم و نبذوا اماناتهم وراء ظهورهم و كانوا على خيانة مبين فأحسن على العباد كما احسن الله لك و لا تدع الناس و امورهم بين يدي هؤلاء اتق الله و كن من المتّقين فاجتمع من الوكلاء الذين تجد منهم روايح الايمان و العدل ثمّ شاورهم في الأمور و خذ احسنها و كن من المحسنين فاعلم و ايقن بأنّ الذي لن تجد عنده الديانة لم تكن عنده الأمانة و الصدق و انّ هذا لحقّ يقين و من خان الله يخان السلطان و لن يحتز عن شيء و لن يتق في امور الناس و ما كان من المتّقين

اياك ان لا تدع زمام الأمور عن كفك و لا تطمئنّ بهم و لا تكن من الغافلين انّ الذين تجد قلوبهم الى غيرك فاحتز عنهم و لا تأمنهم على امرك و امور المسلمين و لا تجعل الذئب راعي اغنام الله و لا تدع محبّيه تحت ايدى المبغضين انّ الذين يخانون الله في امره لن تطمع منهم الأمانة و لا الديانة و تجنّب عنهم و كن في حفظ عظيم لئلا يرد عليك مكرهم و ضرهم فأعرض عنهم ثمّ اقبل الى الله ربك العزيز الكريم من كان لله كان الله له و من يتوكّل عليه انه هو يحرسه عن كلّ ما يضره و عن شرّ كلّ مكار لئيم

و انك لو تسمع قولي و تستنصح بنصحي يرفعك الله الى مقام الذي ينقطع عنك ايدى كلّ من على الأرض اجمعين ان يا ملك اتبع سنن الله في نفسك و بأركانك و لا تتبع سنن الظالمين خذ زمام امرك في كفك و قبضة اقتدارك ثمّ استفسر عن كلّ الأمور بنفسك و لا تغفل عن شيء و انّ في ذلك لخير عظيم

ان اشكر الله ربك بما اصطفاك بين بريته و جعلك سلطاناً للمسلمين و ينبغي لك بأن تعرف قدر ما وهبك الله من بدايع جوده و احسانه و تشكره في كلّ حين و شكر ربك هو حبك احبائه و حفظك عبادهم و صيانتهم عن هؤلاء الخائنين لئلا يظلمهم احد ثمّ اجر حكم الله بينهم لتكون في شرع الله لمن الراسخين

و انك لو تجرى انهار العدل بين رعيتك لينصرحك الله بجنود الغيب و الشهادة و يؤيدك على امرك و انه ما من اله الا هو له الأمر و الخلق و انّ اليه يرجع عمل المخلصين

و لا تطمئنّ بخزائنك فاطمئنّ بفضل الله ربك ثمّ توكلّ عليه في امورك و كن من المتوكّلين فاستعن بالله ثمّ استغن من غناؤه و عنده خزائن السموات و الأرض يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء لا اله الا هو الغنيّ الحميد كلّ فقراء لدى باب رحمته و ضعفاء لدى ظهور سلطانه و كلّ من جوده لمن السائلين

و لا تفرط في الأمور فاعمل بين خدامك بالعدل ثمّ انفق عليهم على قدر ما يحتاجون به لا على قدر الذي يكتزونهم و يجعلونه زينة لأنفسهم و بيوتهم و يصرفونه في امور التي لن يحتاجوا بها و يكونون من المسرفين فاعدل بينهم على الخطّ الاستواء بحيث لن يحتاج بعضهم و لن يكتز بعضهم و انّ هذا العدل مبين

و لا تجعل الأعرّة تحت ايدى الأذلة و لا تسلط الأدنى على الأعلى كما شهدنا في المدينة و كنا من الشاهدين و انّا لما وردنا المدينة وجدنا بعضهم في سعة و غناء عظيم و بعضهم في ذلّة و فقر مبين و هذا لا ينبغي لسلطنتك و لا يليق لشأنك

اسمع نصحي ثمّ اعدل بين الخلق ليرفع الله اسمك بالعدل بين العالمين اياك ان لا تعمر هؤلاء الوكلاء و لا تخرب الرعيّة اتق من ضجيج الفقراء و الأبرار في الأسحار و كن لهم كسلطان شفيق لأنهم كنزك في الأرض فينبغي لحضرتك بأن تحفظ كنزك

من ايدى هؤلاء السارقين ثم تحسّس من امورهم و احوالهم فى كلّ حول بل فى كلّ شهر و لا تكن عنهم لمن الغافلين
ثم انصب ميزان الله فى مقابلة عينيك ثم اجعل نفسك فى مقام الذى كأنك تراه ثم وزن اعمالك به فى كلّ يوم بل فى
كلّ حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب فى يوم الذى لن يستقرّ فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه افئدة الغافلين
و ينبغى للسلطان بأن يكون فيضه كالشمس يربى كلّ شىء و يعطى كلّ ذى حقّ حقّه و هذا لم يكن منها بل بما قدر من
لذن مقتدر قدير و يكون رحمته كالسحاب ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كلّ ارض بأمر من مدبرّ عليهم
اياك ان لا تظمئن من احد فى امرك و لم يكن لك احد كمثلك على نفسك كذلك نبين لك كلمات الحكمة و نلقى
عليك ما يقبلك عن شمال الظلم الى يمين العدل و يهديك الى شاطئ قرب منير كلّ ذلك من سيرة الملوك الذين سبقوك فى
الملك و كانوا ان يعدلوا بين الناس و يسلكوا على مناهج عدل قويم
انك ظلّ الله فى الأرض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم و انك ان تخرج عمّا القيناك و علمناك لتخرج عن
هذا الشأن الأعزّ الرقيق فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا و زخرفها و لا تدخل فيه حبّ المغايرين لأنك لو تدخل فيه حبّ
الغير لن يستشرق عليه انوار تجلّى الله لأنّ الله ما جعل لأحد من قلبين و هذا ما نزل فى كتاب قديم و لما جعله الله واحداً ينبغى
لحضرتك بأن لا تدخل فيه حبين اذا تمسك بحبّ الله و اعرض عن حبّ ما سواه ليدخلك الله فى لجة بحر احديته و يجعلك
من الموحدين فوالله لم يكن مقصودى فيما القيناك الاّ تنزيهك عن الأشياء الفانية و ورودك فى جبروت الباقية و تكون فيه باذن
الله لمن الحاكمين....

يا ايّها الملك فوالله ما اريد ان اشكو منهم فى حضرتك انما اشكو بشى و حزنى الى الله الذى خلقنا و اياهم و كان علينا
و عليهم لشاهد و وكيل بل اريد ان اذكرهم بأعمالهم لعلّ لا يفعلوا بأحد كما فعلوا بنا و لعلّ يكوننّ من المتذكرين
ستمضى بلايانا و اضطرارنا و الشدة التى احاطتنا من كلّ الجهات و كذلك تمضى راحتهم و الرخاء الذى كانوا فيه و هذا
من حقّ الذى لن ينكره احد من العالمين و سيقضى سكوننا على التراب بهذه الذلة و جلوسهم على السرير العزة و يحكم الله بيننا
و بينهم و هو خير الحاكمين

و نشكر الله فى كلّ ما ورد علينا و نصبر فيما قضى و يقضى و عليه توكلت و اليه فوضت امرى و انه يوفى اجور الصابرين و
المتوكلين له الأمر و الخلق يعزّ من يشاء و يذلّ من يشاء و لا يسأل عمّا شاء و انه لهو العزيز القدير
اسمع يا سلطان ما القينا على حضرتك ثم امنع الظالمين عن ظلمهم ثم اقطع ايديهم عن رؤوس المسلمين فوالله ورد علينا
ما لا يجرى القلم على ذكره الاّ بأن يحزن راقمه و لن يقدر ان تسمعه آذان الموحدين و بلغ امرنا الى مقام الذى بكت علينا عيون
اعدائنا و من ورائهم كلّ ذى بصر بصير بعد الذى توجّهنا الى حضرتك و امرنا الناس بأن يدخلوا فى ظلك لتكون حصناً للموحدين
أ خالفتك يا سلطان فى شىء او عصيتك فى امر او مع وزرائك الذين كانوا ان يحكموا فى العراق باذنك لا فوربّ
العالمين ما عصيناك و لا اياهم فى اقلّ من لمح البصر و لا اعصيك من بعد ان شاء الله و اراد ولو يرد علينا اعظم عمّا ورد
و ندعو الله بالليل و النهار و فى كلّ بكور و اصيل ليوفّقك على طاعته و اجراء حكمه و يحفظك من جنود الشياطين اذاً
فافعل ما شئت و ما ينبغى لحضرتك و يليق لسلطنتك و لا تنس حكم الله فى كلّ ما اردت او تريد و قل الحمد لله ربّ العالمين

ای ذبیح در اکثری از الواح الهیّه از قلم امریّه نازل و جمیع احبّای الهی را وصیّت فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعه و
غبار اخلاق مردوده میالیند و همچنین وصیّت فرمودیم که بما نزل فى الألواح ناظر باشند اگر وصایای الهیّه را که از مشرق قلم
رحمانی اشراق فرموده بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فى الامکان را بخلعت هدایت مزین
مشاهده مینمودی ولكن قضی ما قضی

حال کَرهٔ اخری در این ورقهٔ بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبای حقّ از مفازهُ ضیقهُ نفس و هوی بفضاهای مقدّسهٔ احدیهٔ بشتابید و در حدیقهُ تقدیس و تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیهٔ کلّ برپهٔ بشاطی عزّ احدیهٔ توجّه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلّق بها و رؤسای ظاهرهٔ آن تکلم جایز نه

حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مداین قلوب عباد بوده و احبای حقّ الیوم بمنزلهٔ مفاتیحند انشاءالله باید کل بقوّت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ که در جمیع زیر و الواح از قلم فالق الأصباح جاری شده

و همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا بأجنحة الایقان فی هواء الّذی جری من قلم ربّک الرحمن

ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الّذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّین

مع آنکه بیلابای لایحسی در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که ارادة الله بآن تعلق یافته بود ليعلموا الأمم انّ البلاء لا يمنع قلم القدم انه یتحرّک باذن الله مصوّر الرّمم

حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبای کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجّه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حقّ مشاهده نمائی لتخرّ بوجهک علی التراب و تقول یا ربّ الأرباب اشهد انک انت مولی الوجود و ربّی الغیب و الشهود و اشهد انّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوّفک جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد انک ما اردت الاّ حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیه

حال قدری تفکر نماید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل الله ربّک الرحمن فی کلّ الاحیان بأن یوقّهم علی ما اراد انه لهو المقتدر العزیز العلام

ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبای حقّ بآن عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی و نفسه المهيمنة علی العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدّعی امر شده و بعضی متمسک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند

ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم و من يدعی بعده انه کذاب مفتر نسأل الله بأن یوقّعه علی الرجوع ان تاب انه لهو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدير مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک ننموده‌اند که مظهر قبله و مبشّر جمالم آنچه فرموده ناظرأ الی الظهور و قیامه علی

الأمر فرموده و الاّ و نفسه الحقّ بکلمهٔئی از آنچه فرموده تکلم نینمودند این جهال امر غنی متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخبالی حرکت مینمایند و در مفازهُئی سائرند لو کان الأمر كما یقولون کیف یستقرّ امر ربّک علی عرش السکون تفکر و کن من المتفرّسین تفکر و کن من المتوسّمین تفکر و کن من الرّاسخین تفکر و کن من المطمئنّین علی شأن لو يدعی کلّ البشر بکلّ ما یمکن او فوکه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الی قبلة العالمین

لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نبذ الوری عن ورائه متوجّهاً الی وجه الّذی بنوره اشرفت السموات و الأرضین

ای ذبیح بصر حدید باید و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسیهٔ نلغزد اینست حکم محکم که بارادهٔ مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه كما تحفظ عینک و کن من الشاکرین در لیالی و ایام بخدمت حقّ

مشغول باش و از دونش منقطع لعمری ما تراه ایوم سیفنی و تجد نفسک فی اعلی المقام لو تكون مستقیماً علی ما امرک مولاک
انّ الیه منقلبک و مثواک

۱۱۶

ان یا ملوک المسیحیة اما سمعتم ما نطق به الرّوح بانّی ذاهب و آت فلما اتی فی ظلل من الغمام کما صعد اول مرّة لیم ما تقرّبت
به لتفوزوا ببقائه و تكوننّ من الفائزین و فی مقام آخر یقول فاذا جاء روح الحقّ الآتی فهو یرشدکم و اذا جاءکم بالحقّ ما توجهتم
الیه و کنتم بلعب انفسکم لمن اللّاعبین و ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیہ لتسمعوا آیات الله من لسانه و تطلّعوا بحکمة الله
العزیز الحکیم و بذلک منعت نسماة الله عن قلوبکم و نفحات الله عن فؤادکم و کنتم فی وادی الشّهوات لمن المحبرین فوالله
انتم و ما عندکم ستفنی و ترجعون الی الله و تسألون عمّا اکتسبتم فی ایامکم فی مقرّ الذی تحشر فیہ الخلاق اجمعین...
ان یا ایّها الملوک قد قضت عشرين من السنین و کنا فی کلّ یوم منها فی بلاء جدید و ورد علینا ما لا ورد علی احد قبلنا
ان انتم من السّامعین بحیث قتلونا و سفکوا دمانا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا و انتم سمعتم اکثرها و ما کنتم من المانعین بعد
الذی ینبغی لکم بأن تمنعوا الظّالم عن ظلمه و تحکموا بین النّاس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلاق اجمعین
انّ الله قد اودع زمام الخلق بأیدیکم لتحکموا بینهم بالحقّ و تأخذوا حقّ المظلوم عن هؤلاء الظّالمین و ان لن تفعلوا بما
امرتم فی کتاب الله لن یذکر اسمائکم عنده بالعدل و انّ هذا لغبن عظیم أ تأخذون حکم انفسکم و تدعون حکم الله العلیّ
المتعالی القادر التقدير دعوا ما عندکم و خذوا ما امرکم الله به ثمّ ابغوا الفضل من عنده و انّ هذا لسبیل مستقیم
ثمّ التفتوا الینا و بما مسّتنا البأساء و الضّراء و لا تغفلوا عنّا فی اقلّ من آن ثمّ احکموا بیننا و بین اعدائنا بالعدل و انّ هذا
لخیر مبین کذلک نقصّ علیکم من قصصنا و بما قضی علینا لتکشفوا عنّا السّوء فمن شاء فلیکشف و من لم یشاء انّ ربّی لخبیر
ناصر و معین

ان یا عبد ذکر العباد بما القیناک و لا تخف من احد و لا تکن من الممترین فسوف یرفع الله امره و یعلو برهانه بین
السّموات و الأرضین فتوکّل فی کلّ الأمر علی ربّک و توجه الیه ثمّ اعرض عن المنکرین فاکف بالله ربّک ناصرّاً و معین انا کتبنا
علی نفسنا نصرک فی الملک و ارتفاع امرنا ولو لن یتوجه الیک احد من السّلاطین

۱۱۷

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علّت اولیّه سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید لابدّ بر این است مجمع بزرگی در
ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دول عظیمه برای آسایش عالم
بصلح محکم متشبّث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج بمهمّات
حربیّه و صفوف عسکریّه نبوده و نیست الاّ علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم اینست سبب آسایش دولت و رعیت و
مملکت انشاءالله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهیند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ
دارند... عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خطّ مزین در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجه نماید مثل آن است که
در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و
اقوال بعرضه شهود و ظهور آید... امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید حضرت موجود میفرماید
طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة الأمم و در مقام دیگر میفرماید لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم انتهى
فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الأرض اهل آن

اتَّقُوا اللهَ يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ وَلَا تَتَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعُوا بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ أَيَّاكُمْ إِنْ لَا تَظْلَمُوا عَلَى أَحَدٍ قَدْرَ خُرْدٍ وَلَا تَسْلِكُوا سَبِيلَ الْعَدْلِ وَأَنْتُمْ لِسَبِيلِ مُسْتَقِيمٍ
ثُمَّ اصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَقَلُّوا فِي الْعَسَاكِرِ لِيَقْلَّ مَصَارِفُكُمْ وَتَكُونُوا مِنَ الْمُسْتَرِيحِينَ وَإِنْ تَرْتَفَعُوا لِاخْتِلَافِ بَيْنِكُمْ لَنْ تَحْتَاجُوا إِلَى كَثْرَةِ الْجِيُوشِ إِلَّا عَلَى قَدْرِ الَّذِي تَحْرُسُونَ بِهَا بِلْدَانِكُمْ وَمَمَالِكِكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَسْرِفُوا فِي شَيْءٍ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُسْرِفِينَ

وَعَلِمْنَا بِأَنَّكُمْ تَزِدَادُونَ مَصَارِفَكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَتَحْمِلُونَهَا عَلَى الرَّعِيَّةِ وَهَذَا فَوْقَ طَاقَتِهِمْ وَإِنَّ هَذَا لَظَلْمٌ عَظِيمٌ اءَدَلُوا يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ بَيْنَ النَّاسِ وَكُونُوا مَظَاهِرَ الْعَدْلِ فِي الْأَرْضِ وَهَذَا يَنْبَغِي لَكُمْ وَيَلِيْقُ لِشَأْنِكُمْ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُنْصَفِينَ
أَيَّاكُمْ إِنْ لَا تَظْلَمُوا عَلَى الَّذِينَ هَاجَرُوا إِلَيْكُمْ وَدَخَلُوا فِي ظِلِّكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ لَا تَطْمَئِنُّوا بِقُدْرَتِكُمْ وَعَسَاكِرِكُمْ وَخَزَائِنِكُمْ فَاطْمَئِنُّوا بِاللَّهِ بَارِئِكُمْ ثُمَّ اسْتَنْصَرُوا بِهِ فِي أُمُورِكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ بِجُنُودِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ

ثُمَّ اءَلِمُوا بِأَنَّ الْفُقَرَاءَ أَمَانَاتُ اللَّهِ بَيْنَكُمْ أَيَّاكُمْ إِنْ لَا تَخَانُوا فِي أَمَانَاتِهِ وَلَا تَظْلِمُوهُمْ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْخَائِنِينَ سَتَسْأَلُونَ عَنْ أَمَانَتِهِ فِي يَوْمٍ الَّذِي تَنْصَبُ فِيهِ مِيزَانَ الْعَدْلِ وَيُعْطَى كُلُّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَيُوزَنُ فِيهِ كُلُّ الْأَعْمَالِ مِنْ كُلِّ غَنِيٍّ وَفَقِيرٍ
وَإِنْ لَنْ تَسْتَنْصَحُوا بِمَا أَنْصَحْنَاكُمْ فِي هَذَا الْكِتَابِ بِلِسَانِ بَدْعٍ مَبِينٍ يَأْخُذُكُمْ الْعَذَابُ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَيَأْتِيكُمْ اللَّهُ بَعْدَهُ إِذَا لَا تَقْدِرُونَ أَنْ تَقُومُوا مَعَهُ وَتَكُونُوا مِنَ الْعَاجِزِينَ فَارْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَنْفُسَ الْعِبَادِ ثُمَّ أَحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِمَا حَكَمَ اللَّهُ فِي لُوحِ قَدْسٍ مَنِيعٍ الَّذِي قَدَّرَ فِيهِ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ وَفَصَّلَ فِيهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَفْصِيلاً وَذَكَرَى لِعِبَادِهِ الْمُؤَقِنِينَ
ثُمَّ اسْتَبْصَرُوا فِي أَمْرِنَا وَتَبَيَّنُوا فِيْمَا وَرَدَ عَلَيْنَا ثُمَّ أَحْكُمُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اءَدَائِنَا بِالْعَدْلِ وَكُونُوا مِنَ الْعَادِلِينَ وَإِنْ لَنْ تَمْنَعُوا الظَّالِمَ عَنْ ظَلْمِهِ وَلَنْ تَأْخُذُوا حَقَّ الْمَظْلُومِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَفْتَخِرُونَ بَيْنَ الْعِبَادِ وَتَكُونُوا مِنَ الْمُفْتَخِرِينَ أَوْ يَكُونُ اءَفْتَخَارِكُمْ بِأَنْ تَأْكُلُوا وَتَشْرَبُوا أَوْ تَجْتَمِعُوا الرِّخَارِفَ فِي خَزَائِنِكُمْ أَوْ التَّزِينَ بِأَحْجَارِ الْحَمْرِ وَالصَّفْرِ أَوْ لَوْلُؤِ بِيضِ ثَمِينٍ وَ لَوْ كَانَ اءَفْتَخَارُ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْفَانِيَةِ فَيَنْبَغِي لِلرَّابِّ بِأَنْ يَفْتَخِرَ عَلَيْكُمْ لِأَنَّهُ يَبْذُلُ وَيَنْفِقُ عَلَيْكُمْ كُلَّ ذَلِكَ مِنْ مَقْدَرٍ قَدِيرٍ وَقَدَّرَ اللَّهُ كُلَّ ذَلِكَ فِي بَطْنِهِ وَيَخْرُجُ لَكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِذَا فَانظَرُوا فِي شَأْنِكُمْ وَمَا تَفْتَخِرُونَ بِهِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ النَّاطِرِينَ
لَا فَوَالَّذِي فِي قَبْضَتِهِ جَبْرُوتُ الْمَمَكِنَاتِ لَمْ يَكُنِ الْفَخْرُ لَكُمْ إِلَّا بِأَنْ تَتَّبِعُوا سُنْنَ اللَّهِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَدَّعُوا أَحْكَامَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ مَهْجُوراً وَتَكُونُوا مِنَ الرَّاشِدِينَ

يَا مَعْشَرَ الْأَمْرَاءِ لَمَّا صَرْتُمْ سَحَاباً لَوِجَةَ الشَّمْسِ وَمَنْعْتُمُوهَا عَنِ الْأَشْرَاقِ إِنْ اسْتَمَعُوا مَا يَنْصَحُكُمْ بِهِ الْقَلَمُ الْأَعْلَى لَعَلَّ تَسْتَرِيحُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ ثُمَّ الْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِينَ نَسَأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُؤَيِّدَ الْمُلُوكَ عَلَى الصَّلْحِ أَنَّهُ لَهُوَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يَرِيدُ
يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ إِنَّا نَرَاكُمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ تَزِدَادُونَ مَصَارِفَكُمْ وَتَحْمِلُونَهَا عَلَى الرَّعِيَّةِ إِنْ هَذَا إِلَّا ظَلْمٌ عَظِيمٌ اتَّقُوا زَفَرَاتِ الْمَظْلُومِ وَعِبْرَاتِهِ وَلَا تَحْمِلُوا عَلَى الرَّعِيَّةِ فَوْقَ طَاقَتِهِمْ وَلَا تَخْرِبُوهُمْ لِتَعْمِيرِ قُصُورِكُمْ إِنْ اخْتَارُوا لَهُمْ مَا تَخْتَارُونَهُ لِأَنْفُسِكُمْ كَذَلِكَ نَبِّئْكُمْ لَكُمْ مَا يَنْفَعُكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُتَفَرِّسِينَ أَنَّهُمْ خَزَائِنُكُمْ أَيَّاكُمْ إِنْ تَحْكُمُوا عَلَيْهِمْ مَا لَا حَكْمَ بِهِ اللَّهُ وَأَيَّاكُمْ إِنْ تَسَلَّمُوهَا بِأَيْدِي السَّارِقِينَ بِهِمْ تَحْكُمُونَ وَتَأْكُلُونَ وَتَغْلِبُونَ وَعَلَيْهِمْ تَسْتَكْبِرُونَ إِنْ هَذَا إِلَّا أَمْرٌ عَجِيبٌ
لَمَّا نَبَذْتُمْ الصَّلْحَ الْأَكْبَرَ عَنْ وِرَائِكُمْ تَمَسَّكُوا بِهَذَا الصَّلْحِ الْأَصْغَرَ لَعَلَّ بِهِ تَصْلِحُ أُمُورُكُمْ وَالَّذِينَ فِي ظِلِّكُمْ عَلَى قَدْرِ

يا معشر الأميين ان اصلحوا ذات بينكم اذاً لا تحتاجون بكثرة العساكر و مهمّاتهم الآ على قدر تحفظون به ممالككم و بلدانكم ايّاكم ان تدعوا ما نصحتكم به من لدن عليم امين
ان اتّحدوا يا معشر الملوك به تسكن ارياح الاختلاف بينكم و تستريح الرعيّة و من حولكم ان انتم من العارفين ان قام احد منكم على الآخر قوموا عليه ان هذا الآ عدل مبين

١٢٠

يا اصحاب المجلس فى هناك و ديار اخرى تدبّروا و تكلموا فيما يصلح به العالم و حاله لو انتم من المتوسّمين فانظروا العالم كهيكل انسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعترته الأمراض بالأسباب المختلفة المتغايرة و ما طابت نفسه فى يوم بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرف اطباء غير حاذقة الذين ركبوا مطيّة الهوى و كانوا من الهائمين و ان طاب عضو من اعضائه فى عصر من الأعصار بطبيب حاذق بقيت اعضاء اخرى فيما كان كذلك يتبّكم العليم الخبير
و اليوم نراه تحت ايدى الذين اخذهم سكر خمر الغرور على شأن لا يعرفون خير انفسهم فكيف هذا الأمر الأوعر الخطير ان سعى احد من هؤلاء فى صحّته لم يكن مقصوده الآ بأن ينتفع به اسماً كان او رسماً لذا لا يقدر على برئه الآ على قدر مقدور
و الذى جعله الله الدرياق الأعظم و السبب الأتم لصحّته هو اتّحاد من على الأرض على امر واحد و شريعة واحدة هذا لا يمكن ابداً الآ بطبيب حاذق كامل مؤيّد لعمري هذا لهو الحقّ و ما بعده الآ الضلال المبين

١٢١

قل يا ملأ المغلّين موتوا بغيبظكم قد اشرفت شمس العظيمة عن افق الأمر و استضاء بضياءها كلّ الوجود و انتم غفلتم عنها و كنتم من الغافلين اذاً فارحموا على انفسكم و لا تكفروا بالذى آمنتم به و لا تكوننّ من المسرفين
تالله الحقّ ان تكفروا بهذا الأمر فقد يضحك عليكم كلّ الملل لأنكم استدللتم بينهم فى اثبات امركم بآيات الله المهيمن المقتدر العزيز العليم فلما نزلت مرّة اخرى بسلطنة عظمي اذاً كفرتم بها فويل لكم يا ملأ الغافلين
أظنتم فى انفسكم بأنكم مكسف الشمس و ضيائها لا فونفسى لن تقدرنّ و لن تستطيعنّ ولو يجتمع عليها انتم و ما دونكم عمّا خلق بين السموات و الأرضين خافوا عن الله و لا تبطلوا اعمالكم ثمّ اسمعوا كلمات الله و لا تكوننّ من المحتجبين
قل تالله ائى لن اريد لنفسي شيئاً بل اريد نصر الله و امره و كفى بنفسه على ما اقول شهيد و انتم لو تطهّرنّ ابصاركم لتشهدنّ فعلى شهيداً على قولى ثمّ قولى دليلاً على فعلى
عمت عيونكم اما رأيتم قدرة الله و سلطنته ثمّ عظمته و كبريائه فويل لكم يا معشر المغلّين اسمعوا قولى و لا تصبروا اقلّ من أن و كذلك امركم جمال الرحمن لعلّ تنقطعنّ عمّا عندكم و تصعدنّ الى هواء الذى تشهدنّ فى ظلّ الأمر كلّ العالمين
قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم اليوم من قهر الله و سطوته الآ بعد امره و هذا امره قد ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله من هذا المنظر المشرق العزيز البديع
خلصوا انفسكم عن دونى ثمّ توجهوا الى وجهى و انّ هذا خير لكم عمّا عندكم و يشهد بذلك لسان الله على لسانى الناطق العالم العليم
قل أ زعمتم بأنّ باقبالكم يزيده شيئاً لا فونفسى او باعراضكم ينقص عنه شيء لا فوذاتى الغالب الممتنع المنيع ان اخرفوا حجبات الأسماء و ملكوتها فوجمالي قد ظهر سلطان الأسماء الذى بأمره خلقت الأسماء من أوّل الذى لا أوّل له و يخلقها كيف يشاء و انه لهو المقتدر الحكيم

يَاكُمْ ان لا تعرّوا اجسادكم عن خلع الهدى ثم اشربوا عن كأس التي يحركها غلمان الظهور فوق رؤوسكم و كذلك امركم الذي كان ارحم بكم من انفسكم و لن يطلب منكم اجراً و لا جزاءً ان امره الا على الذي ارسله بالحق و جعله لنفسه حجة على الخلايق اجمعين و اظهره بكل الآيات اذاً فارتدوا ابصاركم لتشاهدوا ما نطق عليكم لسان القدم لعل تكونن من المطلعين هل سمعتم من آبائكم و آباء آبائكم الى ان ينتهي الى آدم الأولى بان اتى احد على ظلل الأمر بسطان لائح مبين و حرّك عن يمينه ملكوت الله و عن يساره جبروت القدم و عن قدامه جنود الله المقتدر الغالب القدير و تكلم في كل حين بآيات التي تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم يكن من عند الله اذاً تبيّنوا ثم تكلموا على الصدق الخالص ان انتم من ذى لسان صادق منيع

قل قد نزل معادل ما نزل على علي من قبل و من كان في ريب على ما نطق عليه الروح حينئذ ينبغي له بان يحضر تلقاء العرش ليسمع آيات الله و يكون على بصيرة منير

قل تالله قد تمت نعمة الله و بلغت كلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمين

۱۲۲

انسان طلسم اعظم است ولكن عدم تربيت او را از آنچه با او است محروم نموده بيك كلمه خلق فرمود و بكلمه اخرى بمقام تعليم هدايت نمود و بكلمه ديگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود حضرت موجود ميفرمايد انسان را بمثابة معدن كه داراي احجار كريمه است مشاهده نما بتربيت جواهر آن بعرضه شهود آيد و عالم انساني از آن منتفع گردد انتهى اگر نفسى در كتب منزله از سماء احديّه بديده بصيرت مشاهده نمايد و تفكر كند ادراك مينمايد كه مقصود آن است جميع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جميع قلوب نقش خاتم الملك لله منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جميع را احاطه نمايد حق جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از طاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترك آن نقصی وارد در هر آن طير ملكوت بيان باین كلمه ناطق جميع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود اگر علمای عصر بگذارند و من فى الأرض رائحه محبت و اتحاد را بيايند در آن حين نفوس عارفه بر حرّيت حقيقى آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمايند آسایش اندر آسایش اگر ارض بانوار آفتاب اين مقام منور شود اذاً يصدق ان يقال لا ترى فيها عوجاً و لا امتاً

۱۲۳

این الذین کانوا قبلکم و تطوف فی حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا یا قوم و لا تكونن من الغافلین

سوف یأتی دونکم و يتصرف فی اموالکم و یسکن فی بیوتکم اسمعوا قولی و لا تكونن من الجاهلین

لكل نفس ینبغی ان یختار لنفسه ما لا یتصرف فيه غيره و یكون معه فی كل الأحوال تالله انه لحب الله لو انتم من العارفين

عمروا بیوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظکم من حوادث الزمان كذلك یعلمکم هذا المظلوم الفرید

۱۲۴

توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لایزالى را لایق و سزا است كه لم یزل و لایزال در مكمن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الازال در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگان ارضین و سموات

از علو جود بحت و سمو کرم صرف در كل شیء ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش على مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال او است در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این

مرآت ارفع ابداع منع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّ شیء فی مقامه و يعرف کلّ شیء حدّه و مقداره و یسمع عن کلّ شیء علی الله لا اله الا هو....

و این مرآت اگرچه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توّهّمات شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظایر انس ربّانی تقرّب جوید و واصل گردد و لکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدّر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایّام الله بوده اگرچه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقررّ داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السّموات و الأرض در آن ایّام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الّذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية الّتی لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون

اینست که در آن ایّام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایّام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

۱۲۵

ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجهه باقی و حضرت معانی بازمانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند

و باید در کلّ حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و برتّ الأریاب دریندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند چه زبان نارپست افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند

و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبّیرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موقّف شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقررّ یابد

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد

و این شرایط از صفات عالین و سَجِيَّةٌ روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میآید و چون بعمل و الذّین جاهدوا فینا مؤیّد شد البتّه بشارت لنهدیتّهم سلنا مستبشر خواهد شد

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحّه آفاقیّه و خفیّات مستوره انفسیّه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بآبی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلّی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند

قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائقه حقّ را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائقه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائقه بمصر ایقان حضرت متّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الأرباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید

چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلّیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّه الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از فحاح قدسیّه اش نفخه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون

و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلایل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد...

و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب بانست و مهیمن است بر جمیع کتب

ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خدوا امر الله و تمسکوا به انه نزل من لدن

آمر حکیم با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما یتنفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم
 قسم بآفتاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته
 و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده‌اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه
 ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال

امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید امواج بحر
 رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشأنی که مشرق آیات و مطلع بیئات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه
 مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید
 بدکاران بدریای بخشش بی پایان پی برند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اخبار محسوب هیچ قاصدی
 محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه... .

ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له
 ناظر نباشد بل به ما عند الله لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی
 مقدّس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیّه نصر تقوی الله بوده و هست او است درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب
 الله را نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب باذن الله ربّ
 الجنود

۱۲۷

قل یا قوم لا تنظروا الیّ الا بعینی ان تریدن ان تعرفنّ الله و قدرته و من دون ذلك لن تعرفونی ولو تفکروا فی امری بدوام الملك و
 تنظرون الاشیاء ببقاء الله الملك القادر الباقي الحکیم كذلك بیّنا الأمر لعلّ الناس یتشعرون فی انفسهم و یکوننّ من العارفين
 و انک فانظر شأن هؤلاء بعد الذی شهدوا کلّهم بانّی فدیت نفسی و اهلی فی سبیل الله و حفظاً لایمانهم و کنت بین
 الأعداء فی ایام الّتی اضطربت کلّ النفوس و ستروا وجوههم عن الأجاب و الأعداء و كانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلین
 و اظهرنا الأمر و بلّغناه الی مقام کلّ اعترفوا بسلطنة الله و قدرته الاّ الذین کان فی صدورهم غلّ الغلام و كانوا من
 المشرکین و مع هذا الظهور الذی احاط بالممکنات و هذا الاشراق الذی ما سمعوا شبهه فی الآفاق اعترضوا علیّ ملاً البیان و منهم
 من اعرض عن الصّراط و کفر بالذی آمن به و بغی علی الله المقتدر المهیمن العلیّ العظیم و منهم من توقّف لدى الصّراط و علّق
 امر الله بساذجه بتصدیق الذی خلق بقولی و بذلک حبط اعماله و ما کان من الشّاعریین و منهم من قاس نفس الله بنفسه و غرّته
 الأسماء الی مقام حارب بوجهی و افتی علی قتلی و نسبنی بکلّ ما کان فی نفسه

إذا اشکر فی بّیّ و حزنی الذی خلقتی و ارسلنی و احمده فی قضایاه و فی وحدتی ثمّ ابتلائی بین هؤلاء الغافلین و صبرت
 و اصبر فی الصّراء متکلاً علی الله و اقول ای ربّ فاهد العباد الی شطر جودک و مواهبک و لا تحرمهم عن بدایع فضلک و
 الطافک لأنّهم لا یعلمون ما اردت لهم من رحمتک الّتی سبقت العالمین ای ربّ هؤلاء ضعفاء فی الجهر و ایتام فی السرّ و انک
 انت الکریم ذو الفضل المتعالی العظیم لا تقهر یا الهی علیهم ثمّ انظرهم الی میقات الّتی ینبغی لبدایع رحمتک لعلّ یرجعنّ الیک و
 یتستغرنّ عمّا ارتکبوا فی جنبک و انک انت الغفور الرّحیم

۱۲۸

قل یا قوم هل ینبغی لأحد ان ینسب نفسه الی ربّه الرّحمن و یرتکب فی نفسه ما یرتکبه الشّیطان لا فوطلعة السّبحان لو انتم من
 العارفين

قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سواه ثمّ اركانكم عنكلّ ما يمنعكم عن اللّقاء و يقربكم الى ما يأمركم به الهوى اتّقوا الله يا قوم و كونوا من المتّقين

قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم و بين الذين قالوا الله ربّنا فلما جاءهم على ظلل القدس اذا كفروا به و كانوا من المنكرين خلّصوا انفسكم عن الدّنيا و زخرفها ايّاكم ان لا تقرّبوا بها لأنّها يأمركم بالبغى و الفحشاء و يمنعكم عن صراط عزّ مستقيم

ثمّ اعلموا بأنّ الدّنيا هي غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سواه و الآخرة ما يقربكم الى الله العزيز الجميل و كلّما يمنعكم اليوم عن حبّ الله أنّها لهي الدّنيا ان اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين انّ الذى لن يمنع شىء عن الله لا بأس عليه لو يزيّن نفسه بحلل الأرض و زينتها و ما خلق فيها لأنّ الله خلق كلّ ما فى السّموات و الأرض لعباده الموحّدين كلوا يا قوم ما احلّ الله عليكم و لا تحرموا انفسكم عن بدائع نعمائه ثمّ اشكروه و كونوا من الشّاكرين

يا ايّها المهاجر الى الله بلّغ النّاس رسالات ربّك لعلّ يمنعهم عن شطر النّفس و الهوى و يذكرهم بذكر الله العليّ العظيم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تسفكوا الدّماء و لا تتعرضوا مع نفس و كونوا من المحسنين ايّاكم ان لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تتبعوا سبل الغافلين

و منكم من اراد ان يبلّغ امر مولاه فلينبغى له بأن يبلّغ أوّلاً نفسه ثمّ يبلّغ النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلك لن يؤثّر قوله فى افئدة الطّالبيين ايّاكم يا قوم لا تكوننّ من الذين يأمرون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الأشياء ثمّ ملائكة المقرّبين

و ان يؤثّر قول هؤلاء فى احد هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فى الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عند الله كمثل السّراج يستضيء منه العباد و هو يحترق فى نفسه و يكون من المحترقين

قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الأمر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقرّبوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و أنّه حرّم عليكم فى كتاب الذى لن يمسه الاّ الذين طهّهم الله عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين

ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين ايّاكم ان لا تخانوا فى اموال النّاس كونوا امانةً بينهم و لا تحرموا الفقراء عمّا اتاكم الله من فضله و أنّه يجزى المنفقين ضعف ما انفقوا أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنّه لهو المعطى الباذل العزيز الكريم

قل يا ملاء البهّاء بلّغوا امر الله لأنّ الله كتب لكلّ نفس تبليغ امره و جعله افضل الأعمال لأنّها لن يقبل الاّ بعد عرفان الله المهيمن العزيز القدير و قدّر التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الأمر من جبروت الله العليّ الحكيم ايّاكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان الحسنه و الموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها و الاّ فأعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الى شطر القدس مقرّ قدس منير

و لا تجادلوا للدّنيا و ما قدّر فيها بأحد لأنّ الله تركها لأهلها و ما اراد منها الاّ قلوب العباد و أنّها يستخرّ بجنود الوحي و البيان كذلك قدّر الأمر من انامل البهّاء على لوح القضاء من لدن مقضى عليهم

ان يا ايّها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا البحر و لا تحرم نفسك عمّا قدّر فيه و كن من الفائزين و لو يزرقنّ كلّ من فى السّموات و الأرض بقطرة منه ليغنينّ فى انفسهم بغنّاء الله المقتدر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا البحر الحيوان ثمّ رشّح منها على الكائنات ليطهّهم عن حدود البشر و يقربهم بمنظر الله الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير

و ان وجدت نفسك وحيداً لا تحزن فاكف برّبك ثمّ استأنس به و كن من الشّاكرين بلّغ امر مولاك الى كلّ من فى السّموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فأظهر عليه لآلى حكمة الله ربّك فيما التاك الرّوح و كن من المقبلين و ان وجدت معرضاً

فأعرض عنه فتوكل على الله ربك و رب العالمين

تالله الحق من يفتح اليوم شفتاه في ذكر اسم ربه لينزل عليه جنود الوحي عن مشرق اسمى الحكيم العليم و ينزل عليه اهل
ملا الأعلى بصحاف من النور و كذلك قدر في جبروت الأمر من لدن عزيز قدير

و لله خلف سرادق القدس عباد يظهر في الأرض و ينصرن هذا الأمر و لن يخافن من احد ولو يحاربن معهم كل الخلاق
اجمعين اولئك يقومون بين السموات و الأرض و يذكرن الله بأعلى نداءهم و يدعون الناس الى صراط الله العزيز الحميد ان اقتد
بهؤلاء و لا تخف من احد و كن من الذين لا يحزنهم ضوضاء الناس في سبيل بارئهم و لا يمنهم لومة اللائمين

اذهب بلوح الله و آثاره الى الذين هم آمنوا و بشرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين قل يا قوم تالله قد جئتكم عن جهة
العرش نبأ من الله المقتدر العلي العظيم و في يدي حجة من الله ربكم و رب آبائكم الأولين انتم و زنوها بقسطاس الحق بما
عندكم من حجج التبيين و المرسلين ان وجدتموها على حق من عند الله اياكم ان لا تجادلوا بها و لا تبطلوا اعمالكم و لا تكونن
من المشركين تلك آيات الله قد نزلت بالحق و بها حقق امره بين بريته و ارتفعت آيات التقديس بين السموات و الأرضين
قل يا قوم هذه لصحيفة المختومة المحتومة التي كانت مرقومة من اصبع القدس و مستورة خلف حجب الغيب و قد نزلت
بالفضل من لدن مقتدر قديم و فيها قدرنا مقادير اهل السموات و الأرض و علم الأولين و الآخرين لن يعزب من علمه شيء و لن
يعجزه امر عما خلق و يخلق ان انتم من العارفين

قل قد جاءت كره الأخرى و بسطنا يد الاقتدار على كل من في السموات و الأرض و اظهرنا من سرنا الأعظم على الحق
الخالص سراً اقل عما يحصى اذا ماتت الطيور عند مطلع هذا النور الحمراء على بقعة السيناء و كذلك جاء جمال الرحمن على
ظلل البرهان و قضى الأمر من لدى الله العزيز الحكيم

قل للحرورية الفردوس ان اخرجي من غرف القدس ثم البسي من حرر البقاء كيف تشاء و من سندس السننا باسمي الأبهي ثم
اسمعي نغمات الأبدع الأحلى عما ارتفع عن جهة عرش ربك العلي الأعلى ثم اطلعي عن افق النقاب بطراز الحوراء و لا تحرمي
العباد من انوار وجهك البيضاء و ان سمعت تشهق اهل الأرض و السماء لا تحزني دعيهم ليموتن على تراب الفناء و يعدمن بما
اشتعلت في نفوسهم نار البغضاء ثم غني على احسن النغمات بين الأرضين و السموات في ذكر اسم ملك الأسماء و الصفات و
كذلك قدرنا لك الأمر و انا كنا قادرين

اياك ان لا تخلعي عن هيكلك الأطهر قميص الأنور ثم زدي عليه في كل حين من حلل البقاء في جبروت الانشاء ليظهر
منك طراز الله في كل ما سواه و يتم فضل ربك على العالمين

و ان وجدت من احد رايحة حب ربك ان افدى نفسك في سبيله لأننا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد في ذر البقاء
عند معشر المقرين و لا تجزعي عن رمي الظنون من اهل الاشارات دعيهم بأنفسهم لأنهم اتبعوا همزات الشياطين
ثم صحن بين الأرض و السماء تالله الحق اني لحرورية خلقتني البهاء في قصر اسمه الأبهي و زين نفسي بطراز الأسماء في
الملا الأعلى و اني لقد كنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورة عن انظر البرية اذا سمعت ابداع الألحان عن شطر ايمن
الرحمن شهدت بأن الجنان تحركت في نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها كذلك نزلنا في قيوم الأسماء على لحن البقاء و على
لحن الأحلى في هذا اللوح المبين

قل انه لهو الحاكم فيما يشاء بسلطانه يحكم ما يريد بأمره و لا يسأل عما شاء و اراد و انه لهو المختار القادر الحكيم
ان الذين هم كفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت عليهم النفس و الهوى و رجعوا الى مقرهم في النار فبئس مقر المنكرين

کن فی التَّعْمَةَ منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقراء کثیراً و للأغنیاء ناصحاً و للمنادی مجیباً و فی الوعد وفیاً و فی الأمور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظلمة سراجاً و للهموم فرحاً و للظلمان بحرّاً و للمکروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً و فی الأعمال متقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفآءً و للمستجیر حصناً و للضریر بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهیکل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایةً و لأفق الخیر نوراً و للأرض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الکرّم نجماً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدّهر بیاضاً و لشجر الخشوع ثمرّاً

۱۳۱

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرّک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اوّل دنیا لازال بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیّه و نصایح نافعه ناطق حقّ شاهد و خلق گواه که آتی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلیّ بیانش آفاق را بنور اتّفاق منور فرماید ذکرش نار محبت برافروزد و سبحات مانعه و حجبات حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذرانند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد....

یا حزب الله التّقدیس التّقی التّقی... بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حقّ در زیر و الواح بمثابة آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد

۱۳۲

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علت بغضا نمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده

ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد....

مشکوة بیان را این کلمه بمثابة مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتّحاد و مودّت و اتّفاق سلوک نمائید قسم بافتاب حقیقت نور اتّفاق آفاق را روشن و منور سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلیّ که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید....

ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمهئی و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والا او را باو گذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و بمثابة معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

اوامر الهیّه از سماء عزّ احدیّه نازل باید کلّ بان عامل شوید امتیاز و ترقّی و فوز خلق بان بوده و خواهد بود هر نفسی که بان عمل نمود رستگار شد

بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اول استقامت بر حبّش بشانی که نفاق ناعقین و ادّعی مدّعین او را از حقّ منع ننماید و کآن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است

و بعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسّک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال وربّک العلیّ العظیم....

اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصّبر فی البلیا بل الشّکر فیها و التّوکلّ علیّه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیّه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود....

باری روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار به انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک بیّن الله لمن اراده انه یحبّ من توجّه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین

ان یا حرف الحیّ لقد سمعت اذن الله ندائک و لاحظت عین الله کتابک و ینادیک حیثئذ عن جهة العرش بآیات نفسه المهیمن القیوم

فطوبی لک بما کسرت صنم التّفس و الوهم و خرقت احجاب الظّنون بقدره ربّک المهیمن العزیز المحبوب فاذا یرصدق فی حقّک بانک من حروف التّی سبقن الحروفات و لذا اختصّک الله من قبل بلسان علیّ بالحقّ الذّی اشرفت من نور وجهه کلّ ما کان و ما یرکون و انک انت فاحمد الله ثمّ اشکره بما یدک علی امر الذّی اضطرّب عنه سکّان السّموات و الأرض و ضجّت من فی ملکوت الأمر و الخلق و بلت السّرائر عمّا هو المکنون فی الصّدور

اذاً یخاطبک ربّک العلیّ فی الأفق الأعلى و یقول فطوبی لک یا حرف الحیّ بما آمنت بنفسی و ما خجلتني بین اهل ما لا الاعلی و وفیت بميثاقک و اخرجت نفسك عن حجاب الوهم و اقبلت الی الله ربّک و ربّ ما یرى و ما لا یرى و ربّ البيت المعمور و انی رضیت عنک بما وجدت وجهک مشرقاً فی يوم الذّی اسودّت فيه الوجوه

قل یا ملأ البیان اما وصیناکم فی کلّ الألواح و فی کلّ زیر مکنون ان لا تتبعوا انفسکم و هواکم فانظروا بالمنظر الأكبر فی حین الذّی ینصب فيه میزان الأعظم و یرتفع نعمات الرّوح عن یمین عرش ربّکم المهیمن العزیز القدّوس و نهیناکم عن کلّ ما یمنعکم عن جمالی فی ظهور بعدی ولو یرکون مظاهر الأسماء و ملکوتها و مطالع الصّفات و جبروتها فلما اظهرت نفسی اذاً کفرتم و اعرضتم و کنتم من الذّینهم کانوا بآیات ربّهم یلعبون

فوجمالی لن یقبل منکم الیوم شیء ولو تسجدون ببقآء سلطنة الله او تكوننّ من الذّینهم یرکعون لأنّ کلّ الأمور معلق بأمره و کلّ الأعمال منوط باذنه و کلّ حیثئذ بین یدیه ککفّ طین مقبوض و لن یرفع الیوم ندآء احد الی الله الا بعد حبّه و هذا من اصل

الدين لو انتم تعرفون

أ رضيتم بسراب ببيعة و اعرضتم عن بحر الذي جعله الله عذباً سايغاً فويل لكم بما بدلتكم نعمة الله و كنتم من الذينهم كفروا بنفسي أول مرة ان انتم في انفسكم تفقهون

إذا قوموا بين يدي الله و تداركوا ما فرطتم في جنب ربكم و هذا امرى عليكم ان انتم تسمعون فوعمرى ما فعل أمة الفرقان كما فعلتم و لا ملاء التورية و الانجيل و الزبور و انى بذلت نفسي لاثبات امره و بشرناكم في كل الألواح بظهوره فلما ظهر برداء الكبرياء على هيكل البهاء بتجلى اخرى اذا قمتم على المحاربة بنفسه المهيم القيوم اياكم يا قوم فاستحيوا عنى و عما ورد على في سبيل الله و لا تكونن من الذينهم كفروا بما نزل عليهم من سماء عز مرفوع

ان يا حرف الحى كذلك نطق حينئذ ربك في الرقيق الأعلى بلغ كلمات ربك الى العباد لعل يستشعرون في انفسهم و يتوبون الى الله الذي خلقهم و سواهم و ارسل اليهم هذا الجمال الدررى المقدس المشهود

١٣٦

قل خلصوا انفسكم يا قوم ثم طهروها عن التوجه الى غيرى و بذكرى يطهر كلشى ان انتم من العارفين قل اليوم لو يخلص كل الأشياء عن حجاب النفس و الهوى ليلبس الله كلها قميص يفعل ما يشاء في ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه في كل شى فتعالى من هذا السلطان المقتدر المهيم العزيز القدير

ان اقرأ يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقرين لتستجذب بها نفسك و تستجذب من نعماتك افئدة الخلاق اجمعين و من يقرأ آيات الله فى بيته وحده لينشر نفعاتها ملائكة التاشرات الى كل الجهات و ينقلب بها كل نفس سليم ولو لن يستشعر فى نفسه ولكن يظهر عليه هذا الفضل فى يوم من الأيام كذلك قدر خفيات الأمر من لدن مقدر حكيم

ان يا خليل تالله اذا يحرك القلم على اللوح ولكن يبكى و يصيح فى نفسه و يضحج معه السراج بين يدي العرش بما ورد على جمال القدم من الذينهم بعثوا بارادة من عنده و كان الله على ذلك لشهيد وعليم و من يطهر اذنه من نعيق المشركين و يتوجه الى الأشياء ليسمع ضجيجها ثم صريخها فيما مستنا الضراء من عبادنا المشركين كذلك القيناك ذكراً من مصائبنا لتطلع بما ورد على نفسى و تكون فيما ورد عليك لمن الصابرين

ان انصر ربك فيكل شأن و كن من الناصرين ثم ذكر الناس بما نطق الروح فى هذا اللوح الدررى المبين قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تحاربوا مع احد ان اصبروا فى كل الأمور و توكلوا على الله و كونوا من المتوكلين ان انصروا ربكم الرحمن بسيف الحكمة و البيان و ان هذا شأن الانسان و من دون ذلك لا ينبغي لله الملك سبحان ولكن الناس غفلوا عن ذلك و كانوا من الغافلين

ان افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا الذكر الحكيم ما اراد الله من الأرض و ما عليها الا قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلياته اذا قدسوها عن دونها ليرتسم عليها ما خلقت لها و ان هذا لفضل عظيم

قل يا قوم زينوا لسانكم بالصدق و نفوسكم بالأمانة اياكم يا قوم لا تخانوا فى شىء و كونوا امناء الله بين برئته و كونوا من المحسنين ان الذين يرتكبون البغى و الفحشاء اولئك ضل سعيهم و كانوا من الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بأن يكون عيونكم ناظرة الى شطر رحمة الله و قلوبكم متذكراً ببدايع ذكره و نفوسكم مطمئنة بمواهبه و فضله و ارجلكم ماشية على سبل رضائه و هذا وصيتى عليكم ان انتم من العاملين

١٣٧

بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدير قسم بآفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه بملکوت ایمان ارتقا جسته ابداً بآن توجّه ننماید تا چه رسد باخذ آن و این مقام بلسان عربی احلی و لغات فصیحی از قبل نازل لعمر الله اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابداً بغير ما اذن الله عمل ننماید و بغير دوست ناظر نشود فناى عالم را بعین بصیرت مشاهده نماید و قلبش بعالم بقا متصل گردد

بگو ای مدعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات بچه جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده

براستی میگویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدّس دارید ایوم ساکنین بساط احدیه و مستقرّین سرر عزّ صمدانیه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغير حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کل را مزین فرماید

بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالائقه نیالائید

۱۳۸

يا اله الرحمن و المقتدر على الامكان تری عبادك و ارقائك الذين يصومون فى الايام بأمرک و ارادتک و يقومون فى الأسحار لذكرک و ثنائک رجاء ما کنز فى کنائز فضلک و خزائن جودک و کرمک اسألك يا من بيدک زمام الممكنات و فى قبضتک ملکوت الأسماء و الصّفات بأن لا تحرم عبادک عن امطار سحاب رحمتک فى ايامک و لا تمنعهم عن رشحات بحر رضائک ای ربّ قد شهدت الذرّات بقدرتک و سلطانک و الآيات لعظمتک و اقتدارک فارحم يا اله العالم و مالک القدم و سلطان الأمم عبادک الذين تمسّکوا بحبل اوامرک و خضعوا عند ظهورات احکامک من سماء مشيّتک ای ربّ تری عيونهم ناظرة الى افق عنایتک و قلوبهم متوجّهة الى بحور الطافک و اصواتهم خاشعة لندائک الأحملى الذى ارتفع من المقام الأعلى باسمک الأبهى ای ربّ فانظر احتیك الذين نبذوا ما عندهم رجاء ما عندک و احاطتهم البأساء و الضراء بما اعرضوا عن الورى و اقبلوا الى افقک الأعلى ای ربّ اسألك بأن تحفظهم من شؤونات النفس و الهوى و تؤیّدهم على ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى

ای ربّ اسألك باسمک المکنون المخزون الذى ینادى بأعلى التّداء فى ملکوت الانشاء و يدع الكلّ الى سدره المنتهى و المقام الأقصى بأن تنزل علينا و على عبادک من امطار سحاب رحمتک لیطهّرنا عن ذکر غیرک و یقرّبنا الى شاطئ بحر فضلک ای ربّ فاكتب لنا من قلمک الأعلى ما بيقى به ارواحنا فى جبروتک و اسمائنا فى ملکوتک و اجسادنا فى کنائز حفظک و اجسامنا فى خزائن عصمتک انک انت المقتدر على ما کان و ما يكون لا اله الا انت المهيمن القیوم ای ربّ تری ایادی الرجاء مرتفعة الى سماء جودک و کرمک اسألك بأن لا ترجعها الا بکنوز عطائک و احسانک ای ربّ فاكتب لنا و لأبائنا و امهاتنا كلمة الغفران ثمّ اقض لنا ما اردناه من طمطام فضلک و مواهبک ثمّ اقبل ممّا یا محبوبنا ما عملناه فى سبیلک انک انت المقتدر المتعالی الفرد الواحد الغفور العطوف

۱۳۹

ان يا نبیل الأعظم اسمع ما ینادیک به لسان القدم عن جبروت اسمه الأکرم و انه ینطق حينئذ فى ملکوت الأعلى و یغنّ فى قلب کلّ الأشیاء بانّی انا الله لا اله الا انا لم یزل کنت سلطاناً مقتدرّاً و لا یزال اکون ملکاً مهیمناً و انّ برهانی قدرتی ثمّ سلطانی بین

العالمين جميعاً...

ان يا اسمى طوبى لك بما ركبت على فلك البهآء و كنت سايراً فى بحر الكبرياء بسطاني الأعلى الأعلى و كنت من الفائزين من اصبح الله مكتوباً و شربت كأس الحيوان من هذا الغلام الذى يطوف فى حوله مظاهر السبحان و يستبرك بلفائه مطالع الرحمن فى كل اصيل و بكوراً

عزاً لك بما سافرت من الله الى الله و دخلت بقعة البقاء مقرّ الذى كان عن ذكر العالمين منزوهاً و اهتزك ارياح القدس فى حبّ مولاك و طهرت ماء العرفان عن دنس كلّ مشرك مردوداً و بلغت الى رضوان الذكر فى هذا الذكر الذى كان على هيكل الانسان مشهوداً

إذا فاشكر الله بما ايدك على امره و انبت فى رياض قلبك سنبلات العلم و الحكمة و كذلك كان فضله عليك و على العالمين مسبوفاً ايّاك ان لا يحزنك شىء عمّا خلق بين الأرض و السماء عزّ نفسك عن كلّ الاشارات و دع عن ورائك كلّ الدلالات من اهل الحجابات ثم انطق بما يلهمك روح الأعظم فى امر ربك لتقلّب الممكنات الى شطر قدس محموداً... ثم اعلم بأننا ارفعنا حكم السيف و قدرنا النصر باللسان و ما يظهر من البيان و كذلك كان الأمر عن جهة الفضل مقضياً قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تحاربوا مع نفس لأنّ ربك اودع مداين الأرض كلّها بيد الملوك و جعلهم مظاهر قدرته على ما هم عليه و ما اراد لنفسه من الملك شيئاً و كان نفسه الحقّ على ذلك شهيداً بل اراد لنفسه مداين القلوب ليظهرهم عن دنس الأرض و يقربهم الى مقرّ الذى كان عن مسّ المشركين محفوظاً ان افتحوا يا قوم مداين القلوب بمفاتيح البيان و كذلك نزلنا الأمر على قدر مقدوراً

تالله انّ الدنيا و زخرفها و ما فيها من آلائها لم يكن عند الله الا ككفّ من التراب بل احقر لو كان الناس فى انفسهم بصيراً طهروا انفسكم يا ملأ البهآء عن الدنيا و ما فيها تالله أنّها لا ينبغي لكم دعوها لأهلها و توجّهوا الى منظر قدس منيراً و ما ينبغي لكم هو حبّ الله و مظهر نفسه و اتباعكم بما يظهر من عنده ان انتم بذلك عليماً قل زيتوا نفوسكم بالصدق و الأدب و لا تحرموا انفسكم من خلع الحلم و العدل ليهبّ من شطر قلوبكم على الممكنات روايح قدس محبوباً قل ايّاكم يا ملأ البهآء لا تكونوا بمثل الذين يقولون ما لا يفعلونه فى انفسهم ان اجهدوا بأن يظهر منكم على الأرض آثار الله و اوامره ثم اهدوا الناس بأفعالكم لأنّ فى الأقوال يشاركون اكثر العباد من كلّ وضيع و شريفاً ولكنّ الأعمال يمتازكم عن دونكم و يظهر انواركم على من على الأرض فطوبى لمن يسمع نصحى و يتبع ما امر به من لدن عليم حكيماً

۱۴۰

ای محمد قبل علی طوبى لك بما زينت قلبك بطراز حبّ ربك العزيز الحميد هر نفسى كه اليوم باين مقام فايز شد كلّ خير باو متوجّه

ناظر باين مباش كه احبّاي الهى در اين ايام بذلت ظاهره مبتلا شده اند اين ذلت فخر عزتها است كدام عزت است اعظم از آنكه لسان قدم در سجن اعظم بذكر احبّاي خود مشغول شود زود است كه سحاب مانعه خرق شود و شمس كلمه مشرقه العزة لله و لأحبّائه از افق سماء مشيت مشرق و طالع گردد

جميع ناس از وضيع و شريف طالب اين مقام بوده و هستند ولكن بعد از اشراق شمس حقيقت كلّ ممنوع و محتجب مگر نفوسى كه بحبل عنايت حقّ متمسك شده اند و منقطعاً عمّا سواه بشرط احديّه توجه نموده اند

حمد كن مقصود امكان را كه باين شرافت كبرى فايز شدى عنقريب دنيا و آنچه در او است مفقود و ييقى العزة لأحبّاء

ربك العزيز الكريم

کتاب نزل بالحقّ لقوم یفقهون و یأمر الناس بالعدل و التقی و یمنعهم عن البغی و الفحشاء لعلّ الناس هم ینتبهون
 قل یا قوم ان اعملوا ما امرتم به فی الألواح و لا تتبعوا ظنون المفسدین الذین یرتکبون الفحشاء و ینسبونه الی الله المقدّس
 العزیز المنیع قل انا قبلنا الضّرّاء و البأساء لتنزیه انفسکم ما لکم لا تكوننّ من المتفکرین تالله من تفکّر فی ضرّنا لیدوب من نار
 الحزن و ربّک علی ما اقول شهید انا حملنا البلیا کلّها لتطهیر انفسکم و انتم من الغافلین
 قل ینبغی لکلّ من تشبّث بهذا الذّیل بأن یرتکبوا مقدّساً عمّا یرکبه المملأ الاعلی کذلک قضی الأمر من لدن ربّک الابهی
 فی هذا اللوح المبین قل ا تدعون حبّی و ترتکبون ما یحزن به قلبی ما لکم لا تفقهون ما نزل من لدن علیم حکیم
 انا نراکم فی اعمالکم اذا وجدنا منها الرائحة المقدّسة الطیّبة نصلّی علیکم و بذلك ینطق لسان اهل الفردوس بذکرکم و
 ثنائکم بین المقربین
 تشبّث بذیل الله و تمسک بحبله المتین ایاک ان یمنعک ضجیح الذین کفروا بهذا التّبا العظیم بلّغ ما امرت به فی اللوح
 ولو یتعرض علیک العباد ان ربّک لهو القویّ الحفیظ
 و البهّاء علیک و علی من معک من احبّائی الا انهم من الفایزین

قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را
 فراگرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبّایش را حزنی اخذ
 نماید و یا همی مس کند
 اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبّایم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان
 مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از
 دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند
 و نفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او عظیمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در
 ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن
 چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرّت نسّمات غفرانی و اهتزت سدره عنایتی و دارت سمّاء
 فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزن محزونم و از همّت مهموم... اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدت‌های وارده بر تو که در
 سبیل حمل نمودی یشهد بحبّی ایاک کلّ الذّرات
 ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع
 را مشتعل نماید
 قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتني مقبلاً الی وجهک
 و مشتعلاً بذکرک و منادياً باسمک و ناطقاً بشائک
 ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم یعلن الخطاء کیف یعلم
 بأنک انت السّتار الغفّار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما مرّت عن ورائها نسّمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی
 لذنب مذنبک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینوتی لعصیان عاصیک الفداء لأنّ به اشرقت شمس
 مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک

ای ربّ انا الّذی اقررت بكلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکت فی ظلّ خيام مکرمتک اسألك یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بأن تظهر منی ما تطیر به الأرواح فی هواء حبّک و النّفوس فی فضاء انسک ثمّ قدر لی قوّة بسطانک لأقلّب بها الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بكلّی فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سرادق امرک و خيام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لذیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّة او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلاى ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل در قبضه قدرت حقّ است بر وجه عباد گشوده و میگذاید انشاءالله این نفعه لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر شیء انه لهو المقتدر العزیز القدير

۱۴۳

ان یا عبد طوبی لک بما عرفت الحقّ و اعرضت عن الّذی کفر بالرّحمن و کان فی امّ الألواح شقیّاً ان استقم علی حبّ الله و امره ثمّ انصره بالبیان کذلک یأمرك الرّحمن حین الّذی کان بأیدی الظّالمین مسجوناً
اذا مسّتک البلیا فی سبیلی ان اذکر بلائی و هجرتی و سجنی کذلک نلقیک من لدن عزیز حکیم
لعمری سوف نظوی الدّنیة و ما فیها و نبسط بساطاً آخر انه کان علی کلّ شیء قدیراً
قدّس قلبک لذکری و اذنک لاستماع آیاتی ثمّ اقبل الی المقرّ الّذی استقرّ فی عرش ربّک الرّحمن قل ای ربّ لک الحمد
بما وفّقتنی علی عرفان مظهر نفسک و جعلتنی مقبلاً الی کعبة وصلک و لقائک اسألك باسمک الّذی منه انفطرت السّماء و انشقت الأرض بأن تکتب لی ما کتبه لمن اعرض عن دونک و اقبل الیک و قدر لی مقعد صدق عندک فی سرادق الأبهی انک
انت فعّال لما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم

۱۴۴

قد قدر لكلّ نفس تبلیغ هذا الأمر من القلم الأعلى... انه یلهم الّذین انقطعوا عمّا سواه و یجرى من قلوبهم سلسبیل الحکمة و
البیان ان ربّک الرّحمن لهو المقتدر علی ما یشاء و الحاکم علی ما یرید
لو تتفکّر فی الدّنیة و فنائها لا تختار لنفسک الا نصرة امر ربّک و لا یمنعک عن ذکره من علی الأرض اجمعین
ان استقم علی الأمر و قل یا قوم قد جاء الیوم الّذی وعدتم به فی کلّ الألواح اتقوا الله و لا تجعلوا انفسکم محرومات عن
الّذی خلقتکم له ان اسرعوا الیه هذا خیر لکم عمّا خلق فی الأرض ان انتم من العارفين

۱۴۵

و ان وجدتم من ذلیل لا تستکبروا علیه لأنّ سلطان العزّ یمرّ علیه فی مذ الأیام و لا یعلم کیف ذلک احد الا من کان مشیّته مشیّة
ربّکم العزیز الحکیم ان یا ملاً الأغنیاء ان رأیتم من فقیر ذی متربة لا تفرّوا عنه ثمّ اعدوا معه و استفسروا منه عمّا رشح علیه من
رشحات ابحر القضاء تالله فی تلك الحالة یشهدنکم اهل ملاً الأعلى و یصلّین علیکم و یستغفرنّ لکم و یذکرنکم و یمجدنکم
بالسن مقدّس طاهر فصیح فی طوبی لعالم لن یفتخر علی دونه بعلمه و یا حبّذا لمحسن لن یستهزء بمن عصى و یستر ما شهد منه
لیستر الله علیه جریراته

أنا نحبّ ان نرى كلّ واحد منكم مبدأ كلّ خير و مشرق الصّلاح بين العالمين آثروا اخوانكم على انفسكم فانظروا الى هيكل الله فى الأرض أنّه انفق نفسه لاصلاح العالم أنّه لهو المنفق العزيز المنيع ان ظهرت كدورة بينكم فانظرونى امام وجوهكم و غصّوا البصر عمّا ظهر خالصاً لوجهى و حبّاً لأمرى المشرق المنير أنا نحبّ ان نراكم فى كلّ الأحيان فى جنته رضائى بالرّوح و الرّيحان و نجد منكم عرف الألفة و الوداد و المحبّة و الاتّحاد كذلك ينصحكم العالم الأمين أنا نكون بينكم فى كلّ الأوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لا نحبّ ان نجد سواه يشهد بذلك كلّ عارف بصير

قسم باسم اعظم حيف است اين ايام نفسى بشئونات عرضيه ناظر باشد بايستيد بر امر الهى و با يكديگر بكمال محبت سلوك كنيد خالصاً لوجه المحبوب حجات نفسانيه را بنار احديّه محترق نمائيد و با وجوه ناضره مستبشره با يكديگر معاشرت كنيد كل سجايای حقّ را بچشم خود ديده ايد كه ابدأ محبوب نبوده كه شبى بگذرد و يكي از احبّاي الهى از اين غلام آزرده باشد قلب عالم از كلمه الهيه مشتعل است حيف است باين نار مشتعل نشويد انشاءالله اميدواريم كه ليله مباركه را ليله الاتّحاديّه قرار دهيد و كل با يكديگر متحد شويد و بطراز اخلاق حسنه ممدوحه مزين گرديد و همّتان اين باشد كه نفسى را از غرقاب فنا بشريعه بقا هدايت نمائيد و در ميانه عباد بقسمى رفتار كنيد كه آثار حقّ از شما ظاهر شود چه كه شمائيد اول وجود و اول عابدين و اول ساجدين و اول طائفين فوالدى انطقنى بما اراد كه اسماء شما در ملكوت اعلى مشهورتر است از ذكر شما در نزد شما گمان مكنيد اين سخن وهم است يا ليت انتم ترون ما يرى ربكم الرحمن من علوّ شأنكم و عظمه قدركم و سمو مقامكم نسأل الله ان لا تمنعكم انفسكم و اهوائكم عمّا قدر لكم

بارى اى سلمان آنچه عرفا ذكر نموده اند جميع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه كه نفوس عاليه و افنده مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طيران نمايند از رتبه ممكن و ما خلق فى انفسهم بأنفسهم تجاوز نتوانند نمود كلّ العرفان من كلّ عارف و كلّ الأذكار من كلّ ذاكر و كلّ الأوصاف من كلّ واصف ينتهى الى ما خلق فى نفسه من تجلّى ربّه و هر نفسى فى الجملة تفكّر نمايد خود تصديق مينمايد باينكه از براى خلق تجاوز از حدّ خود ممكن نه و كلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او كه از مشيت امكانيه بنفسه لنفسه لا من شىء خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان يرجع اليه امثال نفس لم يكن بينه و بين خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشاره و دلالة و قد خلق الممكنات بمشيتته التى احاطت العالمين حقّ لم يزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممكنات بوده و لا يزال بسموّ امتناع مليك رفعت خود منزّه از ادراك موجودات خواهد بود جميع من فى الأرض و السّماء بكلمه او خلق شده اند و از عدم بحث بعرضه وجود آمده اند چگونه ميشود مخلوقى كه از كلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نمايد

قل اليوم لو ينقطع احد عن كلّ من فى السّموات و الأرض و يتوجّه بقلبه الى شطر القدس ليسخّر الممكنات باسم من اسماء ربّه العليم الحكيم قل قد اشرفت الشمس باشراقات ما اشرفت بمثلها فى اعصار القبل ان استضيؤوا يا قوم من انوارها و لا تكونن من الصّابرين

قل اذا جاء النَّصرُ كلٌّ يدَّعون الایمان و یدخلون فی امر الله طوبی للذینهم استقاموا علی الامر فی تلك الایام الّتی فیها ظهرت الفتنة من کلّ الجهات

ای بلبان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سم هجران را بشهد لقا بیامیزید

اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جویای احباب گشته این فضل را غنیمت شمرد و این نعمت را کم نشمرد نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید

ای بلبان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید بیوستان وصال درآئید و از گل بی مثال بیوئید و از لقای بیزوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحه قدس روحانی بی نصیب نمانید این پند بندها را بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعات که بانتهای آمد و جز باشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی ماند باطل نشود عمرها چون برق میگردد و فرقهها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت

شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجبات فانی را سوخته ای پروانگان بی پروا بشتابید و بر آتش زیند و ای عاشقان بیدل و جان بر معشوق بیائید و بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور بی بازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال مقبلین فهنیئاً للفائزین بأنوار حسن بدیع

چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتتهیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لآلی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما... بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم... چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حب الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکن قدس ولایتم درآئید

ای مؤمن مهاجر عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی میپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید....

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظن لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عز قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عز ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست ببینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فیئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامع اولیه را تبدیل نمائید و از مقر عز تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقه‌ام را بگوش مقدس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سر در بدیعه امرم ملاحظه نمائید....

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عز ربانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننمائید و سراج حب الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت که در قعر عمق آن لالی لطیفه منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لالی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فیئس ما توهمتم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون ای بندگان تالله الحق آن بحر اعظم لجی و موج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بانی بان فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عز ابهائی واصل شوید و فایز گردید

ای بندگان اگر در بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گزاره‌ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست بی برید و از دون من خود را مستغنی ببینید و طمطمای عنایت و مقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیه ظاهر و مشهود ببینید این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طبری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این

وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پره‌ای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا می‌لائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمایند

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیّه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبدول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعّه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعّه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود....

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیّات انوار صبح لقا و تکلم نمینماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس نمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجه نمائید و نباشید از بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت‌کنندگان برآستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد

ای عباد اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود فی‌الجمله برخلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایّام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه بجمیع آنها رسیده فایز گردید

۱۵۴

باری ای سلمان بر احبّای حقّ القا کن که در کلمات احدی بدیده اعتراض ملاحظه منمائید بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حیثنذ ان انتم تعرفون فوالذی ینطق حیثنذ فی کلّ شیء بائه لا اله الا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه‌ئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع ارفع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السموات و الأرض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم

ان یا احبّاء الله لا تستقرّوا علی فراش الرّاحه و اذا عرفتم بارئکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم عن کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين

۱۵۵

انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الذی منع انه من اهل الضلال ولو یأتی بكلّ الاعمال اذا فرتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلی ینبغی لكلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود لانهما معاً لا یقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام

انّ الذین اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذی غفل انه من همج رعا انّا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انه لروح الحیوان لمن فی الامکان قد ماجت بحور الحکمه و

البيان بما هاجت نسمة الرحمن اغتممو يا اولى الابواب ان الذين نكثوا عهد الله فى اوامره و نكصوا على اعقابهم اولئك من اهل الضلال لدى الغنى المتعال

يا مالا الأرض اعلموا ان اوامرى سرج عنايتى بين عبادى و مفاتيح رحمتى لبريتى كذلك نزل الامر من سماء مشية ربكم مالک الاديان لو يجد احد حلاوة البيان الذى ظهر من فم مشية الرحمن لينفق ما عنده ولو يكون خزائن الارض كلها ليثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العناية و اللطاف

قل من حدودى يمر عرف قميصى و بها تنصب اعلام النصر على القنن و الاتلال قد تكلم لسان قدرتى فى جبروت عظمتى مخاطباً لبريتى ان اعملوا حدودى حباً لجمالى طوبى لحبيب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التى فاحت منها نفحات الفضل على شأن لا توصف بالاذكار لعمرى من شرب رحيق الانصاف من ايدى اللطاف انه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق الابداع

لا تحسبن انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرحيق المختوم باصابع القدرة و الاقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا يا اولى الافكار....

اذا اشرفت من افق البيان شمس الاحكام لكل ان يتبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان انه يفعل ما يشاء و لا يسئل عما شاء و ما حكم به المحبوب انه لمحبوب و مالک الاختراع ان الذى وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البيان انه يستقبل بعينيه السهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب

١٥٦

وجه حق از افق اعلى باهل بها توجه نموده ميفرمايد در جميع احوال بانچه سبب آسايش خلق است مشغول باشيد همّت را در تربيت اهل عالم مصروف داريد كه شايد نفاق و اختلاف از مابين امم باسم اعظم محو شود و كل اهل يك بساط و يك مدينه مشاهده شوند قلب را منور داريد و از خار و خاشاك ضعيفه و بغضا مطهر نمايد كل اهل يك عالميد و از يك كلمه خلق شده ايد نيكوست حال نفسى كه بمحبت تمام با عموم انام معاشرت نمايد

١٥٧

ان الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الامر يؤيدهم الروح الأمين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليهم طوبى لمن فاز بخدمة الله لعمرى لا يقابله عمل من الأعمال الا ما شاء ربك المقتدر القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر من لدن منزل قديم

من اراد التبليغ ينبغي له ان ينقطع عن الدنيا و يجعل همه نصره الامر فى كل الأحوال هذا ما قدر فى لوح حفيظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربه يجعل زاده التوكّل على الله و لباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد اذا اشتعل بنار الحبّ و زين بطراز الانقطاع يشتعل بذكره العباد ان ربك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع النداء و اجاب انه من المقرّبين

١٥٨

قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذى اراد ما امر به ينبغي له ان يتصف بالصفات الحسنة اولاً ثم يبلغ الناس لتنجذب بقوله قلوب المقبلين و من دون ذلك لا يؤثر ذكره فى افئدة العباد

فانظروا فى النَّاسِ و قَلَّةَ عقولهم يطلبون ما يضرهم و يتركون ما ينفعهم الا انهم من الهائمين انا نرى بعض الناس ارادوا الحرّيه و يفتخرون بها اولئك فى جهل مبين

ان الحرّيه تنتهى عواقبها الى الفتنة التى لا تخمد نارها كذلك يخبركم المحصى العليم فاعلموا ان مطالع الحرّيه و مظاهرها هى الحيوان و للانسان ينبغى ان يكون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماكرين ان الحرّيه تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلين

فانظروا الخلق كالاغنام لا بد لها من راع ليحفظها ان هذا لحق يقين انا نصدقها فى بعض المقامات دون الاخر انا كنا عالمين

قل الحرّيه فى اتباع اوامرى لو انتم من العارفين لو اتبع الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحي ليجدوا انفسهم فى حرّيه بحتة طوبى لمن عرف مراد الله فيما نزل من سماء مشيئه المهيمه على العالمين قل الحرّيه التى تنفعكم انما فى العبوديه لله الحق و الذى وجد حلاوتها لا يبدلها بملكوت ملك السموات و الارضين

موحد اليوم نفسيست كه حق را مقدس از اشباح و امثال ملاحظه نمايد نه آنكه امثال و اشباح را حق داند مثلاً ملاحظه كن از صانع صنعى ظاهر ميشود و از نقاش نقشى حال اگر گفته شود اين صنعت و نقش نفس صانع و نقاش است هذا كذب و ربّ العرش و الثرى بلكه مدلند بر ظهور كماليه صانع و نقاش

اي شيخ فانى معنى فناى از نفس و بقاى بالله آنست كه هر نفسى خود را در جنب اراده حق فانى و لاشيء محض مشاهده نمايد مثلاً اگر حق بفرمايد افعل كذا بتمام همّت و شوق و جذب قيام بر آن نمايد نه آنكه از خود توهمى كند و آن را حق داند در دعای صوم نازل و لو يخرج من فم ارادتك مخاطباً ايّاهم يا قوم صوموا حبّاً لجمالى و لا تعلقه بالميقات و الحدود فوعزتك هم يصومون و لا يأكلون الى ان يموتون اينست معنى فنا در اين مقام درست تفكر نمايد تا بسلسيل حيوان كه در كلمات مالك امكان جارى و ساريست فائز شويد و شهادت دهيد باينكه حق لم يزل منزّه از خلق بوده انه لهو الفرد الباقي العليم الخبير اين مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود

بايد آن جناب به ما اراد الله قيام نمايند و ما اراد الله ما نزل فى الألواح است بقسمى كه بهيچوجه از خود اراده و مشيئتي نداشته باشند اينست مقام توحيد حقيقى

از خدا بخواهيد در اين مقام ثابت باشيد و ناس را بسططان معلوم كه بهيكل مخصوص ظاهر و بكلمات مخصوصه ناطقست هدايت كنيد اينست جوهر ايمان و ايقان نفوسى كه باوهم خود معتكف شدهاند و اسم آن را باطن گذاشتهاند فى الحقيقه عبده اصنامند كذلك شهد الرحمن فى الألواح انه لهو العليم الحكيم

جهد كن كه شايد نفسى را بشريعه رحمن وارد نمائى اين از افضل اعمال عند غنى متعال مذكور و بشأنى بر امر الهى مستقيم باش كه هيچ امرى تو را از خدمتى كه بان مأمورى منع نمايد اگرچه من على الأرض بمعارضه و مجادله برخيزند

مثل ارياح باش در امر فالح الأصباح چنانچه مشاهده مينمائى كه ارياح نظر بمأموريّت خود بر خراب و معمور مرور مينمايد نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموريّت خود داشته و دارد احبّاء حق هم بايد ناظر باصل امر باشند و بتبليغ آن

مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیه و البته از بعضی اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحق برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید

قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم كذلك ينصحكم ربکم العليم الحكيم و الحمد لله رب العالمين

۱۶۲

حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگرچه بعضی او را عالم اصغر دانسته‌اند و لکن فی الحقیقه عالم اکبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود

قلم اعلی در کلّ احیان بکمال روح و ریحان اولیای حق را ذکر نموده و متذکر داشته طوبی از برای نفسی که شغونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع نموده باستقامت تمام باسم قیوم از ریح مختوم آشامیده آنه من اهل الفردوس فی کتاب الله رب العالمین

۱۶۳

لله الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل ان القدرة کلها لله مقصود العالمین و العظمة کلها لله معبود من فی السموات و الأرضین این مظاهر تراییه قابل ذکر نبوده و نیستند

بگو آبخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یطفئ ما اناره الله بیده البیضاء و من یتطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربک القوی الغالب القدر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود آنه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل انّ جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان الله این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حق را اسیر نمایند و بحبس فرستند... سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقه من افق العلاء كذلك یخبرک مولی الوری فی سجنه المتین

۱۶۴

یا معشر البشر تمسکوا بالحبل المتین آنه ینفعکم فی الأرض من لدی الله رب العالمین خذوا العدل و الانصاف و دعوا ما امرکم به کلّ جاهل بعید الذین زینوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا علی الذی به ظهر کلّ امر حکیم باسمی رفعت مقاماتهم بین العباد و اذا اظهرت نفسی افتوا علیّ بظلم مبین كذلك نطق القلم بالحقّ و القوم من الغافلین

انّ الذی تمسک بالعدل آنه لا یتجاوز حدود الاعتدال فی امر من الأمور و یکون علی بصیره من لدی البصیر انّ التمدنّ الذی یدکره علماء مصر الصنایع و الفضل لو یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة علی الناس كذلك یخبرکم الخبیر آنه یصیر مبدأ الفساد فی تجاوزه کما کان مبدأ الاصلاح فی اعتداله تفکروا یا قوم و لا تكونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة الملك لله العزیز الحمید

و كذلك فانظر فی کلّ شیء من الأشياء ثم اشکر ربک بما ذکرک فی هذا اللوح البدیع الحمد لله مالک العرش العظیم

اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد البته از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و باراده الله حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند

امروز نه خائف مستور محبوبست و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول

بر کل لازمست در احوال این مظلوم تفکر نمایند از اول امر تا حین مابین احبّا و اعدا ظاهر بوده و هستیم و در احیانی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم قلم اعلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه مقرّبین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند آنّه لهو التّاطق السّامع العلیم در اکثر ایّام بین ایادی اعدا بودیم و حال مابین حیّات ساکنیم

این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و اکثر انبیا و مرسلین از این اراضی ظاهر شده‌اند اینست آن بیدائی که جمیع رسل به لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ناطق بودند و وعده ظهور الله در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است ولکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول بشأنی که در بعضی از مقامات باولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی بأعلی التّداء ندا مینماید و کل را بغایه قصوی و ذروه علیا و افق اعلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللّسان فی ملکوت البیان و ویل لکلّ غافل بعید

۱۶۵

اذن واعیۀ طاهره مقدّسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون اصغا مینماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند

موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوانست فرح بخشند و سرور آرد و زندگی پاینده عطا فرماید مخصوص نفوسی که بثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند این مقام را بیانی دیگر و ذکر دیگر است العلم عند الله ربّ العالمین

۱۶۶

من یدّعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انّه کذاب مفترّ نسئل الله بان یؤیّده علی الرجوع ان تاب انّه هو التّوّاب و ان اصبر علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انّه شدید العقاب من یأول هذه الآیة او یفسّرها بغیر ما نزل فی الظّاهر انّه محروم من روح الله و رحمته الّتی سبقت العالمین خافوا الله و لا تتبعوا ما عندکم من الاوهام اتبعوا ما یأمركم به ربکم العزیز الحکیم